بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ساخت [illegible] پیدا است از هر [illegible] مشکل [illegible] و هر جا [illegible] جهان [illegible]

[illegible] اما [illegible] [illegible] نام [illegible]

اما بعد بنده [illegible] سید [illegible] عبد الکریم المتخلص [illegible] مشتاق [illegible] عمر خود [illegible] و [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] حصول [illegible] [illegible]

[illegible] قدیمی [illegible] [illegible] تاریخ [illegible] ذیقعده سنه [illegible] مطابق

چهارم [illegible] سنه [illegible] حضرت شاهنشاه آسمان جاه فلک بارگاه

[illegible] عالم [illegible] السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه

بادشاه غازی [illegible] خلد الله ملکه و سلطانه [illegible] علی العالمین [illegible] مقصود

[illegible] حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس الله سره

[illegible] زیارت [illegible] [illegible] و دولت [illegible]

[illegible] عدل و داد [illegible] نواب لارد [illegible]

گورنر جنرل بهادر ناظم اعظم ممالک [illegible] دولت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ممالک [illegible] هندوستان [illegible] قدیم و عمارات [illegible]

[illegible] عمارات [illegible] آمده بود [illegible]

بمنصب شغل دبیر تحصیل علوم بوده با جمعی بسر برده‌ام از سن [illegible] تنها فزوده بجد انواع از آن

ارشاد و هدایت بنیاد و پایه اعزاز و امتیاز رسیده‌ام که مخصوص رجال این دولت قدیم و جدید که

شده‌اند از هم ممتاز بوده‌اند از آن قبول شمس آن حاج و التم معروض عرض داده [illegible] بشرف [illegible]

مشرف گشته‌اند [illegible] آنچه هم و [illegible] شنیده که [illegible] حال [illegible] و [illegible] قدر [illegible] با نوشتن و

[illegible] تحصیل علوم [illegible] بعد از [illegible] که [illegible]

و برای [illegible] فرنگستان رسید که [illegible] در [illegible] و [illegible] کلی [illegible]

[illegible] قسم و جدید [illegible] و [illegible] اطلاع [illegible]

[illegible] از [illegible] کتب معتبره تواریخ دیدم و از اوقات [illegible] شنیدم

[illegible] شد [illegible] و [illegible] که عام [illegible] هر [illegible]

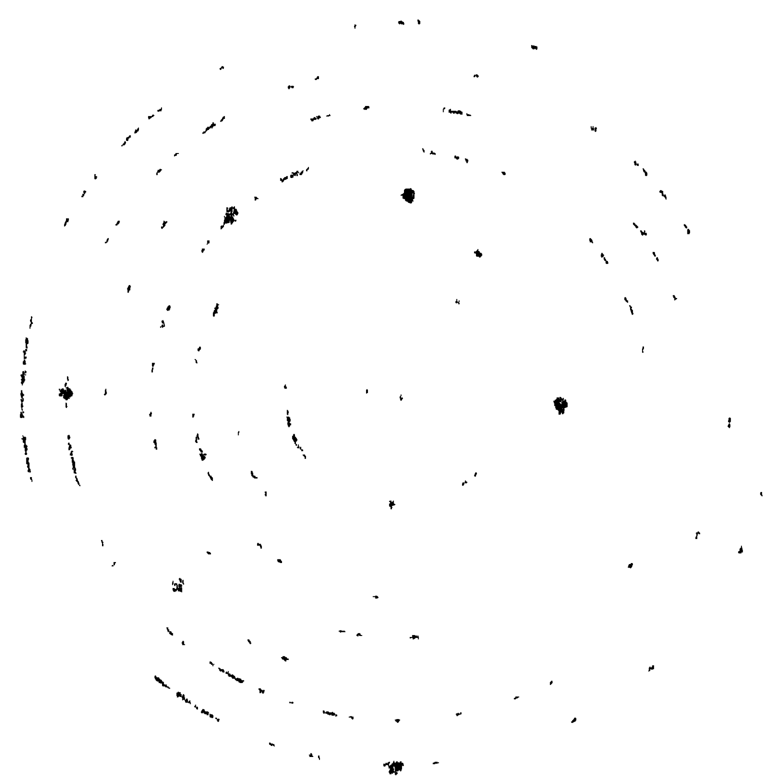
[illegible] هم [illegible] به [illegible] بود [illegible]

[illegible] شرف [illegible] و [illegible] اولاد [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] فزوده [illegible]

[illegible]

[illegible]



پوشیده نماند که دانایان حال از یونان و فرنگ بعد از فکر و تلاش بسیار چنین نوشته اند که این دنیا مسکن
انسان و غیره که ما کره ارض میخوانیم مانند یکی از سیاره هاست که بدور مهر خود میگردد از اینکه این نوع حرف
حکمای سلف و اسلام مباین شده است پس ضرورت شد ترجمه چند از کتب فرنگ در باب حرکات سماوی و ترکیبات
این توفیه کرده شد برای تفریح خاطر شایقان بضبط تحریر آمد معلوم باد اول شخصی که کتب در باب ادوار

[illegible] که [illegible] دنیای [illegible] نوشت حکیم [illegible] بطلمیوس یونانی بود و او [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible] است که [illegible] که [illegible] و ثابت [illegible] آفتاب گشت [illegible]

شایع شد لهذا [illegible] و میان [illegible] رواج یافت و [illegible]

سی سال [illegible] حکیم بطلمیوس که [illegible]

گویند احوال دنیا و ادوار [illegible] احوال در کتب [illegible] و [illegible]

نوشته میشود شایع است که [illegible] سال [illegible] پانصد و سی [illegible] از تولد حضرت عیسی علیه السلام [illegible]

گویند [illegible] از [illegible] کتابی در باب [illegible] نوشت و اقوال [illegible]

مطابقت دارد چون اقوال [illegible] شایع گردید حکمای [illegible]

[illegible] بر قاعده حکیم [illegible] از تجربات بطلمیوس از حال حکمای دیگر [illegible] اعتبار

نمی آرند اگرچه در طریقه اسلام قول [illegible] قابل التفات نیست [illegible] در عهد خلافت مامون پسر خلیفه

هارون الرشید که مرد عالم و عادل و [illegible] و عاقل [illegible] بود در عهد او علوم حکما را از لغت

یونان بزبان عرب ترجمه کردند از آن [illegible] قاعده حکمای یونان در اهل اسلام مروج گردیده [illegible]

نوشتن حدیث حضرت رسول علیه السلام [illegible] کتابت در عهد او شده پس خیال باید کرد که بقول

کپرنکوس آفتاب را در وسط همه سیارات مرکز خود ثابت نموده و همه سیارات را گرد او گردش میکنند حالا

بیعت قول کپرنیکوس [illegible] منجمان [illegible] گردش اینها گرد آفتاب چنان کرده میشود تا بر اهل

دانش [illegible] معلوم کرده [illegible] نوشتن منظور نیست که طول بود اما

باید [illegible] که حکمای یونان و فرنگ [illegible] در اقوال خود ها چنین و چنان [illegible] میداردند

دانست که بقول کپرنیکوس آفتاب روشنی بخشنده [illegible] لهذا او را در وسط

[illegible] گردش [illegible] آفتاب گردش میکنند [illegible] ارض [illegible] طول و عرض [illegible]

[illegible] حکمای [illegible] حرکت [illegible] از مشرق تا مغرب میدارد و آنچه حکمای سلف گفته اند

که آفتاب در رفتن [illegible] برج [illegible] ارض از برج تا برج دیگر گردیده تمی که

برابر یک برج میرسد [illegible] که در میان آن برج و آفتاب هم چنان می نماید که آفتاب در میان آن

برج میگردد چنانچه اگر کسی در کشتی نشسته بوقت [illegible] بر ساحل زمین نظر کند چنان معلوم خواهد شد که کناره

زمین میرود و ما قایم هستیم و این سخن نزدیک دانایان [illegible] نیست که آفتاب ثابت است و گرد او ارض و

دیگر سیارات گرد او میگردند والله اعلم کسی بر آسمان نرفته که [illegible] ساز

[illegible] بقول کپرنیکوس از همه سیارات به آفتاب نزدیکتر است [illegible] زهره و این کره ارض و ماه

و مریخ و مشتری و زحل [illegible] از یکدیگر [illegible] دور [illegible] زحل نسبت دیگر سیارات

از آفتاب [illegible] دورتر است [illegible] ارض [illegible] یکبار [illegible]

شانزده دقیقه تخمیناً گرد آفتاب میگردد و کرهٔ زهره در دویست و بیست و چهار روز و هفده ساعت
گرد آفتاب میگردد و دوری او از آفتاب شصت و هشت کروه هندی تخمیناً بوده و کرهٔ زهره قدری
کوچکتر از زمین است و کرهٔ ارض یعنی این دنیا هشت هزار و سیصد و شصت و هفت میل عرض دارد و دور
طول و عرض آنقدر بیشتر و کمتر است و معلوم شد که گردش بالا گرفته است و دوری او از آفتاب نود
و پنج کروه و در سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت و چهل و هشت دقیقه و ... ثانیه ... هزار و هندی
و زمین سال را در یک روز و هندی تقریباً ... و مریخ در ششصد و هشتاد و هفت روز و پنج ساعت تخمیناً
گرد آفتاب یکبار میگردد پس از گردش کرهٔ ارض یعنی دنیا گرد آفتاب یک سال و فصل و ایام و ... و روز
تفاوت شب و روز حاصل میشود و کرهٔ ماه از کرهٔ زمین بسیار خورد است و دوری او از دنیا ... ششصد
و بیست و ... هزار کروه است و ماه هر حرکت دارد یکی بر گرد خود و دیگر گرد این دنیا که از کرهٔ زمین است
و مریخ در ... آفتاب میگردد و کرهٔ مریخ هشت ... خوردتر از کرهٔ زمین است و از آفتاب یکصد و ... و شش
و شصت و هزار و ... میل دوری دارد و در سیصد و بیست و ... روز و چند ساعت گرد آفتاب طی
میکند و کرهٔ مشتری از کرهٔ دنیا دو هزار و ... صد درجه کلان است و یکبار در دوازده سال گرد آفتاب
می‌گردد و دوری او از آفتاب چهارصد و چهل و هفت کروه و چهارصد و هشتاد و دو هزار میل ... دارد
و مشتری چهار ستارهٔ دیگر گرد خود دارد که خورد میان آنها قمر می‌گویند و ستاره‌های مذکور همراه آفتاب
میگردند و کرهٔ زحل از همه سیارات بزرگ‌تر است و یکبار در سی سال گرد آفتاب گردش میکند ... و

و [illegible] ستاره دیگر است که همراه او که از آفتاب کره روشن از [illegible]

از دیدن [illegible] است که گردنده دیگر [illegible] به نظر [illegible] ستاره

ذکر [illegible] به نور آفتاب [illegible] که از آفتاب [illegible]

ستاره‌ها دو [illegible] که از [illegible] که در گردش [illegible]

زمین [illegible] کره او این [illegible] که ستاره دوم و از [illegible] آفتاب [illegible] عکس

[illegible] روشن [illegible] سبز و زرد اما حالت حقیقی همه کره‌ها را در حدود خود

[illegible] نگاشته‌اند از یکی یا دیگری [illegible] رسد و چه دیده که ستاره‌های ثوابت بسیار اند و اگر چه [illegible]

سقف برای حساب حقیقی را تمام و [illegible] بسیار چند که از اصل حقیقت اطلاع میرزده اند الا از روزی که [illegible]

فلک [illegible] اختراع [illegible] دقیقه [illegible] دوربین و دقیقه از دقایق امری [illegible] نشسته اند و تمامی حالات

ستاره‌ها از جزو و کل مفصل دریافته اند که [illegible] و از ملاحظه عقل [illegible] و واقف [illegible]

[illegible] اند مرا [illegible] برای دیدن آن [illegible] مصنوعات اهل فرنگ که خارج از اندازه تحریر و تقریر است مشاهده

کرده اگر شمه از آن به معرض تحریر در آرم اسب تیزگام زبان در میدان بیان عنان [illegible] گردد و این [illegible]

موضع گنجایش [illegible] شدن آن اکثر اوقات موجود [illegible] و حکمای فرنگ هنگام شام برای دیدن ستاره‌ها رفته

ام دو بسیار از کره ماه سطح دریا و کوه‌ها به چشم خود دیده ام که در کره ماه کوه نمودار بود مثل و مشابه کوه‌های [illegible]

[illegible] اکثر اوقات که سنگ از آسمان می‌افتد همین سبب است که اگر از اتفاق کوهی از سنگ‌ها

از کوه

زنگوله کدام کره ستاره دیگر [illegible] مذکور از آنرا [illegible] آن سنگ بود

می‌آید اینجا که از [illegible] که [illegible] بیرون رود و باز به کره ارض که او قوت دارد بجذب می‌کشد

[illegible] آنها را [illegible] گردون [illegible] که آسمان [illegible] شده و ستاره [illegible]

[illegible] شدن [illegible] از عجایب خانه است [illegible] و قول بعضی حکمای فرنگ

است ستاره [illegible] که [illegible] روشن [illegible] آفتاب [illegible] و هر یک ستاره دنیا آباد است

و ستاره [illegible] چندان دوری دارند که آن دوری [illegible] آفتاب هم [illegible]

از خود روشنی و همه آن ستاره‌های ثوابت [illegible] این آفتاب گردش [illegible] و هر یک

ستاره که [illegible] دنیا آباد است چنانکه در دنیای ما آفتاب مشاهده می‌شود و در گرد ماه این کره [illegible]

و از [illegible] گردش سیاره‌ها در بعضی ستاره ماه معلوم می‌شود چنانچه در کره عطارد که در درجه اول [illegible]

درجه دویم همین [illegible] ستاره ماه نیست و در کره ارض یعنی این دنیا که درجه سیوم است ماه معلوم می‌گردد

کره مریخ که درجه چهارم دارد ماه ندارد و کره مشتری که درجه پنجم است چهار قمر دارد و در کره زحل که درجه ششم است

هفت قمر دارد والله اعلم بالصواب [illegible]

[illegible] که این [illegible] فلک [illegible] که گردش بر روی [illegible] است [illegible] شده و دیگر

[illegible] آن [illegible] سیم [illegible] مکانی است

که [illegible]

صورت ششم که مسکن نبات و حیوانات و غیر آن زمین است ما که هستیم ...



و دیگر معلوم باید کرد چنانکه ساکنان زمین از جمیع بر هوا و ماهی در آب زندگی می‌سازند یک جزء است بسبب طبیعت
که از قوت و نفوذ آن آفتاب و آب بسیار است و دست ... تمام آفرینش بجای بود

[illegible] می‌باشند مغرب جنوب و شمال [illegible] از جمله معتقدان هر که آید باد و ارض

[illegible] و مسکن [illegible] حیثیت دارد چنانکه سنگ به زمین [illegible] و جریان آب [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] به نزدیکی [illegible] این صنعت پروردگار عالم را در زبان

انگریزی [illegible] [illegible] و آنکه [illegible] [illegible]

کره ارض به شکل گوی [illegible] است [illegible] معروف بود [illegible] مسطح [illegible] که دنیا

[illegible] سال ۱۴۹۲ [illegible] سمت مشرق روانه

و [illegible] شمال و مغرب کرده [illegible] زمین [illegible] معروف کرد [illegible] ۱۱۴۳ [illegible] و بیست و چهار

[illegible] تمام [illegible] بیان [illegible] [illegible]

[illegible] که ارض [illegible] آفتاب می‌گردد و چون [illegible]

[illegible] کرده اکنون [illegible] که ارض [illegible]

کرده [illegible] معلوم گردد که این کره ارض [illegible] مسکن انسان و مخلوقات که [illegible] است

[illegible] تمام دنیا [illegible] اند یکی از آن آب و دیگری زمین و [illegible]

تقسیم می‌کنند چنانچه [illegible] بیان کرده خواهد شد اول در تفصیل [illegible] آب می‌پردازیم [illegible]

دنیا را فرو گرفته [illegible] که از این یک [illegible] دیگر جداگانه [illegible]

گویند و شاخی که از آن [illegible] زیر [illegible] شاخهای [illegible]

و اینجا عبارت از هوای جدا جدا بموجب آب و چون مکان آنها جدا است [illegible] دارد

چنانچه یکی در میان دو ملک متفرقه خواهد آمد [illegible]

از هوای زمین عبارت است گوشت بکاف فارسی و واو زده و فتح نون بنون زده و فتح تای نقوطه

باشد و جز بیرون نشسته و کوه است اول باید دانست که گوشت عبارت است از زمین که بسیار [illegible]

این قریب آنجا است زمین که از آن [illegible] شباهت های جداگانه باشند و پاره [illegible]

از او جدا نوشته شود [illegible] در آنها ریزند و برای رفتن از خشکی [illegible] را از خشکی [illegible]

بود و جزیره عبارت است از زمین که چهار طرف آن آب باشد و در زبان هندی [illegible]

توان رسید [illegible] برآمده و دانسته شود عبارت از قطعه زمین که در میان دو گوشه باشد که یکی را با

دیگری پیوسته می کنند چون باشد | شکل [illegible] گوشت | [illegible] و این که از [illegible]

اند در [illegible] گوشت [illegible] که [illegible] حکما صفت [illegible] باشند و دیگر گوشت [illegible]

اما [illegible] است که مرقوم [illegible] شانزده [illegible] نوشته که [illegible] معلوم بود و

این هر دو گوشت را شرقیه و غربیه نیز نامند و حکمای [illegible] این هر دو گوشت [illegible]

که [illegible] قریب [illegible] خواهد بود و سبب [illegible] زلزله [illegible]

اثری از آن [illegible] حکمای [illegible] در [illegible] فکر بسیار کرده اند و آنچه دریافت نموده اند [illegible]

که زلزله [illegible] است که [illegible] از وقوع [illegible] کرده اند [illegible]

بخن

چون بسیار زیر پوست بدن است و مثل جسم انسان عروق دارد و در آن عروقها آب و آتش

جدا جدا آب بسیار خود و آتش بطور خود در عروقها روان می‌باشد و اگر بر تقدیر هر کدام مقام آن آب

و آتش بر با هم اتصال یابند حادثه عظیم خواهد شد اگر نزدیک آبادی است خرابی بود و اگر جای است شود

شور و غوغا کوهی از آن جا پیدا خواهد شد لیکن این عمل بیشتر متصل کنار دریا میشود و باعث اینکه اگر بر آتش

آب زیاد زند دود و شعله ترقی خواهد کرد پس جاییکه آن آب و آتش با هم وصل شود عجب نیست

اینقدر طوفان بر پا گردد الا این ملک بر طرف کار عالم از این آفات محفوظ باشند و اینکه شود وقتا

ان در ملک روس و ایتالیا است که در آنجا حادثه می‌گردد شورش آنجا می‌آید چنانکه تجربه کرده

بشهر لسبن که دار السلطنت پرتگال متعلقه ممالک فرنگستان است چنین واقع شده باشد که ناگاه یک

غلغله برپا شد مردمان شهر دیدند که شهر رفته جمله ضعیف بودند بعد دیری چه می‌بینند که

اندرون دریا کوهی بیرون می‌آید آخر در دو ساعت کوه کلان برآمده بر جای خود قایم شد

و آن شور و غوغا موقوف شد مردمان بر کشتی سوار شده بر آن کوه رفتند جای پاکیزه و [illegible]

خوش آب و هوا یافتند رفته رفته بر آن کوه شهری آباد کردند بعد انقضای عرصه دوازده

سال باز همچنان زلزله گردید و کوه مذکور چنانکه برآمده بود باز در دریا فرو رفت هزاران جانداران

انسان و حیوان در بحر غرق شدند [illegible] یکصد و نود و هفت هجری که در آن زمان

امیر [illegible] نام از طرف [illegible] شهر و حاکم [illegible] بود از اندرون چاه مشهور [illegible] واقعه [illegible]

که از این چه عجوبه است آواز خوب چنانچه زنان هنود که بوی آب طلبی به چاه آمده بودند

و ریسمان و دلو را نهاده چون اکثر مردمان را همچون زنان آگهی شد شنودند که آب

از زیر چاه بالای آید شنیده متعجب گشته دویده بر سر چاه رسیدند دیدند که آب تا به بن

آمده باز بجای اصلی خود میرسید که از وقت غروب تا چند دم آب بکنار دهنه چاه فرو شده

رفته رفته بجای خود قرار گرفت این سخن را شنیده بودند از حکیم آتش گل که یکی از مصرات

دهر بود مراتب تحقیق را دست داده و خط بطلان میکشید نقل کردم حکیم موصوف یعنی به اندیشه ترتیب

بعد از تأمل و تفکر بسیار بیاد آورده و گفت شاید رسیده باشد ولی خبر گذشته که از

از ضعف [illegible] عمل بزرگ بود شهر [illegible] دیگر تا بالای شده آتش گل چون

که بر شش ستاره ششم جدا کرده و آن ستاره را آتش گل گویند بزبان یونان اورانوس

نامند و در عهد سلطنت فرخ سیر بادشاه دهلی در زمین [illegible] همراه باران ثابت

چنانچه سید عبد الجلیل بلگرامی وقایع نگار تاریخ این رباعی گفته :: فرخ سیران بادشه

با برکات :: جمع از زر و [illegible] شیرین برکات :: در سند زمین عهد دولتش

باران بارید زیره قند و نبات :: این قصه را نیز از حکیم موصوف نقل کرده بودم چه

این جنس [illegible] معلوم بود که تحریرش از مطلب باز میدارد حاصل آنکه آخر کار اقوال حکما را مشکل

قصه مرور زمانی [illegible] از آن [illegible] که مطلب سخن دیگر است

وجه دیگر میدان نخشب ... اشیا کوچک بر دانایان روزگار و عاقلان
تیز بکار مخفی نماند که در کتب تواریخ معتبر مسطور و مذکور است که حق سبحانه تعالی حضرت نوح علیه
السلام را سه پسر کرامت فرمود یکی سام دویم حام سوم یافث بعد نوح علیه السلام این دنیای
قدیم را به سه پسران خود تقسیم نمود و ربع مسکون با سه داد و اولاد ایشان در اطراف
ممالک سکونت اختیار کردند و هر ملک بنام هر یکی از اینها شهرت یافت و از سام بن نوح
پسر تولد شد هند و سند و کیچ و مکران و روس و چین و عجم و عراق و بعضی برآنند که
پسر سند و کیچ پسر مکران و روس و چین و عجم و عراق و بعضی برآنند که سند پسر هند و کیچ
پسر مکران است و حکیم بطلیموس این ربع مسکون را هفت بخش کرده هر بخش را اقلیم موسوم ساخته مابران
تقسیم مشهور است و کتب المحدث این دنیای قدیم و جدید را حسب قاعده حکمای فرنگ بر چهار قسمت
اول آسیا دویم افریقه سوم فرنگ چهارم امریقه که عبارت از دنیای نو است اول حال ملک
آسیا مختصر بیان آورده میشود پوشیده نماند که از ولایات آسیا هندوستان ملکی است خوش آب و هوا آبادانی
بسیار نه چندان که ... تواریخ پوشیده نیست باید دانست که هند بن سام بن نوح علیه السلام و بحکم پروردگار
عالم او را اولاد بکثرت بخشید که ملک ویران آبادان کردید و بر السنه عوام مشهور است که هند مراد از ...
این اعتبار نیست انچه بالا مذکور شد صحیح است اگرچه برای تردید این قول دلایل ... بسیار اند مگر مشتمل
بر طول ... بسیار اند که از انجمله یکی ملک هند دو اند یکی هندوستان دویم ملک حبشه که مسکن نصرانیان است

در ملک انگلستان و غیره ممالک که آن جهنگار را هند مغربی و این هندوستان را که هند شرقی مشهور

میشود میگویند و اکثر مراد از ساکنان هندوان می بود که جهنگار را هند مغربی نگفتندی و بعد از آنکه [illegible]

مدت در ابتدا از نسل هند یا از نسل عظیم الشان زمانی [illegible] بود پیدا شد قبیله شش بقوم [illegible]

نیست و از قوم ما پرستان و بت پرستی میکردند و اکثر بتخانه های جهنم بعضی [illegible] که [illegible]

و این [illegible] بیان که فی زمانا هندوان [illegible] پرستش میکنند [illegible] و سلسله نسب [illegible]

و کیفیت هندی که در زمان اسکندر رومی پادشاه [illegible] بود و پایه تختشان قنوج و [illegible] بود

بقوم [illegible] بر سر دیگر در زمان [illegible] بنی [illegible] در فرقه کوروان و پانڈوان [illegible]

بعد عناد و فساد واقع شد و بر تمام هندوستان جنگ کردند کوروان مغلوب شدند و [illegible]

آمده [illegible] در کتاب مهابهارت که از کتب [illegible] معتبره این هند است مفصل مرقوم است چون

پانڈوان [illegible] فتح و فیروزی نواختند شهر [illegible] که دار الحکومت [illegible]

در شهر [illegible] که بر کنار دریای جمنا واقع است [illegible] این هندوان که فی

زمانا در هندوستان هستند اصل نسبها از ملک [illegible] در زمانی که [illegible]

دیار غلبه اسلام کرده [illegible] دولت اسلام [illegible] اکثری از آنها [illegible]

رو بفرار آورده در ممالک هند و [illegible] ساکن شدند [illegible]

که قوم [illegible] دنیا بود و کثرت این فرقه گردد رفته رفته از آن گروه [illegible]

و احوال مدت مذهب ایشان [illegible] اند تا تماشای ان کرده ام و

بعضی سیاحت غریب آنها را شنوده [illegible] یافته میشوند یعنی چون افراسیاب والی توران سیاوش

بن کیکاوس شاه ایران را بگناه [illegible] کشت [illegible] آتش کرده نیست و نابود

ساختند این بودن رسم مذکور از انها گرفته اند و بعد انقضای عرصه دراز راجه انکپال

در سنه [illegible] جهت [illegible] بنا شهر [illegible] می نویسند که او اینجا

مسمی دهلی نهاد [illegible] بنام [illegible] آباد کرده [illegible] شهر آباد کرده و خود [illegible] از ان

و سنه [illegible] شهر [illegible] بنام خود [illegible] بعد

خود [illegible] بعد از او [illegible] در سنه پانصد و هشتاد و [illegible] هجری سلطان شهاب الدین غوری [illegible]

[illegible] سلطان قطب الدین ایبک

عهد [illegible] نمود [illegible] سلطان شمس الدین [illegible]

[illegible] در عهد سلطان غیاث الدین [illegible] کردید و غیاث الدین

در سنه [illegible] هجری [illegible] بنام [illegible] حضرت نظام الدین

اولیا [illegible] سلطان محمد [illegible] هشتاد [illegible] هجری

[illegible] الکشا آباد کرده [illegible] بنام [illegible] که [illegible] عالی در فرزند

نصیر الدین [illegible] پادشاه غازی [illegible] حضرت امیر خسرو دهلوی

[illegible] سلطان جلال الدین خلجی [illegible] بنا نهاد [illegible] شهر کوشک لعل و سلطان علاء الدین کوشک سیری

آباد نمود و غیاث الدین تغلق شاه در سنه هفتصد و بیست و پنج هجری شهر و قلعه را بنا کرده تغلق آباد نام کرد

و بانی جامع مسجد و [illegible] محمد شاه بن غیاث الدین شهر دیگر آباد نموده و یک قصر بر هزار ستون از سنگ رخام

و دیگر منازل و املاک تعمیر کرده و فیروز شاه در سنه هفتصد و پنجاه و پنج هجری شهر فیروزآباد طرح انداخت [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] کوشکی و یک [illegible] شاه جهان نما برافراشت که تا

حال در کوتله فیروز شاه موجود است عوام [illegible] گویند و میگویند که [illegible] یک [illegible] از

[illegible] تا جهان [illegible] نصیر الدین همایون [illegible] در عهد خود

[illegible] در سنه نهصد [illegible] که مشهور به [illegible] است ساخت و بعد [illegible] در سنه

[illegible] هجری [illegible] پادشاه [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible] شاه [illegible] آباد کرد [illegible]

[illegible] جهان [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] دار السلطنت [illegible] روی زمین [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible] شهرهای دیگر [illegible]

جلوس [illegible] شاه جهان پادشاه صاحب قران ثانی [illegible] شاه جهان آباد [illegible]

[illegible]

دهلی

و از شهر جانب مشرق بر کنار دریای جمن قلعه از سنگ سرخ به کمال خوبی و استحکام تمام تعمیر کنانیده که

در هیچ جا نشانه چه اوصاف [illegible] النسبتین [illegible] که شهر از حیث [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] و جنوب [illegible] کلکته [illegible]

رو به جنوب [illegible] سال [illegible] هجری [illegible] شاهجهانی [illegible]

با تمام رسیده شاه محل و [illegible] [illegible] تمام [illegible] و منازل

[illegible] دیگر عمارات اهل محل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و چهار [illegible] و [illegible] [illegible] چاه و [illegible] [illegible]

[illegible] شاهجهانی [illegible] [illegible] [illegible]

اندرون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ربیع الاول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و اندرون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و مکانات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مکان [illegible] و مکانات

[illegible] و غیره که [illegible] اندرون آن [illegible] [illegible] و مکانات

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و چند حصار آوری دروازه و حوضی با طرز عشرت علیحده و بالای دروازه مکان سکونت کپتان قلعه است

قصه اربعهاد و دیگر مکانات ملازمان و رعایای شاهی را اندرون نقارخانه دیوان عام که در انجا از عهد صاحبقران شاهجهان

بادشاه غازی تا عهد حضرت فردوس منزل شاه عالم جلوس شاهان گردیده و جانب شرق آن یک طرف [illegible]

مانند شاه محل معروف به [illegible] است دیوان عام و متصل آن دروازه جالی دار و اندرون نشست مکان جلو خانه

و در انجا انجمن دیوان خاص است و محاذی دروازه ایست که لعل پرده میگویند و این دو در دروازه نقار

[illegible] مقام جلوس خوش [illegible] است که رسم کار آوری ارباب سلام و کورنش بندگان در حضور بادشاه همین

جدا است و اندرون محل مثمن برج جلوسگاه حضور و حوضی مسجد و مکان عقب حمام عامه خانه که ولیعهد بهادر

در انجا دربار کنند و حمام مکان رنگ محل [illegible] است که مثل [illegible] بنا نظیر ندارد و حوضی محل و شاه برج و دالان [illegible]

و شمالی باغ حیات بخش معروف ساون بهادون و در صحن آن حوض [illegible] کشتی [illegible] میگردد [illegible]

دالان [illegible] محل [illegible] سنگ [illegible] بوده و وسط محل نیز حوض دیگر از یک سنگ ساخته اند و نهر در دو طرف

ان عمارت و همه عمارت تعلق باغ حیات بخش دارد و شاه برج در شمال محل [illegible] واقع و آب نهر که تقسیم قلعه

میشود راه او از همین برج است و در آن دو حوض اند که [illegible] قلم [illegible] نقل

این تحریر [illegible] حوضی که متصل دیوار برج مذکور [illegible] از سنگ [illegible] ساخته اند و در قطعه [illegible] باغ که

معروف به مهتاب باغ است در انجا مکان [illegible] و مکان [illegible] و غیره جانب شمال دیوان عام و اهم

دروازه ایست که بیرون ان مکان [illegible] و راه دروازه مهتاب باغ و مسجد چوبی [illegible] دروازه است

[illegible]

بعد از انجا براه جامع مسجد الی ... مرزا جهانگیر بهادر بجانب محل و مکان سلاطین به غرب آن دو وان عام

دروازه مکان قلعه که ... عمارات عالی ... انتقال یافته ... قسمی شود ... نام ...

می‌خوانند که ... قلعه ... کنده ... نور الدین جهانگیر بادشاه

غازی ... بنا نموده بر دیوار ... بر لوح سنگ ... نوشته ... شد بحکم شاه نور الدین

جهانگیر ... سال تاریخ ... و بر دروازه ... این تاریخ کنده ... الله اکبر ... بحکم

... شاهنشاه عدل و داد ... اقبال ... جهانگیر شاه اکبر

... ... صوبه

... جهانگیر ... ... حسین ...

جهانگیر ... ... آباد ...

و ... مساجد و خانقاه و مدرسه ... و شهر ...

... اگرچه در طول و عرض زیاده ... اما ... عرض ...

... احاطه کردن ... و شهر ...

... ... و ماخذ زبان اردو ... است ...

... ... مسجد ... سنگ ...

... ... شنیده ... ...

بر در آن گنبد ایستاده مانند عالم بالا جلوه جبینش ... بلندتر ستون کهکشان سرفرو

سپهر فرشته ... محل اجابت دعا غلغلهٔ شکر مقبول درگاه کبریا و دیوارش سد سکندری استوار

... دوستی بر هشت در اندرون و یازده در بیرون دارد محاذی بالای رواق طاق

درگاهش که مقام امام است بخط نیکو نوشته‌اند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا

من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم لمسجد اسس علی التقوی

من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین

و عقدهای سنگ مرمر در دو ... و چهار اندرون بیرون مسجد بشمار تمام

هشتصد و پنجاه و سه عدد و بر پیشانی ... یازده در بیرون عبارت این عبارت

کنده است ... بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین و زمان کیهان خدیو کشورستان خداوندگار دوران

موسس بنیان عدل و سیاست مسند ارکان ملک و دولت بسیار عالی فطرت فرمان قدر قدرت

و خجسته رای ... منظر فرخ طالع ... اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت گردون بارگاه

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی ... مروج ملة الحنفیة البیضا ... ملوک و

سلاطین خلیفة الله فی الارضین سلطان العادل الاعظم الاکرم ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی

شاهجهان بادشاه غازی ... رایات دولت منصوره و اعدا ... مقهوره ... نصرت ...

... انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر ...

از اشعه روایت احب البلاد الی الله مساجدها فروغ منبر مسجد اسس علی التقوی بیان بنیان

و در وسعت او فی الارض ... سبحان ... شنید ... ایوان ... او ... قد ... شد و طاق سپهر

... با کیوان پیوسته ... گرفته قبه ... مسجد ... ایشان ... سبع

... عبار کبکشان و اسمان ... و دو پایه ... گردون ... طاق ...

طاق ... شد ... ان فروغ ... لمعه ... طاق ... مالت ... شده ... ده

مصابیح ... پرتو فکن عالم ... نور افزای قنادیل ... منبر ... مسجد اقصی

نردبان مقامات ... قوسین او ادنی ... محراب ... مساوی کشاده بنیان

بنیان ... ولقد جاءهم من ربهم الهدی ابواب رحمت ... و الله یدعوا الی دار السلام

مسامع ... شنیده و مناره ... برای ... الذین احسنوا الحسنی ... گنبد

فیروزه ... سقف ... سبع ... افلاک ... محراب ... خط

برد و جانب کنده

...

صحن ... سبع ... صحبه ... کاه ... نوازش ... فضای ... طیب روح افزایش

از روضه رضوان حکایت کرده ... از لطافت چشمه سلسبیل خبر داده زمزمه

دهم شهر شوال سال هزار و بیست نبوی موافق سال چهاردهم جلوس بهجت مانوس با بخت همیشه وطالع
خجسته سرمایه بنا [illegible] تحیت و حضرت   سال نخود یئی کار پردازان کاردار و فرط اعتنای
حضرت بهشت آرامگاه با فرمان حسب اقتدار بنیاد جدید و مجدد اوستادان ماهر آتش دست و کوشش هشیاران چابکدست
حسب مشورت و اتفاق مبلغ ده لک روپیه صورت انجام و اختتام پذیرفت   و بنا بر شگون
در روز عید فطر فرخنده قدوم بادشاه ظل الله را جهت طی مسافت کردند روز عید و ادای وظایف
چون عید قربان هم دو روز عید الضحی مرجع طوایف انام گردید و پای اسلام و ایمان را ثابت و صیانت
کرامت فرمود ستایشگران بیع گون و شادکامی نمودن از آنست بحر و جای این وسعت و مساحت ندارند و نظر
[illegible] برجهانیان هر قسم و هر دقیق گذاران عصر و فطرت پردازان نظم و نسق و سوانح نگاران
ارباب علی و دولت تشایع شناسان اصحاب کشت و قدر او رقت مناسب این شکوه و عظمت در زبان قلم
این گدیست فرازنده کاخ هستی و طرازنده بلندی و پستی و در این بنیان قرة العین مهندس و کارخانه فرشته
است با هر از اراده   هنگامه ارادی گران مجامع ملکوت در هم تقبیل پهلوی نشست حد افزای معتکفان
جوامع بود و در دور منابر معموره جهان نمونه دولت جاوید بد طراز این بادشاه والا گردید
بنیان مقدس منارش این ایوان بر جهان کشاده دار و حق الحق و الله تمسکه [illegible]
[illegible] معروف مبلغ ده لک روپیه تعمیر آن و صرف این بنیان از کیسه اشرف بوده است و میگویند
که این ده لک روپیه سوای سنگ و غیره که راجهای هندوستان بطریق تحایف و پیشکش فرستاده بودند

نماز

سو جانب شمالی مسجد مکان آثار شریف محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر در دروازه [illegible] دیوا
رنگ [illegible] سنگ سرخ است این تاریخ کنده * بیت * آثار مبارک سرور آخر زمان *
آورد از [illegible] شاه عالم گیر خاقان زمان * با اسلوب شایسته در [illegible] سنگ سرخ * بنده با اعتقاد
صدق و اخلاص [illegible] شد * سال تاریخ بنا چون میر جست از طبع خویش * گفت هاتف
بهر خود باکرد ابواب جنان [illegible] در میان صحن مسجد واقع است بطرف گوشه مغربی لب
حوض قریب کناره شمالی [illegible] نشست یک آدم در آن [illegible] کرده اند [illegible]
گویند محمد [illegible] مسجد [illegible] ولی [illegible] بجاست [illegible] شود این [illegible]
زیارتگاه [illegible] بنای ایوان [illegible] گفت [illegible] جای نشست رسول الله [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible] دلیل می آرند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی قبله پشت
نکرده اند و از نشستن اینجا پشت بقبله میشود و در میان [illegible] مسجد [illegible] دالان های شرقی برای [illegible]
ساعات روز [illegible] نصب است واقع و شمار زینه های سه طرف مسجد شرقی
[illegible] و شمالی سی و [illegible] و جنوبی سی و [illegible] عدد اند و زیر زینه های شرقی و جنوبی وقت عصر
گذری فراهم میشود که مجمع [illegible] کبوتران [illegible]
شیرازی و کابلی و دیگر جانوران هر قسم [illegible] اطفال و آلات و اسباب و سلاح و طعام و کباب
مقدار هزار ها روپیه میشود و شام هنگام قصه خوانان [illegible] کفه [illegible] و [illegible] احاطه

سرمد درویش که صاحب حال و قال در عهد اورنگزیب عالمگیر کاملیت [illegible] شهید شده بود
مقصد این مرقد شاه سرمد [illegible] جانب جنوب است و قصه وفات سرمد مشهور است مجمل
آنکه سرمد در برهنگی و عریانی [illegible] بود و چون اسلام آورد صاحب [illegible] کرامت گردید [illegible]
روزی قاضی قوی بدیدن او رفت و گفت ای فقیر با شرع جامه نمی پوشی و برهنه می باشی اگر [illegible]
[illegible] فقیر خندید و [illegible] گفت [illegible] شیطان قوی است قاضی این [illegible]
[illegible] هر چند [illegible] بود [illegible] هر گاه که [illegible]
بود و نوبت [illegible] که [illegible] قاضی [illegible] شکایت عریانی سرمد بپادشاه برد
[illegible] خود چنین [illegible] بادشاه [illegible] بسرمد نوشت که جامه بپوشی و [illegible]
[illegible] سرمد در جواب نوشت رباعی آنکس که ترا تاج جهانبانی داد ما را همه اسباب پریشانی داد
پوشاند لباس هر کرا عیبی دید بی عیبان را لباس عریانی داد بادشاه جواب دید و هم گرانید رقعه دیگر
نوشت بدین مضمون که از فحوای مراسله شما مفهوم شد که [illegible] اولیا شده [illegible] ترک خود کرده
[illegible] در جواب نوشت [illegible] سرمد غم عشق بوالهوس را ندهند سوز دل پروانه مگس را ندهند
عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد همه کس را ندهند [illegible] این جواب بادشاه هر چند تا
[illegible] ازین [illegible] که [illegible] کرامت بود [illegible] روزی بادشاه و قاضی و هم سرمد در مجلسی
جمع شدند قاضی فرصت [illegible] دانسته [illegible] آورده [illegible] این [illegible]

و در پیش ... شنیده این مصرعه از قاضی شنید و در بیت گفت ... نمیدانم ابهی چنین است با غیرت شنیده
این مصرعه قاضی پادشاه گفت اکنون حق ادای شرع که در روی پادشاه کلمه کفر گفته بود فرمای
پادشاه کشتن فرمان داد قاضی تامل کرد چون جلاد تیغ بر گردن فقیر زد سر شهید از تن جدا افتاد این بیت
یک شب پادشاه ... آن بود و بر دیوار نوشت شعر سر جدا کرد از تنم شوخی که با ما یار بود قصه کوته
کرد ورنه درد سر بسیار بود عقب مسجد جانب غروب ... نقال دارد فرزند ... و مسجد دیگر ... بازار
جاوری مشهور است شعر ... [illegible] ... زیر قلعه پایان لاهوری
دروازه ... صاحبان عالیشان بحکم ... اکبر ... بهادر ... عریض و عمیق بنا کرده لال
ڈگی موسوم نمودند بصرف مبلغ ... هزار روپیه که در سنه ... از سنه ... شده و ساخته اند ...
دو سال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری در ماه صفر مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی
در ماه فروری باتمام رسید طول شمالی جنوبی ... فت انگریزی که یکصد و هشتاد و چند ... شده و عرض یکصد و هشتاد و
پنج فت که پنجاه و چهار شود و عمق چهار ... ده ... از آب نهر که اندرون شهر جاری است مملو نموده حسب معمول
مرور ... عالم گذشته ... در این شهر آثار قدیم و مزارات علما و فضلا و فقرا که در عهد خود مشهور
آفاق بوده اند بآن کثرت ... که گویا یک عالم خاموشان بعالم خواب آسوده است و این شهر ... کرده
موصوف است که آن را در سلف ... گفتندی ... هنگام ... هندوستان که در این زمانه ... مشهور از
... اکنون آن را از عرصه بعید ... قبله حاجات گویند ... قرار ... حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی ...

و اینجا در زمانیکه رای و سپاه قوم یونان آفریده اموزگار الفیلسوف مشهور بود و سلطنت میراند سلطان

شهاب الدین التمش غازی بود و ملک و دولت و دارای [illegible] گردید سبب [illegible] که هر کس سلطان بود

گردیده و [illegible] و التمش بعد ترکیب [illegible] و هند مشهور است و حسب مشهور آنکه بعد [illegible] ان

بنهو الکندری و بادشاهی که پیشتر از آن شهر را بنا نموده اسکندریه و قسطنطین سوم قیصر در کتب معتبره یونان

و دیده ام که روم شهر بزرگ آنجا است که امراء در ملک و یک شمارند و قیصر روم قسطنطین نام شهر بزرگ بنا کرد

خود او آن را قسطنطنیه نام نهاد و چون آب و هوای آنجا قیصر خوش آمد شهر روم را که نشیمن در آنجا گرفت

گرفت آنگاه نام آن را دوم نام نهاد استنبول و رومیه شهر خود را رومی میگفتند بنابر آن زمانه رفته ممالک آن

قسطنطنیه روم شهرت یافت و بعد از آن شهر اهل اسلام از نصرانیان بر وی سر گرفته نام اسلامبول نهادند

یعنی جای اسلام بعد تصرف ... و اخیر آنجا به استنبول اشتهار یافت ذکر آن مفصل در احوال پادشاهان روم خواهد

زیرا که هندی در سیاق سر روم و سیوم از ممالک عرب ملکیست که پادشاه آن را تبع گویند و پادشاه آنجا خلیفه خوانند و ملک

مشهور از توابع ملک مذکور است چهارم یمن تبع نامند و پادشاه مصر را فرعون و پادشاه [illegible]

و هفتم پادشاه حضرموت که ... ملک ... است ... زبان ملک مذکور قدیم عربی است که از زبان حمیری گویند

و اینک یا بن عمان و یمن است و در آنجا نیز بطریق شهر را نجاشی کرده و هشتم شاه چین فغفور گویند معلوم الالقاب

سلاطین که ذکر آنها گذشت بر کل ممالک و پادشاه ذیعدت بوده اند بعد و پادشاهان دیگر که در آنجا متمکن شده

خود را بهمان نام پادشاه مشهور گردد چون مدت دراز بر منوال گذشت رای پادشاهان ممالک مذکوره را یک اسم مخصوص

دبعد

کتیبه‌ها در این منار [illegible] که [illegible] بعد [illegible] سلطان [illegible] تمام بر پشت منار [illegible]

[illegible] است که [illegible] از [illegible] بعضی [illegible] از نوع نوع قیاس

باید [illegible] اصل کلام اینکه سلطان شمس الدین التمش موجب [illegible] حضرت خواجه قطب الدین کاکی

[illegible] است که [illegible] از [illegible] مسجدی [illegible]

[illegible] تمام [illegible] صورت [illegible] تمام بود [illegible] معکوس کرده در عمارت مسجد

[illegible] کرده [illegible] که عمارت مسجد را تمام [illegible] منار [illegible] از [illegible] قطب صاحب گویند

[illegible] سنه [illegible] هجری [illegible] منزل بالائین [illegible] منزل [illegible] و آن منزل [illegible]

دولت سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودی در سنه [illegible] هجری با اهتمام فتح خان بن [illegible] خان [illegible]

[illegible] فیروزشاه [illegible] در سنه [illegible] و [illegible] هجری

کردند و از اتفاقات [illegible] باران [illegible] ایشان [illegible] که چنین عمارت عجیب که در هندوستان

[illegible] که در عهد سلطان شمس الدین التمش [illegible]

[illegible] تمام [illegible] کلام [illegible] صد ذرعه و [illegible] صد ذرعه [illegible]

[illegible] یک منار دیگر را تمام [illegible] این هر دو منار [illegible] عوام حکایات عجیب و قصه‌های غریب

نقل میکنند بعضی ایشان اظهار می‌سازند که این هر دو منار [illegible] مسجد قوت الاسلام اند و دیگران دلایل معقول

خلاف آن می‌آرند که این معنی ممکن نیست که تمامی عمارت ناتمام ماند و فقط یک منار را تمام رسید و اگر الغرض چنین هم باشد

هر دو مناره با هم نسبتی است [illegible] مناره ناتمام در بلندی از مناره اول بزرگتر است پس در بعضی اجزا

منار مسجد [illegible] دو پایه دیده شود و قول صحیح چنان می آرند که مناره اول را [illegible] مؤذنان [illegible]

بنا نموده برای [illegible] [illegible] و همین است که کدام سبب بزرگ و پیش از تناول طعام [illegible]

پس [illegible] مناره ناتمام کرده بود و بعد از آن سلطان علاء الدین خلجی در عهد خود خواست که یک

مناره دیگر [illegible] [illegible] بر همان مناره اول [illegible]

کنند [illegible] [illegible] مقصوره مسجد [illegible] مشروط [illegible] و منارت [illegible]

برای [illegible] [illegible] اگر یک مناره [illegible] [illegible]

وقبه قرینه مناره [illegible] مسجد [illegible] و مقصوره مسجد ناتمام [illegible]

مناره دیگر است [illegible] که در سنه هفتصد و یازده هجری سلطان علاء الدین خلجی [illegible]

که مسجد [illegible] شمس الدین التمش [illegible] دو مناره [illegible] در بلندی [illegible] مضاعف از مناره اول [illegible]

[illegible] مناره [illegible] تمام [illegible] مناره [illegible]

موجود [illegible] [illegible] که در آن زمان موجود بوده و در خزاین الفتوح [illegible]

برای [illegible] مسجد [illegible] [illegible]

باقی نماند از خزاین الفتوح [illegible] از عمارت مسجد [illegible] از دنیا [illegible]

[illegible] که [illegible] مسجد جامع [illegible]

تعمیر

مقصورهٔ قدیم را چهارم تجدید محدود چنان مرتفع گردانیده که سپهر ... بیت ... شکل ... بوستان والا در
رواق گردون یک چنگ مهر آورده‌اند و از زمین ... پانزده برج سنگ ثابت ... آن چنان افروخته گردید که بر تو مرغوان
نقش بست و ... بالا رسانیده که مناری کلام الله ... خوانده ... دیگر بوجهی فرود آورده‌اند که گرد زمین
باز ... قرآن خوانده ارتفاع این ... میان زمین و آسمان نقاری ... که بر گزیده ... عمارت ... بالا
و ... فرود تا ماه تمام گشت مساجد ... استحکام بنیاد ... که چون ... بام ... فلک ... گشته
بر ... پایه تمام کرده و مساجد ... مساجد گشته بود وسعت ... تجدید ... ستون
چنان در قیام آوردند که قواعد الصلوة علاء الدین ... از ... ارکان ... مسلمانان
مسجد و ... گشت ... تجدید ... گردیده ... دیگر
کردن جامع ... دار ... مناره ... نسبت ... مسجد و مناره ... توفیق ربانی
بنیان مساجد ... تجدید ... کعبه ... از خرابی ایمن گشتند ... مناره
مسجد جامع ... عمارت عالی ... ارزانی داردکه ... بالا
تو ... مسجد ... هر چه فراخ ... جماعت اسلام ... وسعت توفیق
در جهان ... مسجد ... جهان ... مناره بجهت تقویت عمارت تضعیف ... نسبت
سر ... کهنه و کلان مناره قدیم ... مناره ... گردون ... مناره که ... و ...
زیر ... کار آمده و مشتری ... سنگ ... کرده ... آن ... شرف ... عمارت

بسته اند بود و اگر سبب [illegible] سنگ بر سر نشسته اگر شان از تمام هموار و [illegible] پیش بیت مردود وجود دارد

تا اینجا [illegible] بر سر شان [illegible] غالب آن سنگ از این سنگی قد افراشته فشند بعضی جنگ در دامن کوه دیدند

و از سنگ تراشیده سنگ حشمی تمام [illegible] عاشق [illegible] کود را جا بجا جا کردند و جمعی [illegible] دادند و فروغ

از فولاد بیشتر بود [illegible] تیره رودی چهار [illegible] که از دریا آوردند [illegible] آهن [illegible] شکسته

نیرو [illegible] [illegible] [illegible] تیجاره در عبدیت کمر تعظیم بسته بوده برهان مبین و بخت محکم [illegible]

از اول [illegible] تا [illegible] مسجد [illegible] بجای آورده سنگ [illegible] که از [illegible] رقم سعادت قدیم

و [illegible] [illegible] که تخته [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] دست [illegible] وصیت

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] بالعکس [illegible] [illegible] خود [illegible] و آن نشان

[illegible] تمام [illegible] [illegible] سنگ می بودند [illegible] صد [illegible] سنگ [illegible] سنگ

[illegible] سنگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] سنگ [illegible] [illegible] [illegible] کردند که

اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سنگ

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] صفت مسجد جامع که جنت [illegible] [illegible] شجره طیبه [illegible] [illegible] این مسجد جامع

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمده در وی [illegible] فصل [illegible]

خونکی [illegible] فرود [illegible] کبی دوران ده * [illegible] کنبد [illegible] کمیدان سلسله بر دراز ده

سلسله موی [illegible] معلق ساز ده * [illegible] کعبه دین [illegible] * [illegible] سوزش ده [illegible]

در وصال عشق ده * [illegible] آزادی بهشت عشق * [illegible] * [illegible]

[illegible]



[illegible] کرده [illegible] داده [illegible] ساز ده [illegible] * ابی سعد

[illegible] ۞ سفت [illegible] گشته در حسن سنگین ۞ [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] ۞ [illegible] سنگ [illegible] ۞ [illegible]

[illegible] ز آن [illegible] ۞ [illegible] سنگ [illegible] سازند [illegible]

[illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] مسجد انگاه باشد ۞ [illegible] ۞ [illegible]

گهی در آن کعبه ۞ ماه خورشید [illegible] ۞ [illegible] که از سر صحن جلوه دارد بسر ۞ وز آن جمله [illegible]

پی از جا بجست [illegible] از جا فتاد ۞ شده چو [illegible] انفس خویش ۞ [illegible]

سایه بر طرف [illegible] ۞ تا فلک [illegible] شرف [illegible] ۞ از پی رفتن [illegible] آسمان [illegible] زمین تا

[illegible] نردبان ۞ گرد سرش گرد موذنان چو کلک ۞ [illegible] از مسجد اقصی گذشت ۞ موذن [illegible]

[illegible] قامت موذن [illegible] رسید ۞ مسجد جامع [illegible] ۞ [illegible]

واین قبه تجدید شده بر دروازه منار بر لوح سنگ مسطح نوشته اند قال النبی صلی الله علیه وسلم

من بنی مساجد الله تعالی بنی الله فی الجنة بیتا شد عمارت این منار حضرت سلطان السلاطین شمس الدنیا

والدین مرحوم مغفور طاب ثراه وجعل الجنة مثواه شکسته بود و مناره که در عهد دولت سلطان الاعظم

المعظم المکرم سکندر شاه بن بهلول سلطان خلد الله ملکه وسلطانه وعلی امره وشانه وعمده خانه را فتح خان مسند

عالی خود [illegible] بالا مرمت کرده در [illegible] ربیع الآخر سنه تسع و تسعمائة

بر دروازه بالا بالای [illegible] دروازه این عبارت [illegible] کنده در مناره [illegible]

[illegible]

تا فیروزی جلالت با توفیق ربانی برگزیدهٔ عنایت سبحانی فیروزشاه سلطانی این حصار را به احتیاط تمام عمارت

عالی چون این حصار از جمیع آفات مصون و مأمون داشته و این قلعه شریف [illegible] احداث نمود و [illegible]

فرمود [illegible] السراوف اند [illegible] اسلام [illegible]

گردید [illegible] جهات [illegible] بقعه خطیره [illegible]

[illegible] وعدة العمارة فی الایام الدولة السلطان الاعظم

المکرم [illegible] ملوک العرب والعجم شمس الدنیا والدین [illegible] سلطان المسلمین

[illegible] ابوالمظفر شمس السلطان [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] معلوم و مشکور گردید [illegible]

[illegible] کیلی گویند [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] کمال [illegible] خواست بوده [illegible]

[illegible] هیچ [illegible]

[illegible] وا [illegible] کاشتن [illegible]

خواهد [illegible] گفت [illegible] کرد [illegible]

[illegible] آمده [illegible] کیلی را از زمین [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] حاکم [illegible] از زمان [illegible]

مشهور است که مثل کیلی تو ستون [illegible]

با چه بهره‌ها برکرده [illegible] سود و [illegible] تا از تو گناه و کرنگ کیلی را نصب کنانیده

و اکثر هندوان برآنند که این کیلی آهنی چراغدان صنم خانه است که بر آن هر شب روشنی می‌شد

چند که حال این کیلی آهنی در بسیاری از کتب تواریخ تفتیش کردم از آن اثری نیافتم آنچه سخن [illegible] بود

رقم و این عبارت بر او کنده [illegible]

هیچی را [illegible] واکثر اختلافی نام خود و دیگر نقوش و نقشها و غیره را بیادگار بر آن

کنده اند و ذکر [illegible] قطب مسجد قوة الاسلام مقبره سلطان شمس الدین التمش است بر محراب دروازه

شمالی جانب بیرون سوره انا فتحنا تا ابتداء عزیزا و زیر آن سوره قد افلح المومنون تا خالدون

و بر محراب دروازه شرقی سوره سبحان الذی تا علوا کبیرا و زیر آن انا فتحنا تا فوزا عظیما

و بر دروازه جنوبی سوره رحمن تا اول تکذبان و زیر آن لا یستوی تا غیر الحکیم و بر دروازه غربی آن

سوره الحمد لله فاطر السموات تا یوفکون و زیر آن فبما رحمة من الله و هم لا یظلمون و اندرون آن سوره مزمل

و سوره ملک تا قلیلا ما تشکرون و زیر آن جانب دیوار غربی محمد رسول الله و الذین معه تا آخر سوره

و ما محمد الا رسول تا علی القوم الکافرین و زیر آن سوره طه تا ما یوحی و اندرون محراب انه لقرآن

کریم تا رب العالمین و زیر آن یغفر لکم ذنوبکم تا فوزا عظیما و بر راست و چپ محراب نود و نه نام باری

عز اسمه و آیه قل اللهم و زیر آن کل نفس ذائقة الموت و آیة الکرسی و کلمه طیبه و آیه لله ما فی السموات

وز

وقل ربی ... ارحمهما ... والتین ... لقد خلق الانسان لفی ... و متصل مناره مسطور مقبره امام مشهدی

معروف به امام ضامن بر دروازه اش نوشته بسم الله الرحمن الرحیم و ... صمدا

و عارف مجاوران حظیره قدس و ساکنان این روضه مقدس که امان ... جد الله ... نظران درگاه

و فادار آخرت ... اوحد ... نقد جان ... کل حرف ... بود ... تحیات مشکات

تشبیه معطر معنبر حضرت شفیع محشر و آل و اصحاب اطهر ... موصل باد ... ضرب

فی الحرام ... شهر ... محمد علی ... حسینی ... عشر ...

حسینی ... اندرون گنبد بر پیشانی محراب ... بسم الله الرحمن الرحیم

... این ... گنبد ... اندرون محراب بخط کوفی نوشته اله

الا الله محمد رسول الله و در زیر آن ... الاسلام نوشته و در این جانب شمال ...

... سنگ ... واقع است ... حضرت

خواجه قطب الدین علیه الرحمه و ... مقبره ادهم خان معروف به بهول بهلیان ... سنگ ... کنده اند

... بسم الله الرحمن الرحیم ... گنبد مقبره ادهم خان بهول بهلیان

معروف ... گرد اگرد ... محراب ... طلب ... دیگر

بسم الله و ... گنبد ... نوشته ... [illegible]

مغربی اندرون درگاه خواجه صاحب بر دروازه مغربی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم الم ذلک الکتاب

البیتین ما [illegible] اشعار آن [illegible] درگاه حضرت خواجه صاحب قدس الله سره العزیز واقع بر دروا[زه]
اول [illegible] کنده بیت نظم خلقی که در بن کنج سعادت می‌یافت ؛ از کرم [illegible] کرخان
رفت ؛ گفتم چه نویسم [illegible] عنوان [illegible] اسرار در حسب گفت ؛ بر دروازه دوم
شرقی [illegible] حاجب [illegible] بخط [illegible] نوشته نظم [illegible] جهان اسلام ؛ [illegible]
[illegible] ؛ گرچه [illegible] جنت [illegible] با منزل [illegible] اسباب ؛ گرد صحن [illegible] الشیخ
یوسف الی اخی [illegible] چون تاریخ نام [illegible] عرض ؛ گفت درگاه خواجه [illegible]
شمالی متصل [illegible] این تاریخ کنده بیت [illegible] [illegible]
[illegible] غلام [illegible] عظیم القدر درگاهی که اندر باب او [illegible] قول [illegible] الباب [illegible] دار السلام ؛ بود
و [illegible] از هجرت [illegible] شده [illegible] تمام [illegible]
[illegible] درگاه مزار مولوی فخرالدین علیه الرحمه کنده واقعه است الله محمد ابوبکر عمر عثمان
علی و [illegible] نظم [illegible] جهان [illegible] [illegible] آسمان غلام ؛ کرد [illegible] خواجه
[illegible] فلک ؛ [illegible] تعمیر شد [illegible] نظم [illegible] شرف [illegible]
کعبه محترم ؛ بر دروازه [illegible] کنده ؛ الله محمد محمد الله [illegible] بر دروازه سوم الله و محمد ابوبکر
عمر و عثمان علی الله [illegible] کنده ؛ [illegible] کمترین غلامان [illegible]
با اعتقاد معتقد کامل العیار ؛ رفته [illegible] بهشت عدن ؛ تاریخ [illegible] بهشت عدن

بر پهلوی راست با تمام کنز بیت شنبه ... فرح ... بر پهلوی چپ انجام یافت سنه ۱۱۳۰ رقم شد

سمشیر ... آمده در درگاه بر دیوار جنبی مزار خواجه قطب الدین بختیار علیه الرحمه کتابت

تاریخ وفات چهاردهم ربیع الاول سنه ۶۳۳ هجری ... دوشنبه بود ... خواجه

قطب ... حاجی الحرمین ... نوشته و دیگر ... خاص ... مزار خواجه قطب الدین رحمهم الله علیهم اجمعین و

بیرون احاطه ... قاضی حمید الدین ناگوری علیه الرحمه ... خود ... نوشته

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون ... بر پهلوی راست ...

علی باب الله لا اله الا هو ... الموت ... ولا ... بر پهلوی چپ انا فتحنا لک فتحا مبینا و

بر سینه ... هذا مرقد المنور قطب الاولیاء فی الآفاق وغوث الاتقیاء بالاستحقاق علامة العالم العا[illegible]

الولی الفاضل الکامل شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنور ... نقدا ... بن

شیخ ... فی سنه اربع وسبعین وستمائه وقت خدمت شیخ المحققین قطب العارفین ... بزرگان

و ... دریای حقیقت ... طریقت حضرت محبوب ... شیخ محمد حمید ... مرقده

... شب ... ماه رمضان المبارک فی الجمعه ... الشمس ... سنه ۱۱۹۰ ... کتبه

مزار مولوی فخر الدین رحمة الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صل علی محمد

وعلی آل محمد وبارک وسلم ... که نشست ... جهان ... فانی ... سال وفات

سال وفات ان مه ... تاریخ گفت ... خورشید ... فخر الدین ... الهی ۱۲۲۳

[illegible] که [illegible] از مولانا مغفور واقع است * گفت سال وصال او هاتف * بود مقبول
[illegible] [illegible] مرتعو ... آیت الکرسی وکل من جهانیان [illegible] و الان نقره نوبت
متبرکه که در این جا سجادت عهد نشست خانه بنا کرده بود * اکنون نوبت ملک مرتبه متبرک محل متبرک
بود و مسجد و بنگ سیر ملک سرت * از صد [illegible] درگاه دست قطب الدین * محل بنا کرده و بخیر خشت * سال تاریخ
معمار دست بقدر * دفعه دو خوش که گوئی بهشت شد [illegible] [illegible] بسنگ نموده
آیة الکرسی کلک طلب پنجه و درست [illegible] در مسجد درگاه خواجه صاحب این تاریخ [illegible] مو دلطف آیات
شده و الاحباب * خشت اسدی سعادت از رسوخ اعتقاد * خیر و فرح [illegible] باکرم * مسجد زیبا
بنای مسجدگاه و [illegible] * [illegible] نقش گفت [illegible] * سال تاریخ [illegible] [illegible] شده
[illegible] که [illegible] دروازه اول درگاه است * بعد [illegible] شاه عالم محی الدین که در عهدش
بعهد [illegible] [illegible] جانی * [illegible] عهد [illegible] قطب الدین که [illegible] [illegible] چشم عفو [illegible]
نور [illegible] [illegible] میکرد * شنود [illegible] چون باد [illegible] * گفتش [illegible] نوبت
آمده [illegible] [illegible] [illegible] * سوال [illegible] بیان کردم * خدا آمد [illegible] مسعود
گردانی [illegible] [illegible] دروازه متصل [illegible] درگاه که اول ترقوم کرده [illegible] نقره [illegible] بخش
واقع [illegible] الله اکبر محمد علی فاطمه حسین حسن علیهم السلام یا غوث الاعظم * در عهد جهان
پناه شاه عالم * [illegible] مراد بخش [illegible] و صفا * تعمیر [illegible] خانقاه و مسجد [illegible] درگاه [illegible] دین و دنیا

بناه

تاریخ بیتش چون بجستم گفت هاتف این بود مشتاق ابو البرکات گنبد مقبره [illegible] از بیرون مقبره [illegible] در مسجد

این کتیبه نوشته و منبر [illegible] جنوب این عبارت نوشته مقبره حضرت [illegible] علم [illegible]

فردوس منزل [illegible] شاه [illegible] و بر بالای در گنبد [illegible]

کفشیر [illegible] الشعرا [illegible] سال این [illegible] کاین در فردوس منزل [illegible]

و شمع و [illegible] مرقد [illegible] شاه عالم

[illegible] حضرت [illegible] سنه [illegible] هجری [illegible] فردوس [illegible] انار الله [illegible]

[illegible] بالبین کنده [illegible] سنه [illegible] هجری [illegible]

[illegible] در [illegible] کسوف [illegible] شاه عالم و عالم [illegible]

عالم [illegible] سنه [illegible] [illegible]

[illegible] شد [illegible] والکاتب [illegible]

بالین بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] الاکرام

[illegible] پادشاهی و دیوان خاص و دیگر مکانات [illegible] زاده [illegible] و شان [illegible]

[illegible] مقبره [illegible]

[illegible] در [illegible] خواجه قطب الدین علیه الرحمه [illegible]

[illegible] مقبره [illegible] مقبره مذکور بالای [illegible] نوشته [illegible] اگر [illegible]

بود بلطف تو چو چشم امیدواری ما ٭ بآستان تو شد بنده از سگان توام ٭ که شب و روز اراده به آه و زاری ما

اگر به پرده راز تو محرمی یابم ٭ فقد نقد تو باید به پرده داری ما ٭ سحاب کرم تو چون چشم مروانجم ارم ٭ بر [illegible]

ابا نظر [illegible] [illegible] ما ٭ ز آن لطف تو [illegible] گناه ٭ و لیکن [illegible] ز شرمساری ما ٭ برو [illegible]

بجز تو یکشبی تنهایی ٭ بجز خدمت [illegible] عیب کاری ما ٭ جهان به یار انجام آید ٭ که بدست [illegible] گناهکاری

[illegible] ٭ ز زهد گذشت بعشق تو بیقراری ما ٭ امید هست که رحم آوری بزاری ما ٭ جمال حقیقت تو کی آید

برون ز نقاب ٭ [illegible] روی تو دیدی گناهکاری ما ٭ اگرچه در خور [illegible] کاری ما ٭ بود بلطف تو چشم

امیدواری ما ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ بیم ز نقد [illegible] کاری ما ٭ اگر به پرده [illegible]

تو راز دار شویم ٭ [illegible] ٭ [illegible] گرم فرد شوی ٭ [illegible] جرم گنهکاری

ما ٭ نظر بسوی جمال [illegible] ٭ ببین [illegible] ما ٭ [illegible] ای رحمت تو

ز غضب [illegible] ای [illegible] ترا [illegible] ٭ [illegible] نشستند [illegible]

بر جواب عربی [illegible] و بر تعویذ [illegible] بسم الله و [illegible] آیة الکرسی [illegible] تاریخ [illegible]

مولانا جمالی [illegible] [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

بنور [illegible] محمد شاه عادل ٭ که [illegible] [illegible] که [illegible] رضوان [illegible]

[illegible] دایم [illegible] [illegible] تاریخ [illegible] خدا [illegible] بود باشد مبارک

[illegible] محمد شاهی [illegible] [illegible] محمد شاه پادشاه [illegible]

تعمیر و ملاحی جدید در ان مکان از حضور محمد اکبر شاه بادشاه کرده بود که هر چه فقری و آنچه در ان نوشته
تاریخ تا حکیم و فاضل و بازبینی فصاحت شد که شهید او را اوراق در وی نبشت تاریخ سال او را از افصح و اعظم واد
بر وی شهید ما به آمد میان حضرت شیخ الله قدس سره که تکمیل شد و وزرات دفاتر نقاره بسیار و مزار حاجی شن
و جهانی و مصوری بر بالای شمسی که آنرا از انه مسجد گویند و نیجا ن اسم آب حضرت مشکل کشا علی علیه السلام
بهشت اکبر و حوض که در وزارت سرکاران و دو قاضی شهید آمده بنجی الشتم مولانا عماد الدین محبوب
و فانی مقبره شاه عبد الحق محدث دهلوی که اندرون گنبد بالای طاق این کتبه نوشته محلی از احوال
کرامت اشتمال آن مقتدای فیض الله مرجع المفاخر ابو المجد عبد الحق رحمه و سعید آنکه از مبادی شعور اطاعت حق
علم کرد به تبرک اوان بلوغ اکثر علوم دینیه تحصیل کرده و در بیست و دو سالگی از ان فارغ شده کلام مجید
حفظ از بر کرده بر مسند افاده نشست و هم در عنفوان جوانی بجاذبه محبت الهی رسیده یکبارگی دل از دنیا
متوجه بحرمین شریفین گشته مدتی در انجا بفیض صحبت علما مشرف شد از اهل مدینه بزرگوار و اولیا کبار صحبت
بود ایام چند در خدمت شیخ و طالبان اختصاص نمود و تحصیل فن حدیث نموده متبرکات از ان بوطن مألوف
مراجعت فرمود مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تکلم باذیت و تکمیل تربیت فرزندان و طالبان پیدا شده
ساعی شده بوی پرداخته هیچکاه در مجلس احدی از متقدمین و متاخرین را دست نداده متمنا و مستغنی
گردیده و در فنون علم و حدیث تصنیف کرده که علمای زمان بر آن اعتماد دارند و بدستور العمل کرده اند و اول آن
از مشهور عام تحبان ... این رساله مصنفات شریف او از صغیر و کبیر نصد جلد مجلد و شعار نظم ابیات صد هزار

سیاه نوشته انجام آنهی گشت و چون ثانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ بناید و تاریخ رحلت شیخ

نور العالم و در زیر آن بعد آیه بسم الله حرف ب الا بحذف ما آیة الکرسی و در زیر آن بر دیوار آیین کتب

و دیگر جای ها موضع بر لوح های بر پشت نموده ان بر گاه خواجه قطب الدین که بالای قوم جات هجره و مقبره شمس الدین

موضع سنگ بوسیده اتحای قبره سلطان شمس الدین بر قبره مکور نوشته لتعمیر المبارکة السلطان المعظم

شاهنشاه الاعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم سلطان سلاطین شمس الدنیا والدین المخصوص بعنایت رب العالمین

ابی المظفر ایلتتمش السلطان ناصر امیر المومنین خلد الله ملکه لا اله الا الله محمد رسول الله صادق الوعد الامین

و در حوالی محراب ان آیة الکرسی تا خالدون و در زیر آن لا اله الا الله الملک الحق المبین و بالای آن انما

یعمر مساجد الله تا آخره و بر دیوار شمالی محراب سجده آیة الکرسی و سوره انا فتحنا تا فتحا مبینا و زیر آن ان اول

بیت تا العالمین و بر دو طرف محراب اسم الله کنده و درون چار دیوار قبر هست یکی سلطان ناصر الدین

دوم برادر ایشان سوم همشیره ایشان چهارم قبر خواص پادشاه و فوت شد در شوال سلطان ناصر الدین

سلطان شمس الدین در سنه ششصد و سی و هفت هجری از جهان رحلت آمد تاج خلافت بر سر نهاد و خطبه بنام خود

رواج داد و ملک غیاث الدین بلبن که بنده و داماد سلطان شمس الدین بود منصب وزارت داد و بخطاب الغ خانی

سرفراز گردانید و تمام امور سلطنت برای رزین او تفویض نمود و بعد کوشش او را بجواهر و از نصایح و

لالی متلالی بموعظه ... تربیت بوسی و عدالت گستری آموده فرمود که اختیار مهام جهانبانی و مدار نظام

امور ملک را الی بدست تو دادم کاری نکنی که فردا روز قیامت در درگاه عدالت پادشاه حقیقی مرا و ترا شرمساری

و انتقال کرد و ملک چون مقتضای فراست خداداد و عقل مادرزاد او بجهان قواعد جهانبانی و شهریاری

و کمالات مقدم بود چنانکه رعایا و برایا در مهد امن و امان آسوده حال و فارغ البال بودند و این پادشاه

نیکوسیرت بود و به حسن سیاست و کمال هیبت و حشمت در رفاه و آسودگی خلایق می‌داشت

و سعی او در جمیع اوقات صرف آن بود که رعایا دل شاد گردند و به دست حکام و عمال ستم نرسد و روزی

این پادشاه روز بر دو گذشت که [illegible] بیت ز شهریاری چنان جهان چون

[illegible] چنان از آنک سلطان [illegible] خراج و باج ممالک [illegible]

[illegible] دو حصه دادی فضلا و علما و اهل تقوا و اهل [illegible] و [illegible]

عمارت مساجد و خانقاه و منازل و سرای برای مسافران و [illegible] و آوردن [illegible] که

خرج کردی و برای خود صرف نمودی و هر سالی دو مصحف به خط خود نوشتی و جمله قیمت آن را

[illegible] یکی از نوکران [illegible] مصحف که خط سلطان [illegible] از روی [illegible] قیمت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] منع کرد [illegible] مصحف [illegible] که [illegible]

واقف نشود مفرد [illegible] تا [illegible] روند [illegible] رعایا [illegible]

می‌کرد و از [illegible] که سلطان [illegible] دولت نهاد [illegible] زرد کبری [illegible] سوای [illegible]

و او برای سلطان طعام می‌پخت [illegible] که [illegible] طعام [illegible]

[illegible] که [illegible] خربزه [illegible] طعام [illegible] [illegible]

سلطان محمد [illegible] داد که بیت المال خراسان را دست کین و ستمکاران بست مرا [illegible] که [illegible] یاران برابر بود

صرف کرده و ادای خزینه تمام صبر کن که دنیا روزی چند است آخر کار با خداوند است تا خدای تعالی ترا در آخرت

مجد این نعمت خواهد داد [illegible] رباعی [illegible] کار [illegible] بست [illegible] آورد که [illegible] است

[illegible] پسر [illegible] شده [illegible] الحمید سلطان [illegible] و [illegible] جهانبانی

[illegible] گذشت و بهشت برین اصل گشت مدت سلطنت او نوزده سال و سه ماه [illegible] بود

و نقل کرده که چون وقت [illegible] پسر او [illegible] [illegible] سعید و [illegible] بخت و دولت بود

که این [illegible] کار [illegible] بسیار نموده [illegible] که [illegible] احوال [illegible]

موجود است [illegible] که احدی را از آن [illegible] بتوقیع [illegible] تمامی ارکان سلطنت در ادای و

[illegible] الدین [illegible] که سلطان [illegible] نفس خود کرده است و [illegible]

[illegible] خواهم [illegible] آورد [illegible] سپاه [illegible] را

از [illegible] درست نموده [illegible] گردند [illegible] و [illegible] جمله [illegible]

کرده [illegible] صحیح است [illegible] خفقان [illegible] که [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] ان [illegible]

و [illegible] خوش [illegible] و خوش خلق [illegible] پیشانی و نیک سیرت [illegible]

و خلیق و شفیق و رحیم دل و [illegible] طبع و قایم مزاج و [illegible] و عالی همت [illegible]

و بکمال بسته خصوصاً فرقه افغانان در شرافت نسب جانب که خاصه این قوم است نفس فراوان دارند و بهشت

رضعت رسیده طین اسلام هنوز ... مقدار مقربان ... رعایا را ... و فخر و لسر خود می‌شمارند

و بکمال ... بسر معدودی ... اگر اصلاً ... قبیله هم

مجمع کشش خلافت ... بزرگان خود ... شمار ... اگر اعتبار کثرت است و آنکه

و رعایه مردمان برادری را همی ... جمیع قبیله ... خوار ... و اکثری از ایشان ... رسانیده

کرده اند اگر مجمل این صفات ... نگارم دفتری باید و شرح آن ... گشته چون این ... داشته اند

نیز از همان قبیله است ... اینکه مبادا بعضی ... کرده ... خود سرای نکنند ... جا ...

از این طرف مطلق ... و ملک ادریس ... بزرگ ایشان و ... گکهر ... ولایت افغانان

گکهوران است که خواجه خضر علیه السلام چند بار از دعای شده بود و همه گکهر قوم یوسفزی که مشهور است

تابع حکم او بودند و با فرید خان بن حسن خان سور پادشاه دهلی که بشیرشاه اشتهار دارد دوام مخالفت داشتند

و شیرشاه با وجود آن شوکت و حشمت که داشت تدارک ایشان نتوانست نمود بجز آنکه قلعه رهتاس ... سر حد افغانان

تعمیر کرد این قصه در اکثر تواریخ مذکور است شیرشاه با اوصاف حمیده و خصایل پسندیده مشهور بود اوصاف

او از حیز حصر بیرون است مختصری از ... تحریر می‌درآرم ... وقتی که شیرشاه برای تسخیر

قلعه کالنجر که محکم‌ترین قلاع هندوستان است ... فته ... و قسلو را در میان گرفت و حقه‌های

باروت اندرون می‌انداخت از اتفاق یک حقه بر دیوار قلعه رسیده برگشت و در انبار دیگر حقه‌ها افتاده به

عمارت نفیس دیگر نیز ساخته و شیخ [illegible] نظام [illegible] که آن شهر [illegible] بودند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible] که [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] شهر [illegible]

از [illegible] ملک [illegible] از [illegible]

[illegible] آباد [illegible] سلطان [illegible] روای

بهم پیوسته [illegible] مسجد [illegible] که هیچ پادشاهی [illegible] فضل

و منبر [illegible] و موقوف و برای [illegible] از جمله [illegible] هندوستان [illegible] از [illegible]

که [illegible] آباد بود خلایق بجهت آب [illegible] نزدیک [illegible] که حسب الامر [illegible] پادشاه

آباد کرده بود [illegible] همایون پادشاه مرتبه دوم که بهند تشریف آورده [illegible] شهر را ملاحظه

کرده [illegible] هر که [illegible] آن پادشاه [illegible]

بود از [illegible] که اقصی بلاد شرقی [illegible] است که [illegible] شهرت دارد [illegible] فاسد

دارد [illegible] مسجد [illegible] امام و [illegible] هر کدام را وظیفه

معین نموده [illegible] برای طلبه [illegible] و دیگر [illegible] که طلبه [illegible]

نقل است که در وقت خروج از حضرت تاک برآورده چند مرتبه شعف کرد غاشی مخفی و بعضی از علما

گفتند که در مقام سلطنت و [illegible] آمال و کلی [illegible] و رحمت و [illegible] تمام و اخراجات آنچه در خدمت

اندکی [illegible] شدند [illegible] مستحق [illegible] ده [illegible] است به آنچه عواید [illegible]

نفع [illegible] [illegible] که انجام [illegible] را که در [illegible] التماس نمودند کدام

[illegible] گفت کی [illegible] [illegible] و ویران کرده [illegible] تا [illegible] تا [illegible]

ما از [illegible] خلل [illegible] کشند [illegible] آمده [illegible] در مقدار آن [illegible] شود [illegible] که

[illegible] و ویران کرده [illegible] تا [illegible] که [illegible] و راستی [illegible] نواند [illegible] باشند [illegible]

اراده داشتیم که در رساله که [illegible] رسانیم [illegible] که [illegible] که [illegible] نواب

[illegible] [illegible] کرده باشند [illegible] سلطان ابراهیم [illegible] را [illegible] [illegible] گردد

و [illegible] آفرین کنند که [illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible] بود که [illegible] [illegible]

[illegible] و انصاف ممالک [illegible] رسیده و [illegible] درختان میوه و [illegible]

[illegible] دیگر میوه [illegible] [illegible] و آسوده کی [illegible] داشته باشند و امن راه

مرتبه بود که اگر کسی [illegible] های زر را در صحرا که [illegible] می‌کرد [illegible] نمودی [illegible] و [illegible]

[illegible] معدوم شده در مقدار آن اگر کسی [illegible] کرفتی [illegible] داشت [illegible] ظالمان [illegible]

از ضعفا کوتاه [illegible] اخراجات [illegible] آورده [illegible] وظیفه [illegible] نمودی و کدام

[illegible] ... [illegible] ... که ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... کسی ... [illegible] ... که ... این سخن ... [illegible]

[illegible] می‌شود که چرا چنین کردی که صورت پسندیدن قوم و قبیله او [illegible] مستند کافی است

کرا و خود را پنهان ظاهر کرد چه اگر حضرت ... علیه السلام ... [illegible] ... رسول علیه السلام

وحی آورد ... [illegible] ... را در ... [illegible] ... صاحب ... [illegible] ... در هر قوم افغان [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... حقیقی [illegible] ... افغان ... [illegible] ... هندوستان [illegible]

[illegible] افغان ... [illegible] ... از میان ... [illegible] ... کرده ... [illegible] ... هندوستان را بقبضه در آورده [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... و اکنون ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... شیخ ... [illegible] ... ظهور آمده ... [illegible] ... خبری نمیداد ... [illegible] ... که

وقت ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... خود را ... [illegible] ... [illegible] ... مکانه

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... آثار رسانیده و ممالک را بخشیده از آنجمله خواص خان

[illegible] را ... [illegible] ... بخشید که زیادت از آن ... [illegible] ... عالی سرفراز گردانید

از صفات حمیده خواص خان یکی آن است که بتحریر نتوان آورد در ... [illegible] ... و شجاعت و ... [illegible] ... و عبادت و ... [illegible]

و تعظیم علما و تکریم فضلا و دستگیری محتاج و درمانده و دلجوئی فقرا و غربا ... [illegible] ... علوم و رعایت

احوال سپاهی و رعایا و کافه خلایق و جمیع اعمال و افعال پسندیده ... [illegible] ... نظر ... [illegible] ... [illegible]

[illegible]

و اطعام طلابی در عهد او بود که نهایت شیوع و صیت پیدا کرده [illegible] شنیدی [illegible] حیدر [illegible] خود

محل اموال [illegible] کوهستان [illegible] در [illegible] بنیت و دست [illegible] نهادی و از جهت

[illegible] فقرا طعام وقف مقرر کرده [illegible] و شب جمعه [illegible] حلوا [illegible]

[illegible] فقرا قسمت می کردند [illegible] که خود طلوع [illegible] گرفته حلوا [illegible]

[illegible] آن فقرا نهادی [illegible] و خود [illegible] شب [illegible] خود [illegible] تمام شب

[illegible] فقرا [illegible] فقیر [illegible] جنگ لنگر [illegible] لطف

[illegible] و طعام [illegible] روز [illegible]

[illegible] حلوا [illegible] بود

این معنی [illegible] خان [illegible] بخانه و [illegible] از ولایت [illegible]

[illegible] چون [illegible] خان شنید که [illegible] فقیر [illegible]

نمیشود که حلوا [illegible] شود فقرا گرسنه [illegible] و [illegible] افتاد و لی [illegible]

و لطف [illegible] جمیع [illegible] برگرد

سوختند و حلوا [illegible] و در آن شب تاریک [illegible] شب [illegible] فقرا صرف کرد و حلوا به فقرا قسمت

نمود و هر سال [illegible] کوشتیان [illegible]

[illegible] و هر سال چند [illegible]

و همچنین قسم هر چه پوشش که به فقرا و غربا در کار بودی طیار میداشت و صاحب الطاف
بالطاف بی‌پایان تا ایام حیات خواص خان هرگز از این طریقه مستحسنه منحرف نگشت و در عبادت
طاعت سعی جمیل بتقدیم میرسانید چنانکه مشهور است تا آنکه عادل خان را همراه گرفته نوبت جنگ
به اسلام شاه در آن شده قرار داد و چنان بود که شب ... که رسیده اسلام شاه
را قتل کنند چون خواص خان به سکری آمد آن شب شب برات بود بملازمت شیخ سلیم رفت ملاقات
نموده نزد و بسیار گریه کرد و شیخ در نماز مشغول بود خواص خان تمام شب بنماز گذرانید و صبح که
وسعید عادل خان برهم خورد و اسلام شاه خبر یافته در دفع او خود کوشش نمود و در حکومت
مرتبه بود که در مرتبه ثانی شیر شاه را بحضرت جنت آشیانی مقابله دست داد و عزیمت ... در
نواحی قنوج کنار دریای گنگ فرود آمده بودند و خواص خان در بنگاله بود شیر شاه
قدم فرو نشست نهاد روزی که خواص خان از آنجانب رسید همچنان رانده بر لشکر پادشاهی
ریخت و تا خبر شدن بصف اشراق بتاراج رفت و در علو مرتبه و حشمت و شوکت بجایی رسیده
بود که لشکر زیاده از آن نباشد و از ملک ... الدین ... ساکن ... که در آن دولت
مرتبه امرایی فایز بود منقول است که روزی خواص خان امر فرمود که مجلس عالی مرتب دادند
و طعام بسیار مهیا ساختند و امرای و خواتین را دعوت نمود و خود بنفس نفیس در آن مجلس
به انواع بهجت و مسرت ... میکرد و چون مرا با ایشان خدمت بندگی و اخلاص در میان بود

از آنکه التفات ایلچی را بخود دیده استم التماس نموده‌ام که مسند عالی مسلات بجهت خدمت

مرحمت نسبت به آنحضرت به دولت [illegible] تی مجلس را القدوم تشریف حضور بنیت بخشند و من همه

خوشحالی که امروز در دولت [illegible] نیدی نمایم هرگز نبود و سبب آن صحبت خدا

جمعی

یاد و ساز و جواهر خان از روی ابتهاج گفت که تا که سبب امروز محبوس شاه و عاشقی هم

مخصوص من کرده باید که جای آن دارد که هرچه در بساط خود دارم همه را بشکرانه

آن در راه خدا صرف نمایم و نازنده باشم نیست گذاری آن نمی‌توانم برآمدن

گفتم که مسند عالی مسلات آن عنایات نیست گفت من و هر وزیر مرو و در خلوت خاص کلانتر

پادشاه حاضر بودیم هر وزیر را حکم شد که هرگاه که شخصی را از مردم گناهی کند، مو جواب اینکه

هرچند سزاوار قتل نباشد بالیقین با وجود تعیین سازی که او را از عهده زندگی لیس برای

عدم فرستادم و دیگر حاجت پرسیدن نیست باید که او را بقتل رسانی و اسباب خلاصی

زندگی او منقطع سازی هر وزیر آداب خدمت بجا آورده به قبول آن منت بر خود نهاد

بعد از آن جانب من توجه نمود و التفات تمام فرمود که جواهر خان اینهم کسی گناهان

کبیره در وجود آمده باشد تهمتها سزاوار کشتن شده باشد و من او را تو سپردم

بالیقین با وجود تصورهایی که از سر خون او درگذشتم او را بتو بخشیدم اختیار او

بدست تست خواه همان روز یک را خواه روز دیگر او را بر سر عنایت من نیز

ادب تعظیم و تکریم بجا آورده عرض کرد که بادشاهان ظل الله اند اگر از خدمت جانسپاری و فدائی
بر من حکم فرمودی بصد جان برداشتم قبول می کردم اما درین شکست جان بخشی
من التفات فرمود و این از کمال مرحمت و شفقت بود که بمن حواله نمود دستگاه
آن این مجلس ترتیب دادم عرض که هر چه خواص خان باین مرتبه رسیده بود و از نیت
صادق بود که هر چه شهادت فایز گشت و حسن توجه این بادشاه که در ترتیب او میبود
داشته بود از بی نسبت و اهل خانه زادان شدند شهامت و یکی از معتمدان شیر شاه
منصب پنجاه هزاری که دران عهد شایع بود ممتاز شده بمرتبه اعلی رسیده بود و چندگاه
ایالت پنجاب بو متعلق بود هیبت شجاعت او حیثیت نداشت بوکارنامه حاجی خان در
جنگ رانا او ولیکن ازو بظهور رسیده اظهر من الشمس است منجمله آن بجهت یادگار
قلمی میشود: بر ضمایر ارباب بصیرت هویدا باشد که وقوع این واقعه حیرت افزا چنان است
که بعد از وفات اسلام شاه چون تفرقه تمام در سلسله سوریان راه یافت و جنت
آشیانی همایون بادشاه دیار هندوستان بقبض آورده و ولایت پنجاب تصرف ایشان درآمد
حاجی خان بهبود خود در بودن و ملازمت نمودن ندید چون سامان لشکر بسیار داشت
خواست تا بجانب دیار گجرات برود و بهر نوع سلوک و انجا برآید و اوقات خود را
بگذراند لیکن بآراده ناصوب از راه رنتهنبور روان شد و مجموع از سوار و پیاده

ازکی

نیز کشتی را همراه خود و چون بولایت رانا اودی سنگ که حاکم چیتور بود در آمد
رانا مذکور اندیشه و جمعیت و سامان طمع در اموال و اشیای نقد و جنس حاجی خان نمود
هزار سوار و فوجی چند و هیوه سر راه او گرفت چون این خبر بحاجی خان رسید کسی از
مقربان خود را نزد رانا فرستاد که عذر از سر راه گرفتن و جمعیت نمودن چه خواهد
بود ما مردم مسافریم و فرزندان و اهل عیال همراه است و از وطن جدا شده روی
غربت نهاده ایم حیران بودم که ما را بیدرقه و بعضی امور امداد شود و معامله بیک
دیگر چه سبب است آن شخص ملازمت رانا رفته پیغام حاجی خان ادا نمود رانا گفت
غرض من این است که رای کلا با نزدیک سر آمده مهاست و در جستن جمال لولی نقیر صحیح و در زنا
عزیمت شما به ونیس نیکو با هم و دو نکه بر دو به نقد بسط نوب برگشته بگذرانند و هر جا خواهید
آن شخص ملازمت حاجی خان برگشته آمد و آنچه رانا گفته بود باز راند حاجی خان را
از این سخن آتش غیرت در دل مشتعل شدن گرفت و دشمنی بهم آمد جماعه افغانان
که در مردم کار دیده و سنجیده و عاقل و تمام دانش بودند طلب کرده در این باب
کنکاش و مشاورت آورد جمعی گفتند که رای را به انعام و دنیا را خود منزه از افراط
میدانستند بر آن رای دادند که معامله سهل است و مردم زر دار بسیار همراه اند
فراخور احوال هر یک زر جمع کرده آنجا او طلب نموده باید داد و خود را از این

بغیرت آمده متعهد شدند بودند و هر یگانه و شجاعت و غیرت در کرده و مغز کشیدند حکایت سهل

اظهار مودن که گفتند و زدند رای این بر تمامی متفق شدند از تکیه ترا حضرت را و زندگی

کشته دیگر و داده ایشان با ما جنگ مینمائیم و مسلمانیم داریم همراه عیال و اهل و ما است

مرده بشهادت رسیدیم دولت در که این پندار سپاه غازی کشتیم و اگر برسیم بدانها بهشت میشویم

ان ابدا عرض کردیم آنچه بکار بسته ظلم میکنند البته تا راه در فر کافر این و محشور شویم شهید

گفت نمود تنبیه کسانی جماعه ان برای حسن خان حاجی باشد صلاح هرچه هم ایم شما رای تابع

آزادان دیدیم و مسند البته کرد طلب معنوی و شرع و فتنه زر و من فرار کافر این اگر

برداشت نتوانیم و رااز این که نمیکند من موس و درنا داشته طلب محترم حرم کد مرد

کرده مونس تمامی نشنید کاری گرد منظور خان حاجی که نماند افغانان جماعه در تاقیامت

جواهر به محاربه او با ایم نموده وجود بر عار دادن بباد را شاه خصوصاً افغانان

گفت نمود رخصت را نا را کلای د آید بوقوع شده مرقوم ازل در آنچه تا کرد

میدان در حرب تعزیت قبول و نماید طلب چیزها اینطور من از که بود لایق

نماند عالم عرصه در من نام و رسد بظهور باشد خواسته خدا آنچه تا نهند قدم مردان

خام طمع من از تا را گفت و کرد جمع را خود سپاه جمع را مردم رخصت از بعد

من نمود توانم بستان این برداشت ی دو از که میکشید من موس و درنا و نموده .

و بر زانو ... نموده ام هر کس بجای خود ایستاده باشند مرد و من بر سر اهل و عیال خود

کشته خواهم شد بعضی مردم کم همت دولت خواه را بسبب خلاصی اهل و عیال خود دیگر

دست بکار کرده بکار نکشیدند عاقبت به قلعه نتوانستند رفت ... بدست افغانان

رسیدند ایشان را تاراج و هلاک ساختند و بقیه مردم دیگر که عیال و اطفال گذاشته بسعی کوشک و

محاربه نمودند حاجی خان از این حال بقصد کشتن خود و بر سر اهل و عیال خود داخل افغانان

گشته و با افغانان جنگ کرد و گفت اگر جماعه بر کشته شوم و جمیع عورات را به تیغ ...

و پاک سازید ... از عورات نگذارید که بدست افتد و لیکن بقیه مردم خود را چهار فوج ساخته

به عزم شهادت و ... مساعدت نمود که جمیع افغانان از کرده پشیمان ... در روایت

... رسا کن اند ... و اگر در ... توطن دارند چون شنیدند که حاجی خان

را این وقوع معامله پیش آمده و اراده ... دارد از برای تقویت دین اسلام

و ... افغانه را ... کشته ... نصر من الله ... به قول ... و

سرداران قوم ... که در ... اظهر من الشمس بود دست از جانب

شسته ... حاجی خان ملازمت ... و ... نمودند ... شدند

... و جمعیت خود با سپاه از ... مقابل حاجی خان آمده

و در روز دیگر صفوف محاربه را آراسته و ... الهی ... گشته ...

حرب در پیوستند و چون التقاء فریقین واقع شد مسلمانان کلمه شهادت بر زبان

راندند الله اکبر گفتند و بصف کفار آمدند قصه مختصر آتش حرب که در روز جنگ التقاء فریقین

مشتعل شد مجاهدان اسلام مردانه وار خود را زیر تیغ کفار می زدند و فریاد تکبیر

ایشان کرم گشت که ملکوت سموات در نظاره آن شگفت ماندند و از اهتمام مجاهدان کار را نهایت

داد و می گفتند بیت :: بر آمد چپ و راست گرد سیاه :: ز رزم هوا ناپدید روشن

ماه :: زمین پیکر شیر جوشنده شد :: چو دشت سیه چون برو بسته شد :: همه دشت

سرخ و سیاه و بنفش :: زمین رنگ هر گونه درفش :: زمین سر بسر زان بهین دشت

او فتاده :: بهاری بر سبزه پا نهاد :: هنگامه نبرد و جنگ کاهنه عرصه هیجا گرم بود که

زیاده بران تصور نباشد و معامله حرب بجائی رسید که از لعان تیر و نیزه و حربه

تفوشت ... و کیفیت و کنار رسید و جوانان نامی در کرم خون گشته از زین

بر روی زمین امدند و هر که غالب می بود غنیم خود را بی تن می ساخت و زیادتی

از کفار تا حدی بود که بر تن مسلمان ده کس تا بیست زخم میزدند چنانکه

گویند هر تن خود دوازده زخم رسیده بود و از افغانان هیچ کس نبود که هیچ زخم

نداشت چه جای زخم نداشت حاجی خان بذات خود نبرد می کرد و پانصد کس از

افغانان به شهادت رسیده بودند از آن جمله سه صد کس از منی بود که گماشته حاجی خان

آمده بودند و راجپوتان قورطهای کلید کر رالسته بکار مشغول بودند از طرفین کمال
اشتعال داشتند ناگاه عنایت الهی با فتح و فیروزی بر پرچم حاجی خان وزید
و ران اردوی لشکر و نفر از کرده و جمعیت بر سپاه واقف و گویند مجموع هفده کس
از مردم حاجی خان به شهادت رسیدند و چهارصد و بیست نفر از راناگان مقتول شدند و
و اکثر مردم معتبر رانا بودند حاجی خان از اسپ فرود آمده بدرگاه شکر ادا نمود و از
بسیاری زخم هیچ کس را بسیار نماند که حق تعالی فرمایش نماید حاجی خان در همانجا
شبگاه منزل کرده و شهدا را دفن نموده و مداوای مجروحان پرداخت و دو دست کسی
از مردم مبنی زنده مانده و اکثری زخمی بودند همه را رخصت نموده بوطن رخصت نمود و خود
روز دیگر کوچ نموده متوجه گجرات شد و بعد از وصول در ملازمت شیرخان فولادی
چند گاه بسر برده و بهمراه ان ولایت و دیعت حیات سپرد و نقل است که رانا اودی سنگه
بعد از شکست یافتن از حاجی خان همیشه در لشکر و بفتح حاجی خان از درگاه مسالت
می نمود و بعضی همیشان بنابر پرسیدند گفت از برای آنکه من با این جمعیت از وی شکست یافتم
حق تعالی ورا همیشه مظفر و منصور دارد تا این عالم حمل بر کم همتی من نکنند و گویند که
عنایت الهی قرین حاجی خان بود که در هر معرکه ظفر می یابد و اگر هزیمت یابد مردم گمان کنند
که حاجی خان که رانا از پیش او هزیمت یافته بود گریخته باشد در ناموس من شکسته

این صاحب نامی که شاه در مجلس محفلی مذکور خواهد گشت که این نوع بنده ها
داشت بدین مرتبه رسانیده بود و دو شیر شاه در محل سکوت و اختراعات غیر مکرر
بی مثل بود و در رعایت احوال سپاهی و رعیت جد بسی تمام داشت و تحقیق علم منشی کتب
گلستان و بوستان و شرح ها و کافیه کرده اند و بعد از وفات بفضلا و علما صحبت
داشتی و در قوت رجولیت مراد وقت خود بود و در رواج احکام شرایع سعی جمیل
تقدیم رسانیدی و از فرموده علما انحراف نورزیدی و در برآوردن مهمات خلایق تکاپوی
و دولسعی کردی قصه کوتاه دریا در صفت جهانیان دلبسیار آمد لیکن بهترین دریا در
بی حمق که در شمسیدان معلوم نیست که اگر بنا بی سیاحان جهان گردد که ملک چین بیاد کرد
اند و قیت داشته اند خیابان مرد ما رسیده دریای مذکور از ملک چین کوه ها را تا شیده
بجهت مشغول میشوند که بعدان تا سیلاب فراط میشود و جهت خنیف می نگارند که از
سنگریزی انجا خاصیت و از قسم این و میل که از آنها مس میسازند و طلا میکرد
و اد معلوم می شوند بنا برین بیشندگان انجا دریاهای آسیای دریا بوان فرنگ و اتصال امنی
سانیده برای جرانیدن رکوه ها می گذارند لب اوقات [illegible] و نها طلا میشوند القصه دریا
مسطور از آن دیار گذر کرده در سمرقند آمده چنانچه رسیده از آن مکان بطرف لحاف
بطرف کشتی ها برای سلاطین هند و امرا و وزرا براه دریا میرسانند لعد الحوام القار

آن را جهت [illegible] می‌گفتند بعد از آن بالای کوه بوده و بر زمین مسطح رسیده که شاه جهان

صاحب قران ثانی عمارتها بر کناره آنش یک قصر عالی شان تعمیر کنانیده تا به بر یک امیر و وزیر

موافق قدر و منزل خود عمارات رنگین و سنگین در جنب آن بنا نموده‌اند لهذا معموره مختصر آباد [illegible]

که مشهور [illegible] نام دارد و چنانچه پادشاه اکبر اوقات برای سیر رفتند و خصوصی [illegible] داشتند

از همین مقام شاه نهر که نصف [illegible] سمت [illegible] رسیده در شاه جهان آباد برده‌اند و از آن جا

در دامن کوه آمده باعث [illegible] اکثر محالات گردیده چنانچه قلعه ارک و اکثر مکانات پادشاهی

امیران بر کناره آن موجود آمده لیکن از آن در متهرا و گوکل و بندرابن رسیده این شهرها از

[illegible] فاصله یازده فرسنگ [illegible] اکبرآباد رفته در آنجا هم عمارات [illegible]

بود که امیران لب دریا آن جمله از زیر قلعه [illegible] گذشته متصل کالپی و آله‌آباد رفته در آنجا

عمارات [illegible] ملقب [illegible] بر کناره آن موجود [illegible] موصوف [illegible] همین [illegible]

شده و پایین [illegible] دریای چنبل و [illegible] و [illegible] و سوای این دیگر بسیاری [illegible]

از طرف [illegible] آمده در آن ملحق شده [illegible] زیر قلعه الٰه‌آباد رسیده

از دریای گنگ پیوسته [illegible] دریای گنگ که از سرچشمه آن [illegible] هیچ کس اطلاع ندارند

اما در عقیده هنود آن چنان است که دریای گنگ از بهشت آمده [illegible]

هنود آن مسطور است [illegible] قریب چین رسیده چنانچه ملک الشعرای

فردوسی در شاهنامه می‌نویسد که عمارت سنگین سیاوش بن شاه کیکاوس لب

گنگ ساخته شده بود از آنجا در کوهستان بدری آمده در آنجا یک احاطه از برف است که ابتدا مهاکل

نموده‌اند در آن احاطه جسم خود را که ذهن بالمشقت عبادت آخرت سیاه‌اند چنانچه پاندوان که پسران

خود آن بوده‌اند در آنجا رفته و جسم خود را گداختند لیکن کناره دریا و آن مقام را کیان بلند

است که آب نمی‌رفت ... و مردمان بر کشتی عبور کردن نمی‌توانند لیکن برای گذاره مردم

نی مضبوط از درختان بر دو کناره با استحکام می‌بندند و بوسیله چهینکه از آن عبور می‌نمایند مردم

از این طریقه واقفیت ندارند خوف بسیار دارند بعد از آن دریای مذکور از بدری ناتهه تا

سری نگر آمده در آنجا در ... گشتن رسیده ... هردوار برآمده اگرچه دریای گنگا سرتاسر

پرستشگاه هنود است ولی بالخصوص در این مقام که هر سال انبوه کثیر میگردد و الا در سالی که ستاره

مشتری در برج دلو می‌آید زیرا که در زبان فارسی کنبه گویند آن سال مردمان از سفر دور

دراز می‌آیند و غسل میکنند حاصل اینکه در آنجا غسل کردن در این ... ثروت را ... جواب

بلکه ... بلکه استخوان‌های مردگان را در این مقام در گنگ انداختن وسیله نجات

می‌شمارند و آب اینجا بطور تحایف به ... بسیار لطف است که اگرچه ... سال

دارند بو نمیگیرد و کرم نمی‌افتد سوای این شیرین و سبک است از آب تمامی دریا و علاوه بر این

هر یک مزاج را موافق می‌آید و اکثر بعضی بیماران را شفا می‌کند با وصف این همه هندوستان

را توانایی هست که حصه را متقاضی و موقت نام ضمیر را ترقی میدهد و رطوبت غریزی را
نابود کند مثل سیغ و [illegible] نماید [illegible] سلاطین هند و دیگر امیران هر جا که بوده اند
آنها [illegible] شده اند قصه کشتن [illegible] از هر دو وارد در سادات بار [illegible] بوده [illegible]
[illegible] و [illegible] کتب و [illegible] و [illegible] شود و [illegible] و [illegible] ان و [illegible]
[illegible] ماناک [illegible] و [illegible] آمده [illegible] یای [illegible] [illegible] دیگر در باره
اینها و بعد از [illegible] که بود دیگر ممالک گذشته [illegible] سیده [illegible] نظم [illegible] دو
دریا از کوه [illegible] و شمال [illegible] شده اند لهذا در آن مقام [illegible] کرده که کناره
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] شده
و [illegible] و [illegible] گذشته [illegible] [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] رفته دو حصه شده یکی از آن مشرق [illegible] جات کام [illegible] دریا [illegible] گشته
[illegible] ولی گردیده و [illegible] سه حصه گردید یکی را [illegible] و دو [illegible]
[illegible] پس از آن [illegible] حصه بوده [illegible] جات کام در دریای شور رفتند
و [illegible] نزد آن [illegible] [illegible] تحقیق [illegible] است که [illegible] [illegible] شده
[illegible] قاضی [illegible] رسید [illegible] گردید از [illegible] قدری [illegible] [illegible] دو
و از [illegible] و [illegible] پیوسته [illegible] از دریای شور [illegible] آن را [illegible] و [illegible] که [illegible]

کلانست از جانب گام دروازه بی شود رفته لنگی ... دوازده کروه ملا ... کرده میدا بوده

منتصل ... کرده ... جانب گام لنگی ... دستی ... بوده

مو مذکور ... است ... بالی ... بعض ... خصوص ... شده

اگر ... مشرق ... بجانب ... جانب شمال واقع

بلول ... اگر ... بانی ... شست ... بیست ... کار ... ریلی ... کوه

... عرض ... کرده ... شاه ... آباد ... مرحوم ... بیست و ... پنج

... واری ... بول ... مسکار متعلق از آن ... بست ... سرکار

... [illegible] ...

اگر موضعی بود از مضافات ... میانه سلطان ... بهلول لودی آن مکان را ... رفته دیده

تخت گاه خود مقرر کرده شهر ... آباد کرده نام کرده بعد از آن جلال الدین محمد اکبر بادشاه

از اطراف ... آن را معمور نموده یک قلعه از سنگ محکم و دیگر عمارات ... تعمیر کنانیده شهر ...

را ... اندازه ... و اندرون قلعه و مسجد ... سنگ مرمر تعمیر شده ... کلان که ... تمام

... دارد ... اشتیاق آن عمارت ... سنگ مرمر از سنگ موسی ... کرده اند ... عجب

ابوالمظفر محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بتاریخ بیست و ششم جلوس مطابق سنه

یکهزار و شصت و سه هجری در عرصه هفت سال باتمام رسید و ... لک روپیه صرف شده

...

سدها یعنی چمن ها که جابجا کرده اند و ... شهر می‌رود و هر دو طرف عمارات عالی شان و مسکن و
نشیمن حکام و باغها دیده شده اند و بعضی از آنها هم بر قوم و بانی شده ... گذشته مجمع و اخبار و
بعضی ایالت اقلیم همه وقت مهیا ملاقات فقرا که همه چیز موجود و دیگر از قسم میوه جات خصوصاً خربوزه
نهایت شیرین و خوش مزه و خوشبو میشود لیکن نسبت بخربوزه های ولایت دیگر ... دلپذیر ... را
تمامی میگویند و اشیا را از انواع و اقسام لطیف و اعلی تماشا میشوند و صنایع و رسومات گری کامل
موجود خصوصاً کار چوب طلائی و نقره‌ئی از ... اکثر از ... ملک ... می برند
و مقامات متبرکه خصوصاً شهر ... آباد و ... استخراجات هم دارد ... کثرت
و مقبره محمد اکبر بادشاه و شاه جهان در شهر ... منسوب ... بادشاه
لیکن مشهورترین دو یکی چمن که ذکرش بالا گذشت و دیگری ... که ... اکبرآباد ... فاصله ... کرده
و در محالات ... اجمیر دارالسرور که از متعلقات ... دریای جمن ... گردیده ... مقام
بهاده ... از متعلقات ... بوده ... جانب مشرق دیبول سمت مغرب
و ... از طرف شمال ... جانب جنوب طولش ... که از توابعات ... است
دهلی ... که از متعلقات شاه جهان آباد است ... از قنوج تا به
چند پری که از مضافات ... است ... و ... بریج
... و ... قنوج ... صد

[illegible] درختان [illegible] که [illegible] [illegible] دایم [illegible]

از بناهای سلاطین سرکار قنوج و اصل صوبه بوده است [illegible]

[illegible] نوشته اند که آن [illegible] بنا کرده سلطان جلال الدین محمد اکبر جد شاه [illegible] در کنار جمن و

گنگ متصل [illegible] مکانات [illegible] آباد نموده

[illegible] بنا بوده در عهد شاه جهان [illegible] قران ثانی [illegible] الله آباد کرده بود این [illegible] و دریا

جانب مشرق متصل قلعه اتصال یافته اند و جانب دیگر [illegible] قلعه بر آمده و این هر دو دریا

بهم پیوسته [illegible] نام این مکان ترپنی قرار یافته [illegible] هندو پرستش میکنند [illegible]

هندیان این محل [illegible] می شود [illegible] از [illegible] مقام [illegible] است و مقام مذکور را [illegible] عهد بزرگ

تا سلطان المعظم [illegible] آفتاب به برج جدی می آید گروه گروه زن و مرد از دور

و نزدیک در آنجا جمع میشوند و تا یکماه اجتماع خلایق میمانند و در عهد سلاطین اسلام چیزی محصول

هم میگرفتند [illegible] مردمان این مقام را وسیله نجات آخرت میدانند لهذا در زمان سابق

بعضی برای نجات آخرت و اکثری از زنان برای آنکه باز دیگر در خانه کدام صاحب دولت شوند

را از اره دو پاره میکردند و آن اره را کروت میگفتند در عهد شاه جهان بادشاه این عمل موقوف

گردید و صاحبان عالیشان در سنه چهل و چهار جلوس شاه عالم بادشاه قلعه مذکور را گرفته

[illegible] و تعمیر کنانیده اند که سابق قابل رزم نبود حالا لایق رزم است و در شهر مذکور نسبت

ساتی آبادی کم دارد و قصبه کوتانه آب و هوای این صوبه به نهایت خوب و لوا که از اقسام میوه

حصول شد انگور از لب شیرین و خوبی مزه شهرت بهم میرسد و درخت هم بافراط انگور میشود و جوار

و باجره کمتر است و دریا در این صوبه یکی جمنا و دوم گنگ است سوی پرچیو طولش از جونپور تا کوه

دکهن یکصد و هشتاد کروه و عرضش از [illegible] تا [illegible] یکصد و سی کروه صوبه بهار جانب

مشرق و اکبرآباد بسمت مغرب صوبه و جانب شمال دامنه کوه بسمت جنوب الله آباد و غازی پور

و ما بین جونپور و [illegible] کالپی [illegible] تا [illegible] و [illegible] دو [illegible] متعلق [illegible]

و [illegible] محال [illegible] بیان سی و سه کروه و هشتاد لک [illegible] دام [illegible]

[illegible] نوشته آمد مولد [illegible] که [illegible] را [illegible] میدانند

معبد بزرگ می‌شمارند و در کتب قدیم دیده‌ام که در زمان سابق طول این شهر یکصد و چهل

و هشت کروه و عرض سی و شش کروه بوده و بفاصله یک کروه دریای [illegible] از دریای گهگره

[illegible] قبله‌نما است و قریب شهر دو قبرستان که طول هر یکی از آن از هفت و هشت

در یک گز است عوام آنرا از حضرت شیث و ایوب منسوب میکنند و [illegible] اکثر احتیاج

خلایق میکرد و الفضه آب و هوای صوبه [illegible] خوب و غله از اقسام [illegible] میشود و [illegible]

برنج [illegible] بنهایت خوش ذایقه و سفید و پاکیزه و خوشبو میشوند و اکثر

متعلقات [illegible] در این صوبه زراعت سه ماه بیشتر میکردند و در بعضی مقام دو بار و [illegible]

طغیانی می‌کند اکثر زمین در آب غرق می‌شود و در صحرا از قسم حیوانات ارنه کثرت
حصول و در قنوج گورکهپور و بهرایچ و سوای این گونده و آهو و نیره جانوران با فراط هستند
اگرچه در قدیم این صوبه با اندک تفاوت وسعتی کمال داشته لیکن مرقوم و سوی کوهستان طولش
از سرکار گورکهپور تا قنوج یکصد و سی کروه و عرض از کوه شمالی تا سدپور که از متعلقات الهٰ‌آباد
است یکصد و پانزده کروه و کوه شمالی و این صوبه جانب مشرق و طرف شمال نیز کوه و سمت
جنوب مانکپور و جانب غرب قنوج اوده و بهرایچ و خیرآباد و لکهنو و گورکهپور پنج سرکار متعلق
ازان بود و هفت محال که دارای بیست و شش کرور و چهل و پنج لک و چهل هزار دام
[illegible] دارالحکومت این شهر عظیم‌آباد است از لب خیرش سواد و خوش آب و هوا
بر لب گنگ آباد است آبادیش در طول بیشتر و در عرض کمتر است لیکن در این مکانات شاهی
کهنه بود و فی الحال اکثر مکانات پخته اند چرا که به باعث عملداری صاحبان عالیشان آبادی را
روز بروز ترقی و افزونی است چنانچه موضع باقی پور از شهر بفاصله یک کروه جانب مغرب
و از آنجا بفاصله سه کروه موضع دانا پور این هر دو معمور و معقول آباد اند اکثر کوتهی صاحبان
انگریز و حویلیات و باغات با قرینه هستند بعرض از شهر تا باقی پور و از آنجا تا دانا پور آباد
است فاصله نیست شهر پناهش خام الا سمت جنوب دیوار خشتی هست و در اینجا قلعه برای نام
است زیرا که به باعث کهنگی از جا بجا شکسته بود معلوم شده و الا مکانات بلند محکم هستند

از

و در قریب جانب غرب باب مسجد و مدرسه نهایت دلکش و روز خوش عمارت است اگرچه کار

کهنه و دیده تمام و شکست به سبب ولیکن این هر دو عمارت لاثانی هستند شکوه منارکه بنیاد دستش نواب

سیف خان مرحوم نهاده بود و الا تعریفش نوامیست که کرده نمیتوان و از اینجا بفاصله بعید

سمت مغرب باغ جعفرخان است به اندازه یک کروه درگاه شاه ... از آن سمت و سواد

وحشت فزا و هر یک مکان دلکشا ... خلایق بیشتر جمیع میشود و صحبت رقص و

سرود و تماشا میمانند و بعضی مردمان اینجا بدین وسیله قبل از ملازمی صاحبان عالیشان

اجتماع خلایق بیشتر میشد و حالا بسبب آن درگاه امام بر آستان کناره دریا بی جای ...

شهر و بازار شور ... رونق میشود ... و مصفا هوا لیکن خوش است و باکره

خصوصا در موسم برشکال اکثر مردمان دریائی میروند که تفنن و سیر میسازند غریب

و اقسام میوه بسیار ... بیشتر ایشان ... حضرات اینجا در خوشی و تقی

ست ... و از قسم ... خصوصا ... نهایت

... دکاکین ... نسبت نمیدارد ... ولی ...

... و در ... ولی ... و ... در صوبه خوش ... منسوب

خصوصا ململ و اقسام ... و بعضی ... و دیگر ... ها

ممنوند و در وسط ... مسجد جامع است ... طاق ... تاریخ کنند ... آمده

مه چو شاه جهانگیر میرزا معصوم ٭ ساخت مسجد جامع نفیس با ورفیق ٭ چو سال از خرد
خواستم با لفظ غیب ٭ ندا برسید بیت العتیق شد تحقیق ٭ و یک مسجد دیگر که عمارت عالی بحر
نیست در پهلو مقابل آن بنای عمارت کنده است اضعف العباد حاجی مسعود علی خان خورد
مربی نواب نصیر الدوله بخشی الملک سید محمد آصف علی خان بهادر آصف جنگ در سنه یکهزار و دو صد
و هفتده هجری تعمیر این مسجد نموده از جمیع المؤمنین امیدوار دعای مغفرت است و مسجدی
دیگر که عمارتش کلان است برای تعمیر این تاریخ نوشته است کاظم علی که دم میزند از حب
این بیت ٭ چون ساخت مسجدی که بود فرق عرش سا ٭ بانگی بگوش سروشم زد
بشکسته فرق کفر بگو ما شاء خدا سنه یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری نبوی و ازین یک
مسجد بشیر شاهی است که حال محض برای نام است الا در زمان سابق عمارت عالی خواهد بود و
ازین شهر بفاصله سی کروه جانب جنوب در کوه دامن معبد هنودان است که آنرا گیا گویند بر آن مقام
مردمان از عرصه بعیده که برای پرستش می‌آیند و ثواب آنرا بارواح جد و آبای خود میبندند
و چیزی میخوانند که آنرا ترپن سراده نامند خصوصاً در موسم سرما که آفتاب در برج قوس
می‌آید اجتماع هنودان از زن و مرد آنقدر میگردد که شرح آن راست نیاید و قریب آن کان
سنگ مرمر است بیشتر ظروف و زیور کاریگران آنجا از سنگ مذکور می‌سازند که تحفه هم در آنجای
فراوان میشود و مصنف خلاصة التواریخ می‌نگارد که در عهد عالمگیر قبل ازان یک دیوار

بحکم

ساکن از کنار دریای گنگ تا کوه نیپال ... که نامش اکبر ... صوبه بهار قرار داده بودند لیکن
از سالهای سال الی الان که سنه یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری آمد از آن نشانی
و ملک بجز همین نام نمانده باشد و دیگر کوه ... گنبد هیچ ... نمود آن است از مهادیو منسوب
میکنند و آنجا یک درخت پیپل است که نام شاخهای آن هیچ کس اطلاع ندارد زیرا که از زمان آن معهود
هر کس که چیزی محتاج و بیمار ... سبکرو شده ... نمود زیر آن درخت می‌نشیند و
از مهادیو التجا میکند بعد از مدت ... که از آن درخت که چیزی ... بسم ... بخط
هندی نوشته میشود ... از بالای ... و مطلقان ... که در مفهوم او بود
بخصیه نام ... و فرزند شش ... نام ملک و سمت ... که ... برگ ... شده
مرقوم میشود آن وقت شخص مذکور را از نزد مسندنشین آن ... می‌برد ... که
و دیگر نوشته میشود که ... هیچ ... کو ... که خدمت آن شخص
می برد شخص مذکور فی الفور ... چنانچه یوسف ... نوشته که ...
آنجا نام ... آورده بود سعادت ... نوشته ... وقت ... معلوم ... کرده ... کوتاه
... که ... و سبب ... عرض از ترهت تا کوه شمالی ...
گرد مشرق رود بنگاله و مغرب ... الله آباد و جانب شمال صوبه اوده و جانب جنوب تا کوه
... و حاجی پور و ... و سارن و ترهت و ... بهار ... سرکار تابع آن

موضع چین محل اسپ نیز بسیار یافت که قیمت یکی بیش از هزار آمده چنانچه اعتبار گیر کرد
و تا که شهریست کلان در آبادی و خوش آب و هوا است یک شایکی دیگر هرات است و شیاری هم
ملک مذکور است مسجد و مردمان به قوم و اقسام بسیار اصل از این صوبه ملک لبه لیمو الکی
مسلمانان جهت حج جهان می نویسند که صد برس پنجاه سال است کلان را کوهنه دامان را و پای ملک
آسیب مطلق نرسیده است و زراعت بی باران مشخص و صد را مسحب یافته اند که درین ملک کوه و کوه
کوه سکونت داشته اند لهذا این همه مکانی نسبت محبوب و محفوظ هیچ کس از دست بلند و جبار
هیچ در سبد مرمر شده تا عمر بیشتر بنیاد مکانات از دو زمان می شنیدند قصبه
طوری می ساختند بنابرین هوا این ملک بالکل لطیف است از این موسم گرمی مکی
قریب اعتدال بوده و سرما بسیار کم و موسم برشکال ابتدای ماه جیت
بیش با بعض در بعضی انواع حرارت است زیاده می گردد اما موسم سرما به شدت
کثرت سحابات تاریکی بسیار می ماند که گاه گاه آسمان و آفتاب بکتم ماه ها پوشیده نظر آمده
نظر نمی آید در برشکال تا هیچ ماه کم
افراط سیف و لطف است که سه مرتبه پیدا می گردد
و جوشیده آتش عرق نمی باشد بعضی مردمان که از این کرده اند
کم یافته در ماهی کاهی

[illegible] کوه واقع می‌شود و سکنات این ملک خس‌پوش هستند که بعضی سکنات

[illegible] خشت ... می‌شود الا کاهی دیوار خشت می‌کنند بهر آنکه دیوار خام پاینده

[illegible] نیست بسبب مقدری خس‌پوش ... اکثر [illegible] انبار اند و شان نیز از خشت

[illegible] بنا می‌کنند و ... دارند هم اکثر کلی و اکثری برنجی ... بعضی [illegible] خانه‌ها

[illegible] از درختان می‌کنند ... اگر خدا نخواسته در کدام مکان [illegible] آتش مشتعل گردد

[illegible] می‌موضعی سوخته و خاکستر می‌گردد [illegible] معلوم می‌شود که خانه‌ها

کم بود الا از [illegible] درختان خانه‌های خود را می‌سازند [illegible] در این ملک [illegible]

و محمودی می‌شود و ملک در موسم [illegible] حکام [illegible] استعمال

می‌نمایند که بسیار [illegible] است و خوراک [illegible] این ملک [illegible] برنج و

حبوبات [illegible] و دیگر ماهی [illegible] و از قسم ترکاری [illegible]

برگی هست که آنرا می‌خورند [illegible] و [illegible] در [illegible]

نمی‌خورند و از گوشت گوسفند [illegible] نمی‌کنند [illegible]

می‌نگارد که [illegible] احتیاطاً اگر بخورند [illegible]

کنند و [illegible] مردمان [illegible] مقدور [illegible] موافق [illegible]

[illegible] سفید می‌باشند که آنرا [illegible] از زیر [illegible]

و از سطح رست تیز علی نیز القاب کسی را هم نه یک بار صد انتفا میکنند و هر و جهت پای شمع
و قصبات مصلا نمی نویسند که زن و مرد برهنه می باشند و با وجود نمیدارند مطلب است
یعنی افضل لباس کی بران صادق آید اکثر آن نمیدارند و ایشان در دیگر کمتر و قلیل بافراط
و از قسم جواهر و منقوش و ابریشم نیز مطلق نیست از ممالک دیگر می آیند و از قسم فواکه
سوای انبه و خربوزه سعوه شیرین میشوند خصوصاً انبه و اناناس و کیله و انگیان در بنگاله
بهم نمی رسد و سوای این ها از این نواحی بیدا میشود و اکثر انرا میخورند بعضی
... بوی گلاب ... می آید الا چندان شیرین نیست و با وجود بر ... در کل منوال
... بافراط میشوند لکهنوتی شهر قدیم که از ... آباد کرده حقیقتش اینست
که در ... مکانی است که ... از آنجا خروج کرده در اخر صوبه بهار
و ... را در تصرف آورده و این شهر را آباد کرده تخت گاه خود نمود چنانچه تا ... صد و
هزار سال شهر مذکور دار الحکومت صوبه بنگاله مانده حالا شهر مذکور ویران مطلق است
هزارها جانوران درنده و گزنده دران می باشند و در موسم برسات آب بر سطح آب ... گردد کشتی
دران جای بآسانی میرود و فقط آثار دروازه قلعه و قدری نشان مسجد طلائی معلوم میشود و
وقتی بود که همایون پادشاه انرا جنت آباد نام کرده بود و بعد از ان مانده و بیش از ان
جهانگیرنگر ... آباد ... تا حال بود باشن ناظم صوبه مذکوره منظم الملک محسن الدوله

فرموده‌اند چاه سید منصور علی خان بهادر بنام دارد و همچون چاه‌ست سبب آبادی لیکن خیابان جنوب
کوساتی برکناره دریای بهاکیرتی مخصوص خان سوداگر سرای آباد نموده مخصوص آباد بنام
بهادر علاوه و دلکشای عالم گیر آباد شاه جعفر خان نصیری را اصالةً سوبه‌داری بنگاله ارشد
رحمت فرمود و مرشد قلی خان خطاب داد و از نفس طاهره اسلطو تیمونجاشی تنها آباد نمود
و مرشدآباد نام نهاده خود ایوان حکومت قرار داده طولش باد و از جهان کرده حویلی چهل ستون
داره و ساری اکنامشهور آمد و باغات و عمارات منبری الجا لیکن نه قابل تحریر الحاصه
عمارات امام باره از آن نواب سراج الدوله بهادر تا حال قایم است اشیب جمیع از بنای
بی‌بهاست فی الحقیقت امام باره بلند بنیان در هندوستان جای دیگر نیست هر چند اختیار
از غنی عجب کم نیست لیکن نمونه گلدار با دیگار گلدار بود در وسط بازار شب سیت سنبه
بعضی و منبع و مناره‌های ربیع و درمیان بازار سمت شمال تربولیه نیست مناره
دلکشاست این بر دو مکان زینت بیگم نواب جعفر علی خان بهادر تعمیر نموده در تاریخ بنید
این تاریخ کنده کرده اند چو زینت بیگم ذی‌جاه فرمود بنای مسجد والا مکان برا
سال تاریخش خرد گفت که بیت الشرف زیب المساجد و در گنبد اعظم کرسی نیست
که اعظم النسا بیگم دختر جعفر خان نصیری تعمیر کنانده بر دروازه آتش این تاریخ کنده
است رفت چون نواب دوران ازین دار فنا به حور بالین از مقدس گشت در

فردوس شد سال تاریخش وفات از کلک غم بر لوح دل شد رقم محروسه با زینت بجای ماند

و مسجد دیگر که متصل قبرستان نواب منصور علی خان بهادر است تاریخش از کثرت استعمال حدث

گردیده که سنه آن مشهور بود نه شد سنه یکهزار و یکصد و نود و دو هجری لیکن بالفعل دار

الحکومت صوبه مسطور شهر کلکته است که در زمان سابق موضعی بود وجه تسمیه چنین است که کالی

نام دیوی یکی بت است که هنود آن را بزرگ پرستش میکنند و در زبان بنگاله کته صاحب را گویند

بنابران نامش کالی کته گردید رفته رفته از تغیرات زمان کلکته شده و غلط العام چنین

مشهور است که اول شخصی انگریز وارد اینجا بوده کسی از جیده گیاه قطعت میکرد و در زبان انگریزی

پرسید که این موضع چه نام دارد رسیده نفهمید که این معنی می پرسد که گیاه را تو کدام روز

قطع شده همه جواب گفت که دیروز قطع بوده است یعنی کل کتا لهذا انگریز مذکور از آن روز

کلکته نام کرده سابق ازین سکونت تجاران بر قید روکی بوده حاکم نیز همونتاجی ماند و رعایت

به سوداگران میکرد و از محصول واجب یک خرده نباید و میگرفت ملک جبری از آن هم نکو داشت

بنابران تجاران فرنگ و چین و ایران و توران و عرب و عجم وغیره در اینجا آمدند و سکونت

اختیار کردند اگرچه بزرگ سوداگران هر ملک و دیار بودند الا مغلان از همه ممتاز بودند

و اهل فرنگ را اجازت تعمیر بطور قلعه نبود اما برای تعمیر کوتهی اختیار داشتند و از وقتیکه

حاکمان سخت گیری و زیاده طلبی شروع کردند مقام مذکور ویران گردید و باعث شاداب

کلکته بنظر نوشته آمده که در عهد حکومت جعفرخان کوتهی سرکار کمپنی انگریز بهادر در موضع
متصل هوگلی که مابین مغلپوره بود و یک روز بکار یک هنگام دو و باشد و زیر آمده کوتهی
مذکور زمین برد که دیده از رفت صاحبان انگریز نما ولطفی همکرده نمد بنیاد این حال علوم
را گذاشته کشتند لیکن مال و اسباب سوا آنکه بودی روح در آب غرق کردید بعد
از آن مسترجانک بنا نهاده بسی را خریده بنیاد کوتهی دیگر انداخت و در آن مکان
دو منزله و سه منزله نمود و شهرهای انجا خصوصاً مغلان که در آنجا و دیگر عمده بودند شکایت
مسترجانک بمیرزا ... فوجدار بردند که اگر انگریزان بر سقف‌های مکان خود توپ نهند
کرده مکانات ما نی برده خواهند شد فوجدار مذکور باستماع این حال عرضی برای اطلاع این قضیا
نواب جعفرخان نموده سوداگران را بخدمت نواب موصوف روانه کرد بمجرد ملاحظه عرضی
مذکور پروانه ممانعت تعمیر نوشته فرستاد و انوقت فوجدار حسب الحکم مسترجانک را از تعمیر کوتهی
منع کرد صاحب موصوف ازین حرکت نهایت آزرده و خسته خاطر گشته آنرا خراب کرد لیکن بنیاد آن
تعمیر ... ازین کثرت مغلان و مهابت فوجدار این اراده را فاسد شمرد و لشکر جهازها
اخراجات دیگر کنار ... از شیشه آلشی سوخته میدان گردید فوجدار هر چند اراده گرفتاری او کرد
فایده نشد و ازانجا به کلکته رفت در آن ایام قوم مرهته عالمگیر را اکثر جا طرف ممالک حملها کرده
نوبت کار رسانیده بودند و دولت پادشاهی ضبط عظیم بود و سوداگران انگریز کوتهی گرفتند

جهازها از بنادر کرده همراه لشکر سلطان می‌آیند و خدمت شاه نشسته کیا آورده موهوبه

الطاف و عنایات کردیدند و به اقتضای مطالب و مقاصد رسیدند جهازات تجار و از

تجاران مملکت تمامی فرقه اکثر راضی و خوشنود شده‌اند تا کلکته که مستند فرمان معافی

محصول انگریزی کمپنی کلکته عنایت فرموده بعد از آن مستر هاکس حکام جزیره جان ملوسیا

گرفته‌اند و کمپنی به بنگاله رفته و کمپنی خود دعوی نموده و خشنگی نکردند تا ظلم در ستاد

و افزون شد انگریز کمپنی حاصل ساخت و بر آبادی شهر متوجه کردیده حال که کمپنی مذکور

موجود است اثرا قلعه کلکته می‌گویند القصه شهر مذکور بر کنار دریای بنگالی بکمال

اسلوب واقع است زبان راجه‌ها را که در تعریف آن شهر می‌گویند فی الحقیقت این‌قدر

رعایات آبادی در ملا و شهر دیگر نیست و سبب آبادی این است که هر یک نواب

کوه شهادی و دیوار انگریزی آن متوجه مانده خصوصاً نواب گورنر جنرل بهادر به زر تمام کوشش

بهادر یکبار دوبه صرف نموده چنانچه یک عمارات عالی شان خاص برای سکونت

خود چنان تعمیر کنانیده که از آن رونق شهر دوبالا کردیده و کثرت تجاران بمرتبه

است که به شرح راست نیاید و صنایع در صنعت‌گری کامل موجود اند و بسبب کثرت رطوبت

و عفونت هوا پارچه رنگین صندوق زنگ می‌شوند و اشیای قوامی نیز مثل شربت و خمیره

و معجون و غیره متعفن می‌شوند بلکه دواهای خشک هم علی هذا القیاس و باشندگان آنجا

اکثر

آب از تالاب بصرف می آرند تمامی چاه شور اند، و آب نهرها بسبب قرب دریای
شور قابل نوشیدن نیست که ضرر بسیار میکنند و وقتیکه سلطنت پادشاهان دهلی
ضعیف گردیده بود همگی تجاران و مالگذاری فسادی برپا میکردند که صاحبان انگریز
در دادن زر مقرری عذر میکردند اتفاقاً نواب سراج الدوله بهادر با جد و کد ای
جرم چند اشخاص انگریز را در حجره قید کرده دروازه را بگل آراست روز دیگر که دروازه
را گشودند بسبب بستن هوا همه ها مرده یافتند انگریزان دیگر شکایت این حادثه
عجیب بجارج سوم پادشاه خود بردند از آنجا فوجی فرستاده برای تسخیر هندوستان
مامور گردید و وقتیکه افواج قاهره در این ملک رسید بعد از جنگ و جدال ملک مذکور را
در قبضه خود در آورده این معنی اظهر من الشمس است حاجت بیان ندارد و در این شهر جانب
جنوب یک قلعه کهنه است که از افورت ولیم گویند تا بحالیست بعد فتح پلاسی از سر کلکته در
عهد خود نمود و الاحسان معلوم میشود که آنوقت بنیاد بوده است معهذا صاحبان عالیشان
هر قدر که این قلعه را در کار یافتند زیاده از آن هر وقت مهیا و موجود میکردند زیرکه
اسباب جنگ در ترقی است ساخت این از دیگر قلعجات هندوستان هیچ مشابهت نیست
و چهار دیواری از بیرون مانند پشته و از اندرون بسیار بلند و واقعی برای نظام حکم
طلسم میدارد و از دیدنش حیرت می افزاید قصه کوتاه صوبه بنگاله نهایت وسیع

و به رقعه آباد است و بهترین دریاها درین صوبه گنگ است و دیگر گنگ و دومی پرهام
پیش طول صوبه بنگاله از چاتگام تا تیلیا گدهی شرق غرباً چهارصد کروه و عرض از کوه شمالی
تا سرکار مدارن دویست کروه و جانب مشرق دریای شور و سمت جنوب صوبه بهار و جنوب
صوبه ... کوهستان ... الاصغف ریاض السلاطین می نویسد که دریای شور جانب جنوب
و کوهستان جانب مشرق و شمال متعلق است آن شصت و هفت سرکار و توابع آن
و یکصد و نه محال و آمدنی در زمانه سابق چهل کرور دام و یک لکهه دام تحقیق حساب ریاض
السلاطین می نگارد که بست و هشت سرکار و هستاد و شصت محال و آمدنی موافق زمانه سابق
پنجاه کرور و هشتاد و چهار لکهه و پنجاه و نه هزار و سه صد و نود و دو دام که از آن یک کرور
و پنجاه و نه لکهه و یک هزار و چهارصد و هشتاد و دو روپیه سکه نایره ده آنه ماگیری زیاده
میشوند و سپاه در ایام سی هزار و سه صد و سی سوار و هشت لکهه و یکصد و نه پیاده
و چهار هزار و دو صد ضرب توپ و چهارصد کشتی ... [illegible] ... از زمانه سابق است و پنجه
قلعه پخته درین صوبه بوده اند تا حال هم دوسه موجود اند آب و هوایش نیز موافق مزاج می آید
و هشت ماه موسم برسکال و سه ماه موسم سرما و یک ماه گرما می باشد و از قسم گل یاسمن
و کیوره و تمام نازک و خوشبو و صحرا الصحیح است و خوراک باشندگان آنجا ماهی و برنج
و بادنجان یعنی بیگن و وقت شب می پزند و صباح می خورند و خط و کتابت بر برگ تار

ازفره

از قسم فولاد هندی و الماس و استعمال کانند و سیاهی بسیار کم است و پارچه تو در انجا خوب
میشود و بجانب جنوب بر کناره دریای شور شهر سومنات است [illegible] بتخانه
جگناته تعمیر کنانیده اند [illegible] از چهار هزار سال گذشته قریب آن کانیست دیگر است انرا
دونافت منسوب میکنند و بعضی مورخان نوشته اند که محاصل دوازده ساله این ملک برای
صرف کرده [illegible] داشته [illegible] هندی داشته [illegible]
اگر مردم جهان [illegible] در مقام حیرت میروند [illegible] تاراج
نمودند قریب [illegible] بتان مسمار نمودند و تواریخ
[illegible] کنند کار [illegible] مردان [illegible]
زنان در خانه می باشند طول این صوبه [illegible] عرض [illegible]
و سیزده [illegible] محال [illegible] جمع [illegible]
[illegible] از بعضی کتب تواریخ چنان بوضوح پیوست که در زمانه ماضی آن
شهر را دولت آباد افضلی [illegible] سلطان محمد نظام الدین جوهان
بادشاه دهلی بر تمامی ملک دکن [illegible] دولت آباد نهاد و قلعه را
دار السلطنت نمود بعد سلطان موصوف ملک دکن از تصرف سلاطین دهلی بدر رفت
بعد گذشتن عرصه سه سال شاهجهان صاحب قران ثانی باز بر آن قبضه نمود و شاهزاده

محال سیاه [illegible] و سمت [illegible] [illegible] گردیده اند

تمام شده [illegible] بعضی [illegible] آب [illegible] آن [illegible] جنگل [illegible]

آمده. عمارات انجا [illegible] طبیعة البتّه مثل خرابه [illegible] مانند

بعضی مانند [illegible] از آن شروع میشود تا آخر سنبله بارش میشود و [illegible] ارزانی [illegible]

تمام [illegible] هر قسم جواهر گران بها [illegible] ازین [illegible] معادن [illegible] جزایر

قدرت موجود باشند کان [illegible] خورش [illegible] دولت و [illegible]

و جنس [illegible] باشند [illegible] ارض [illegible] صد گروه [illegible] ایشان هشت

[illegible] و محال [illegible]

سمت [illegible] ملکیت [illegible] کوه [illegible] ازان [illegible] نام دارد [illegible] سنگین [illegible]

و [illegible] کشیده [illegible] هستند [illegible] کوه [illegible] آب و هوای [illegible]

در اطراف ان [illegible] و در صحرا [illegible] میشوند و در [illegible]

[illegible] را [illegible] باشند و [illegible] را اصل [illegible] میگویند [illegible]

و سنگین [illegible] بلند واقع است و دور [illegible] طرف احاطه نموده آند مفتوح

شدن آن اشکال و [illegible] آن [illegible] قلعه [illegible] محال اگرچه [illegible] دریای

[illegible] لیکن [illegible] را [illegible] ترجیح است چنانکه دریای [illegible] از [illegible] میکنند

همینطور از راه کوتر می عجب بترتیب نقلیات و حکایات از آن تمر نوشته اند و احوال ترتیب
میکشند و همچنین این دو کوه مشتبها است درازای این دریا در احمد نگر آمده و در برابر رفته به بنگاله
بنگاله رسیده و همگی سنایه سنتری در برج آسد می آید اعتقاد و در آن جزیره ها نمود می بینند و
ثواب عظیم دانسته غسل میکنند این هجوم که بطور میله میشود در تمام ولایت ناور آن و تا نیز [illegible]
هم از صدق دل پرستش می سازند و دیگر بیرونها متشرع موضع مذکور جابریست عظیم الشان
صوبه ایست بیاله میگرد دو صد کروه و عرض از مندرتا هند بیکصد و بیست کروه دسمت
مشرق میگردد و مغرب [illegible] آباد رفته شمال [illegible] و طرف جنوب بنگاله و دو [illegible]
و این دو مستقل منسوب بآن نسبت کرده بنشاند و دیگر [illegible]
دار الحکومت آن شهر پتنه که معموره کناره دریای گنگ واقع است در عرض و طول [illegible]
از حد افزون [illegible] آنجا بسیار معمور و اطراف آن باغات اکثر از قسم [illegible]
در ایام موسم [illegible] بسر می آیند اختصاص [illegible] در [illegible]
و در دکان ها [illegible] موسم گرما و سموم شدت [illegible]
لیکن برنج آنجا اعلی و خوش ذایقه میشود اگرچه [illegible] می آید [illegible]
سر [illegible] ملک [illegible] سابق این ملک [illegible] خان [illegible]
شیخ ابوالفضل [illegible] مفتوح کرد اکبر بادشاه صوبه مذکور را [illegible] که

و نیپال نام داشت رحلت فرموده اندیشه نام کرده و نسبت دادن ان الخ اکثر سیل ز کولی و کوه

و جانب دیو موضعی هست که قریب ان دریای تیستی و پورنا با هم پیوسته آمده اند و ان مقام

را هندو پرستشگاه میدانند و جای غیر مقیم میگویند قصبه کوتاه عمده در این صوبه بسیار آمده الا جهان

مشهور تر آمده یکی تانبلی اپونه و دیگری امینی و طول این صوبه از اپرکانو که متصل هندیا

ننگ است که قریب با صحرا و مغنا و صحیح کرده و بعضی از جا مورده که قریب تبابد است تا پای که

نرد یاب کوه است پنجاه کروه شرقی ان صوبه ترابد و غربی ان که جنوبی و جنوب و ما نیا و شمال

بوده هیچ سرکار بستعق زمان که صده و انده کمال اعلی ان جنس و جا گرد لوسی شش

لکهنوتی نام ... دارالسلطنت ان شهر بوده جنت آباد جهانگیر که جهان

از قیاس بیرون است اهل سلف از آجر کرده و قبرها نوشته اند و افضی در عمارت دلاویز

منقش راجه دیگر در هندوستان پیدا نشده و کار تنها حاکم را بین جنت بوجهی انجام نداده تا حال

ستره از ادر هندی نویسند و در وسعت شهر مذکور مبالغه بسیار است ملک در کتب تاریخ هندی

مرقوم است که دریا سر این بنا ان برود و عجب تر انکه گاه گاهی موج شیر ان دریا می آید و

خلایق طرف بر کرده نمی آرد و چند بری شهر نسبت وسیع و دل کش که در ان سه صد و هشتاد و

چهار بازار و صد و شصت مهمانسرای بود و انده هزار مسجد و منصب است که گنه

دریای میگویند که اکثر اوقات بعضی مردمان در دریا یک دو آدم ابی دیده اند

و از دیدن اینها در آب حیرت غوطه خورده ماند و این هر دو نقش که تحریر داده ام فقط به
نسبت مورخان قدیم بوده و الا [illegible] همین سخنان را [illegible] مستلزم [illegible] و نسبت [illegible]
و [illegible] که چند مدت حاکم نشین مانده و از روی قلعه [illegible] منارهای [illegible] منظر
بی نظیر و علاوه این تعمیرات [illegible] نهایت کهن بوده اند و در زمان سلاطین اسلامیه [illegible] اکثر
هست و نیز عجیب تر آنکه گویند سلطان محمود بن سلطان [illegible] که در موسم گرما [illegible]
آب می افتد بعضی آنرا از [illegible] عجب کرامت تصویر میسازند اما دانشمندان آنرا در [illegible]
می فهمند مشهور است که دران دیار سنگ پرستش میشود که [illegible] بدون آب
طلا میشود و مردم [illegible] قصبه ایست که در زمان سلطنت [illegible] و [illegible] در [illegible]
همون قصه وار الحال است ماند الغرض زمین این شهر نسبت ملک دیگر [illegible]
قابل زراعت [illegible] و [illegible] بطرف [illegible] که [illegible]
میشود [illegible] داشته [illegible] در موسم [illegible]
ضرورت بالا پوش نمیکرد و باشندگان آنجا تا سه سال [illegible] مقبول [illegible]
دریا [illegible] لیکن [illegible] در [illegible] و [illegible]
هر باب منظر می آید و [illegible] علاوه این گلهای خوش رنگ و خوشبو [illegible]
سنبل و [illegible] طول این شهر [illegible] و [illegible] کردن [illegible]

در جنابد ... قنات هر یک در صد و سی گز عمق قنات مانند بود و غیر از این کاریزات و چاه

در شهر ... متولی ... و در جنابد ... آسیا ... کرده ... [illegible]

... مشغول از آن سیصد و ... کال و ... می‌شوند گرد ... تکیه ... [illegible]

نزد ... [illegible] ... شهر بسیار قدیم خوش آب و هوا و از بهشت ... سنگی ...

در ... است ... بیخ است که از ... راه ... و ... کوه ... گویند

... نامش ... کرده ... بی‌نهایت خوب و سوادش ... اصحاب طبع مرغوب ... [illegible]

مزار فیض آثار خواجه معین الدین چشتی اندرون شهر بر کنار چهار باغ واقع است و در آن حوالی

سید حسین شهید ... سوده است ... از ... سوار ... گویند ... صلابت گروه ...

تالاب است که از ابتدای ... به انتهای آن ... مسجد بزرگ ... آن است بلکه

از سلاطین المعابد ... و مفاسد ... آن چنان است که اگر انسان زیارت

تمام ... نماید تا ... در آن تالاب غسل ... هیچ فایده نیست بیشتر درین صوبه ...

است و اسباب ... بسیار ... زراعت بر بارش است بنابران زراعت ربیع

به ... و در فصل خریف از قسم غله ... و جوار و ... بکثرت میشود و ...

از غله خود ... میرسد. موسم سرما قریب باعتدال و موسم گرما به کمال و در

اکثر مکانات سمت جنوب کوه بسیار و ... زمین ... بنابران قوم ...

شهر نسبت قدیم است هم مدتی تختگاه سلاطین گجرات مانده در این صوبه میوه جات بکثرت اند
لیکن شفتالو و انگور و سیب و امثال آن انار و ترنج و انبه نسبت به میوه های دیگر بهتر میشود
طولش از بندر کهوگه تا به بندر آرامره که معبد هنود است هیچ کروه و عرضش از ابتدای دهار تا به بندر
دمن هفتاد و دو کروه و کچه ولایت علیحده است عرض و طول آن دو صد و پنجاه کروه و ملک
سند جانب مغرب آن است شتر بکثرت است شتران و گوسفندان در آنجا با فراط میشوند و سوای
از این اسپ نادری هم از آن ملک آنقدر می باشند که سوداگران از آنجا به ممالک دیگر می برند و زراعت
از جوار و باجره میکنند چنانچه خوراک باشندگان آن ملک همین است و در آن ربع کمتر می باشد
غله از قسم گندم وغیره از مالوه و اجمیر و سایر از دکن می آید افراط درختان در آن مرتبه است
که مردمان شکاری از شکار محروم می مانند لیکن تردد که تا هم فاما بکعبه قصد کرده است
لخت و چیت آنجا بسیار هستند و صفت این قدر افزوده آنجا شیرین و خوش رنگ میشود و کتاب بیچه
جاهم نیز از جلا و صفای بیستند و انکوبیا بیگر خبر بلی التباس عجب ترانکه در موسم
گرما و سرما با فراط می آید و کلها در هر باب بعضی آنقدر میشوند که بار کلدار میکنند
اگرچه جانوران درنده بکثرت هستند اما چیته بسیار که در هر سال چهار و پنج صد لوفه میبرند و هر
هم در آنجا قسم اول می باشند چنانچه یک جوزی تا به مبلغ پانصد روپیه گران بیست که در
سیر در سفت و صفا و کروها سالی طی میکنند و دریای نیز در این صوبه بسیار اند اما مشهور آن

مشهورتر آنکه سانبه ... دو نهر که سمندری ... و نهر سنتی ... طول آن ... بود

دروازه‌ها ... و دیگر ... و بعضی ... جانب جنوب ... شمال ... و مشرق رو

... مغرب ... دروازه ... جانب ... آن جانب جنوبی ... آباد ... و دیگر ...

... و ... اسلام ... سرکار تابع آن ...

و ... محال ... ده ... آن ... و ... بنت ... [illegible]

در زمان سابق ... که قلعه آن ... چهارصد برج بوده چنانچه

نشان برجهای مذکور حال موجود اند ... و ... بالفعل ... دارالملک

است ... بیشتر ... شهر کلان ... آنست ... ضخامت و ...

افراط میسر می آید ... ملک ... آنست که زمینداران ... حصه از حاصل

غله به سرکار رسیده ... زمینداران خود میگیرند لیکن از کان نمک و ... حاصل بسیار است و ... بر ...

بر کشتی است چنانچه ... کشتی ... دریا ... طیار می باشند اگرچه در

نواحی جانوران شکاری با فراط هستند لیکن گورخر و خرگوش و خوک صحرائی و ماهی وغیره

نسبت به جانوران دیگر زیاده ... و خوراک باشندگان این صوبه برنج و ... ماهی ملک

خورش بر همین است و از اقسام ماهی یک قسم از بس لذیذ و ... میشود که ...

مانند ... ی خاص ... همین ملک ... آنکه تا مدت چهار ماه ...

در آن شهر و سوای آن بعضی دیگر از حبوبات آن نواح از سلاطین چندان خوف بسیار دارند

میرا کلش که پادشاهی یک یک در آنجا رسید [illegible] و ده دوازده [illegible] به قدر سی

و [illegible] از آب [illegible] می‌آید طول صوبه مذکور از [illegible] تا [illegible] دویست و شصت و

کروه و عرض از نهایت اجمیر تا [illegible] دویست و پنجاه کروه سمت مشرق آن خاندیس و جانب

غرب دریا و [illegible] تابع عمان و شمال [illegible] قصبات [illegible] جنوب و گجرات و احمد و غیره

در مشهور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کمال [illegible]

[illegible] کرده [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکثر کتب تواریخ که از سلاطین

[illegible] گجرات [illegible] کرده [illegible] رسیده که شهر [illegible] و [illegible]

تختگاه بود [illegible] سلطان احمد بن سلطان مظفر شاه در [illegible] هجری

پادشاه گردید بر کناره دریای [illegible] یک قلعه [illegible] عمارات [illegible] تعمیر کرد

شهری وسیع آباد نموده نامش احمدآباد نهاد و دارالسلطنت قرار داد و تا صد

و بیست سال گذشت [illegible] در عهد حکومت خویش [illegible] دار السلطنت ماند لهذا

شهر عظیم گردید اگرچه شهر مذکور در اواخر [illegible] [illegible] بود دارالسلطنت از [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] تمام عمارت [illegible] [illegible] شده [illegible] رسیده [illegible]

تا از آب باران [illegible] تمام سال [illegible] آب باران [illegible] می‌آید باشند

اکثنا از دهاتک که بنده ولقاشت و خاتم بند و سوای ازین دیگر کاری از ان نقشی قلم دان

هند وغیره از صدف و پوست سوخته و غیره قطع میسازند و دست کاری و نهرمندی خود ظاهر

می نمایند و کمخواب و زربفت و مخمل و زرباقی تکه وغیره در انجا عدیم المثل اند و علاوه ازین

علم تقلید را انها ختم است چرا که هر قماشیکه در فرنگ و روم و ایران وغیره طیار میشود از ان

نیز از همان قسم میسازند شمشیر هم گجراتی از شمشیر مغربی مقابله می نمایند و تیر و کمان نیز در زمانه

سابق بی مثال میشد زیرا که کتاب خلاصه مصنف ابین الکبر بجا بوده و معروف هستند

لیکن از مدت دراز کمان لاهوری در خاد بند مشهور است او عرض شهر بکمر نهایت خوش آب

هوا و در بهم رسیدن متاع [illegible] و شمت [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

خوشخط [illegible] اما ان [illegible] هست [illegible] مدفون است

اکثر مردمان از کرامت و ولایت ان [illegible] قایل اند و از احداث [illegible] کرده [illegible]

نیات [illegible] اکثر [illegible] انجا [illegible] هستند لیکن بر قبر [illegible] العالم [illegible]

کاری [illegible] قدر [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] ازین [illegible] می سازند

و حکایات عجیب و غریب از ان منسوب میکنند و بر اصلش نمیرسند که در حقیقت چیست

خورد که از اسپ ... گویند بحر البحر اخوند ... پیدا می‌شوند ایشان قابل دیدنی و لایق خوردنی اند
نقلی که حکام ملتان می‌خورند آنها تا این گویند در زمانه سابق در این ملک بسیار بودند اما حیرت
و عجب خاصیه می‌نگارد که من بچشم خود دیده‌ام که زنی را که یک سال پیش آورده مرده بود
هرچند این باعث حیرت قیاس معلوم میکردند که ... چنین عورت را بمرده یابد که حاکم زمان
را اطلاع نمودن ... لیکن قدرت حق ... از صنعت و هیچ دور نیست
بعضی ایشان را این قدر قدرت داده باشد اگر کسی که در قیاس ما بدل لازم نیست که وجودش در
حقیقت نباشد و تکلیف مکانی است از بهکر تا ... فاصله ... کرده اند ... منسوب ... اندکی
نایابی آب و خرابی راه و خوف ... بهکر ... اند و مردمان درین کم می‌باید
و در این صوبه از حد ملتان تا دیج تا بهکر و کیچ مکران ... [illegible] ... بلوچان
و بعضی افغان بوده و باشندگان دیگر ... از دیج تا گجرات کوهستان اند گردد
ایشان بدان استقامت کرده لیکن ... جابجا می‌باشند المختصر درین صوبه بسیار آینه
و اما شهر ... چنانچه اکثر تجاران از ملتان و بهکر ... خاص براه دریا بر کشتی نشسته
می‌آرند تا که ... جمیع مسافران ملک سند ... از طرف ... از راه دریا ... و دیگر ... چنانکه
اتفاق کم بوده باشد که قافله ... از طرف ... نایابی آب و سواری راه
و صعوبت بکند طول صوبه مذکور از بهکر تا کیچ مکران دو صد و پنجاه کروه و عرض از ... تا ...

دریای سند گذره شرقی آن ملحق است بگجرات احمدآباد و طول آن صد و سی و شش کروه شمالی آن متصل
است به بکر و طول آن ملحق است به پایی شور و بهشه و بیکوستان و نصیرپور و امرکوت جیسا
مرکز و مشغول زبان بخاره و بخشگال و هیچ ماند و اما طول آن نیز کم است و دخل بقدر بقدر دخل دوام
دو ماند ملتان شهریست قدیم مردمان مرتاض و اشیای مرطوبات آنجا بکثرت موجود
خوبند و زراعت دریا کم می ماند و سوداگران ایران عراقی از راه قندهار می آیند و امتعه
میگیرند موسم سرما معتدل و گرما بشدت و برشکال به قلت میشود و در زبان شکسته کاران آنجا لاهوری
سندی آمیزه و شطرنجباز و قالین آنجا خوب می آیند و سوای این سلیقه نقشبند کارگران آنجا
را مرتبه است که در دیار دیگر نیست چنانکه نقش جیب ها می سازند بر اصل می سازند و قلعه آنجا
خشتی است و مزار مخدوم بهاءالدین ذکریا ملتانی است علاوه از این مزارات بزرگ در آن شهر
زیارتگاه خلایق اند و در شهر که بفاصله چهار کروه است درگاه سید زین العابدین سلطان
سرور واقع در موسم که زن و مرد از چهار طرف برای زیارت می آیند و چند روز آنجا
خلایق می مانند و از آنجا بفاصله چهل کروه جانب آن طرف دریا دامن کوه شهر ملتان است
سلطان سرور همانجا مدفون است و در قصبه اوچ قبر شیخ جلال الدین سید محمود ابن سید جلال
خلایق آن بزرگ را مخدوم جهانیان میگویند و در شهر پتن که آنجا مین گویند از ملتان
جانب مشرف قبر شیخ فرید شکرگنج ابن شیخ جلال الدین سلیمان فرخ شاه کابلی است العقیده

سرکار دیپالپور دو قوم اند کهرل و کوچه و سوای این اقوام دیگر که زمیندار و رعیتی انجا بهت
و جهیه سکونت دارند مابین ستلج و دریای بیاه و چناب در سرکار مذکور صحرای لق و دق است
که انرا کیهی جنگل نامند علاوه از زمین مزروعه با چند حصه بوده در ان سرکار مزروعه و
زمینداری و رعیتی ها اوقات و حفظ مشغول و از احوال حکام باج ستانی نشنیده انها فرمانروای ملک
نبود و در فصل خریف بیشتر نخود جوار و در ربیع گندم نخود بسیار درو شده که صوبه ملتان از عهد
سلطان محمود بن غلجی از علاقه دهلی جدا شده بود در ان قوم ملکان پنهان شده بود و
در وقت سلطان حسین لنگاه حاکم ملتان در عهد حکومت خویش ملک مهراب بلوچ
را با قبایل او و سکران برای مدد طلب کرده و از کرور کوت تا دنکوت در جاگیر ایشان مقرر کرده
عهد سلطنت اکبر بادشاه آمده بود رسل و وکلا بادشاهی ان سرکار دولت به سبب سابق
بر بلوچان مقرر داشت و در جانب خراسان و قندهار ان قوم انها نشسته و لشکری جرار
نیز نمود سوای این در حد و در انها دیواری مستحکم تعمیر کنانیده بلکه ان جانب شرق
قلعه منی و ان سکه سکنی یافت در کتب قدیم نامش مسطور نیست انه از طرف است
که دریای بیسنده از سمت رود چناب بوقت فصل رسیده بعد از ان در حصه بود
لقب یک حصه سمت شمال رفته و حصه جانب جنوب رفته قلعه را احاطه کرده در کمی و مضبوطی
ان در اطراف مشهور است هر چند فوج کثیر باشد گرفتن نتواند طول صوبه مذکور

از فیروزپور تا سیوستان چهارصد کروه و عرض از خطه پور تا چلبر یکصد و بیست و پنج کروه

و اکر مضافات بهادرون را داخل سازند طول آن تا کیچ مکران ششصد و شصت کروه میکردد و شرقی

آن سرکار سرهند غربی آن کیچ مکران شمالی کشمیر جنوبی صوبه اجمیر ملتان و دیبالپور پنج سرکار بسه

سرکار تابع آن بود و ششصد محال آمدنی آن بیست و چهار کرور و چهل و شش لک و پنجاه و

پنج هزار دام ... و ... صد و بیست شهر بزرک برکنار دریای راوی واقع بعضی می‌گویند که

وجه تسمیه این را لهاور پسر رامچندر آباد کرده بود و در اکثر کتب تواریخ نامش لهاور و لهانور

نوشته‌اند بعد انقضای سالهای دراز بگردش افلاک آبادانی ویران کردیده غیر بیکی

نشانی باقی نماند بزمان دارالحکومت این دیار سیالکوت مقرر شد و نیکه سلطان محمود

غزنوی ولایت هندوستان را مفتوح ساخت ملک ایاز غلام سلطان محمود این شهر را آبادی تازه

بخشید و کشت و کاب قلعه تعمیر کنانیده و این شهر را از سر نو آباد ساخت بعد از آن خسروشاه و خسرو ملک

پدر و پسر و فرزند که از اولاد سلطان محمود غزنوی بودند از سر نو این ولایت را فتح کرده

لاهور را دار السلطنت خود ساختند و عرض شهر بیکو سی و هشت سال دارالحکومت اولاد سلطان محمود

ماند بعد از آن هیچ یکی از سلاطین هند درین شهر استقامت نکردند تا زمانی که رونق کرد

حضرت قلی تا تاتارخان که یکی از امرای کبار سلطان بهلول بود اینجا را دار الحکومت ساخت

لیکن آن مرزا کامران خلف بابر شاه بود نامش جود در اینجا نمود بنیاد آبادی

دری

در ترقی گشت بعد ازان اکبر بادشاه در عهد سلطنت خویش بر آبادی آن متوجه گردیده

و شهرپناه عالی خشتی و کاری دولتخانه عالی تعمیر کنانید این معنی باعث رونق او گردیده و

نورالدین محمد جهانگیر دیگر عمارات جدید و وضع خوش بنا گذاشت و مدتی دران ترددِ اجلال

فرموده رونق بی اندازه بخشید چنانچه عمارات مذکور تا عهد عالمگیر موجود بودند سوای دیگر

حویلیات شاهزادگان و عزیزی و والاشان خصوصاً عمارات ابوالحسن آصف خان [illegible]

نهایت تکلف ساخته گردیده و در عهد شاهجهان نیز آبادی آن روز بروز در ترقی ماند و در عهد

عالمگیر دریا هیچ آبادی چنان طغیانی نمود که اکثر عمارات و باغات شهر را صدمه عظیم رسید بنابر

این حال در سنه چهارم جلوس عالمگیر حکم صادر فرمود که یک پشته مستحکم سمت دریا چنان

تعمیر کنند که باز دیگر صدمه بعمارت شهر نرسد کاربردازان همچنان کردند غرض از شروع سال

چهارم تا عرصه چهل سال تعمیر و مرمت این شهر از حضور والا شده ماند و مبلغ کثیر بران صرف

شده لهذا این خجسته بنا دوم مرتبه آباد گشته صفحه [illegible] گردید ما ان [illegible]

کمتر در شهر دیگر کمتر بوده باشد دروازها [illegible] مقامی [illegible] یک تخت منقوش [illegible]

هفت کشور [illegible] آسمانی [illegible] بر با فراز موجود اگرچه کوچه و بازار [illegible] خالی نبود لیکن

بر کناره دریا مقابل دولتخانه عالمگیر مسجدی سنگین عالیشان چنان تعمیر کردید که در عهد

آن هیچ [illegible] بصرف نشده علاوه [illegible] در وسط شهر [illegible] عرف [illegible]

گویند مرمی شاه جهان بادشاه بنا با اکثر آنها خوشتر وضع تعمیر کنانیدند که از آن زینت شهر دوبالا

گشت و اکثر مزارات بزرگان اندرون شهر است خصوصا پیر علی هجویری که جامع فضیلت وقت بود و

مقبره جهانگیر بادشاه در نزدیک شهر [illegible] و نیز متصل آن مقبره آصف خان ابوالحسن

جهانگیری نیز به کمال استواری تعمیر یافته است و اگرچه در خوبی شهر اکثر باغهای پر فضا اند لیکن باغ

شالامار که از شاه جهان بادشاه [illegible] باغ کشمیر تعمیر کنانیده است بر باغهای دیگر ترجیح دارد و از

دیدن خط [illegible] شگفتگی و دل پژمرده را تازگی حاصل میگردد حاصل اینست که صوبه لاهور نهایت

خوش آب و هوا و بغایت فرحت افزا است در موسم گرما گرم و در سرما سرد و خربوزه و انگور و دیگر

مثل ایران و توران و انبه مثل ملک هندوستان [illegible] شهر دهلی [illegible] است اکثر

جاها که [illegible] گویند [illegible] است و در بعضی مقامات خصوصا بر کنار دریا

باید [illegible] سعی کنند طلا بدست می آید و در کوه شمالی که [illegible]

[illegible] طول صوبه مذکور از دریای ستلج تا دریای سند [illegible] کرده و عرض [illegible]

تا [illegible] و عرض از سرحد [illegible] ملتان و شمالی کشمیر [illegible]

مشتمل از آن پنج دوآبه یعنی پنج سرکار تابع گشته سه صد و شانزده محال آمدنی آن [illegible]

کرور و سی و سه لکه و پنجاه هزار دام و در صوبهای دیگر بی نظیر [illegible] دارالحکو

مت این ولایت از مدت دراز [illegible] است آباد [illegible] دریای [illegible] و غیره [illegible]

از آمدن

و هندوان مشهور بوده و علما و فضلا هم بکثرت هستند [illegible] برهمنان را شعر و نجوم [illegible]
[illegible] حکمت نباتات [illegible] و کاریگران [illegible] ایشان در اکناف گیتی مشهور چنانچه پشمینه
و انواع اقسام نباتات لطیف [illegible] مثال [illegible] که از [illegible] ممالک [illegible]
تحایف می برند و خانه [illegible] نباتات هم نباتات ملایم و خوشنما [illegible]
[illegible] در [illegible] و درختها اکثر [illegible] باعث [illegible]
[illegible] برای حیوانات [illegible] برای آسایش مردمان [illegible] جهت [illegible]
[illegible] کلها [illegible] خانه [illegible] سنگ [illegible]
و جانوران گزنده مثل [illegible] و غیره [illegible] یعنی چون اکثر متصل شهر
مذکور [illegible] است که [illegible] لطیف و شیرین [illegible] طرف [illegible]
می کنند [illegible] زبان [illegible]
هندی در زبان سنسکرت تصنیف می کنند و دیوناگری می نویسند هرچند که این [illegible]
[illegible] عجیب و غریب می گویند [illegible]
اراضی [illegible] زعفران است [illegible] زمین مذکور [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] بر می آید [illegible] کمال [illegible] بلندی [illegible]

زده میشود و هر بیخ درخت هشت گل برنگ سوسنی ... می آید و هر گل شش برگ

واسطه ازان گلها شش تار سه ازان زرد و سه سرخ زعفران ازهمان تارها میگیرد و

از درخت معروف میشود و درخت سبز میگردد و فصل آمدن گل ... گرده زعفران

در زمین می نهند تا شش سال زعفران میشود و بعد انقضای ... اجزا از زمین

آورده جای دیگر می نشانند ... درخت نمی آید ... و در این [illegible]

است ... کرده ... و در موسم سرما ... برف

می بارد و ... هندوستان ... شاه آلو

... دریا ... کشتی ... این ملک ...

و سوای هند و ترکستان ...

... اسپ و شتر و گاو ... شکاری ...

... موسم بهار ...

... خصوصاً گلاب ...

در این ملک ... است ...

است سوای شاه آلو و شفتالو میوه ...

... لطیف ... و انگور اگرچه بکثرت پیدا میشود لیکن اکثر ...

بیخ

از بس که هوای ابر و شبنم ... غلط ... الا قدر اندک ... شهرت ... و بیشتر ...

بیشتر ... اعتدام ... برنج و زرکاری ... این صوبه ... باشندگان ... و اکثر ...

... کمتر ... و بعضی ... نه قابل تعریف ... است ... کثرت ...

... قیمت خلق ... کثرت ... وجود ... نهایت ... قابل ... به نظر می‌آید ... می‌رسند ...

... یک شخص را ... چنانچه ... کثیف ... ساکنان ... هستند ... معنت ...

... که ... غلط است ... و اکثر ... کامل ... نداری ... مستند ... کتاب ...

... زمین ... اگر ... بسیار ... باطن باشند ... ظاهر ...

... نهایت ... طول این صوبه از قرنبکش تا ... [illegible]

... گرده ... مستطور ... اکبر ... تحقیق ... میان ...

و جانب شرقی و جنوبی ... و کوه ... شرقی و شمالی تبت ... غربی ... دریای کشن

... غربی و جنوبی ولایت ... غربی و شمالی تبت ... متعلق ...

... دوازده کروه ... دو ... معمور ...

... غیر ... این صوبه ... کابل ... آب و هوا ...

... تا سنه چهلم جلوس عالمگیر ... هزار و یکصد

سال گذشته ... قلعه ... اندرون شهر ... کوه ... دست ...

حصه مقابل صفه کوه صفا که [illegible] گویند در دامن آن باغ ساخته‌اند از تخصیصات باغ شهر آرا که
بابر بادشاه درست نموده و سبب هجوم جوی نهر که درمیان آن حصار بادشاه باغ جهان آرا
درست کرده و ستر نموده جوی دیگری بنیاد نهاده این هر دو باغ بعدم التفات اندولت در بار در کنده گاه مقبره
بابر بادشاه در میدان مزار متصل سواد باغ ارتفاع مقبره محمد حکیم میرزا ابن همایون بادشاه کمال خوبی واقع
تعمیر شده آمده در نواح این شهر ده دریا بسته‌اند که از جانب شمال آمده در باغ شهر آرا و جهان
و کوچه‌های شهر گذشته مثل جوی [illegible] و [illegible] بهاری و بوکره آمده در متصل دیه یعقوب بوده
میشود تو ری دروازه رسیده باشد جوی بالا ستان آبش شفاف و خوشش ذائقه و بلکه برای
[illegible] این نهر به شفاف تو مان و دامنه کوه که از [illegible] کابل نیز گویند قابل دیده ولایتی سیر آب
چنانچه سلاطین اکثر اوقات برای سیر باینجا میرفتند متصل این ریگ شار است که از اخواجه ریگ
روان گویند در موسم گرما [illegible] آواز دهل و کوس می آید [illegible] هیچ کس [illegible] ندیده
[illegible] مقام مقابل [illegible] مستحکم است [illegible] میان
این هر دو مقام از آثار و نشان [illegible] هستند در نواح این کوه [illegible] هزار سر و آب [illegible]
تعمیر بوده اند ساقی از [illegible] موسم سرما [illegible] کان [illegible] مال و اسباب [illegible] در آنجا نهاده [illegible]
تمام خواب [illegible] و میگویند که در جنگ [illegible] افغان [illegible] این بزرگ شهید بوده
[illegible] فضایلش [illegible] که در حیات بودند بر بهان [illegible] هستند مقابلش زیارتگاه خلایق است

بهمان

و در آن باغ بنار مقامیست که آنرا در زمانه سابق ادینه پور میگفتند و در عهد پادشاه جلال الدین اکبر
مشهور گشت اما بالیقین بر کناره دریای نیلاب معموره دانی با فراط مینو ولیکن آثار لاثانی است
منفصل دو گروه از آن باغ صفا که کجا بار باغ نشسته دارند همان نواح باغ و فاکهه دیگر
ابر پادشاه است در آن انگور لعلی دانه بی نظیر است غرض در این مقام برف نمی بارد و کافر
دره از آنجا قریب است نیز لشکر در آنجا ما فرمی باشند صد باره تا فرود آمده گردند همدان نوح
پیچواره و جگره همه جا افغانان سکونت دارند که در اقسام قوم مغلان است و خود را بسیار میدانند
مدینه وجه که سلطان سکندر قیمت کدستن از طرف اعلی خود لشکیان ذاتی ایمان خود را در آنجا گذاشته
بود حاصل این تدبیر در این صوبه با فراط منش توران می یافتند تمکین در بسیاران چهار ماه در کوه
دوام می ماند عرض در موسم بهار گلهای رنگارنگ بی شمار و میوه های کوهی گوناگون خوشگوار
اگرچه اقسام انگور بسیار اند اما صاحبی و حسینی دشند ماری و از قسم زرد آلو محمودی قیسی و
مرزاجی و از قسم خربوزه کوک مابت دانابی و مشیاتی و عنبری و دو و دیگر نباتات لذیذ
و خوش ذائقه دار از قسم غله جو و گندم زیاده و بیرون است که زمستان با دانه ها میکردند و از آن سوی
حصه در سرکار سیدنبد دار کافر ری و هم از انگور دانه وام و غیره و میوه خیزی نقد نصف تحفه تمکین بهر
درختی از سرکار معروف است و در زمستان که هیچ میسر نمیشوند مگر از تخم های این شکارگاه
این صوبه مثل ساکنان سمرقند و کابل کشمیر و پنجاب و غیره را تومان مسکون است وجه این

مختلف اند بعد قسمت ها بسیار [illegible] فارسی و مغلی و ترکی و افغانی و هندی
و غیره و بعضی زبان جمیع نواح کابل می باشد و آب و هوای کابل [illegible] حاضر دور [illegible]
بی قدر قوم افغانان [illegible] نیستند تا کابل که فاصله چند کروه دارد و اکثر چند روز فتنه
و طغیان شود که از چند روز [illegible] و ستان و کاشغر ملحق است چند کروه سکونت دارند
و [illegible] سبب کوهسار و سوار گذاشتن از راه پادشاهی بر فرود [illegible]
نقد از [illegible] در [illegible] طریق انعام و از مسافران اسپان و شتران [illegible] بگیرند
این همه اکثر [illegible] کاروان [illegible] می برند و بعضی اوقات مسافران را اگر
در وقت بگیرند و تمام کابل از ذات ایشان [illegible] کابل مرو
می راه [illegible] و دشوار گذار لشکر از ان طرف [illegible]
منزل مقصود [illegible] کابل آباد و شاهراه می آید این هم
از صعوبت نشیب و فراز و قلت آب [illegible] بغیر [illegible]
اگرچه [illegible] از خرابی و پریشانی [illegible] خدا [illegible] شد
لشکر و کاروان از همین طرف است خصوصا [illegible]
[illegible] کرده این هم [illegible] دشوار نیست هرچند که نشیب و فراز می آید الا [illegible]
[illegible] می کشند قصبه [illegible] اطراف کابل [illegible] کرده است [illegible]

بابکر

مرکب کتاب در اینجا [illegible] ذکر را در نسخه خود وارد [illegible] نموده اند اگرچه صوبه مذکور
چندان حاصل خیز [illegible] و لیکن [illegible] دانشمندان [illegible] است بهمین جهت از
سرکار [illegible] شد [illegible] تا به [illegible] جهت آن
[illegible] و طول این صوبه از ملک [illegible] تا [illegible] و کوه [illegible] نگاه کرده و عرض
از [illegible] پنج [illegible] شرقی آن [illegible] سند [illegible] غربی [illegible] و شمالی
آن [illegible] آب [illegible] کرده و جنوبی [illegible] و [illegible] کوه [illegible] زمین [illegible] همواره
[illegible] هست [illegible] از این جهت سرکار [illegible] تومان [illegible] آن [illegible]
کرور و شصت و [illegible] لک و هشت هزار دام و [illegible] ولایت [illegible]
است که شرقی آن [illegible] صوبه بنگاله و غربی آن [illegible] صوبه [illegible]
و [illegible] و شمالی آن [illegible] که [illegible] کسی [illegible] جنوبی آن [illegible]
صوبه [illegible] این [illegible] تقسیم کرده اند و [illegible]
[illegible] تمام [illegible] صوبه [illegible] از [illegible]
[illegible] شمار [illegible] صوبه [illegible] و [illegible] دام [illegible]
[illegible] کرور و [illegible] لک و [illegible] هزار [illegible] و [illegible] دام [illegible]
و هر چند که [illegible] کان الماس [illegible] یاقوت و [illegible] و طلا و [illegible]

[illegible] و مادران برابر

است و در بلاد هندوستان کوه هملیه که بلندی آن بیشتر از جمیع کوه های روی زمین

هندوستان [illegible] بیش [illegible] بوده که از سطح دریای شور بیست و هشت هزار فت بلندی

دارد و [illegible] آن کوه هندی [illegible] و آب و هوای کوه مذکور در لطافت و خوبی شهرت

دارد چنانچه هزارها صاحبان [illegible] ایشان برای تفریح طبع هر سال میروند و فرحی حاصل مینمایند

فی الواقع مقام مذکور قطعه ای [illegible] بهشت است راقم نیز تا دو سال همراه نواب نظایت معلی القاب لارد

ایل اکلند صاحب بهادر [illegible] در آنجا سیر و تماشا کرده است الغرض تعریف و توصیف

هندوستان که از احاطه بیان بیرون [illegible] اگر مبالغه کند بجا است و اگر قسم خورد روا

بقول شخصی [illegible] اینجا بهشت اگر [illegible] است :: [illegible] است :: [illegible]

الشیا عبارت از ممالک [illegible] و ایران و چین [illegible] هندوستان و ترکستان [illegible]

و بعضی از بلاد روس و [illegible] هفت اقلیم [illegible] هفت اقلیم [illegible] مولف [illegible]

الاقالیم [illegible] و در کتاب هفت اقلیم [illegible] گذشته [illegible] احوال [illegible]

می پردازد و اینکه مجمل از حال هندوستان نگاشته فقط [illegible] از قلم [illegible] بود و الا هیچ ضرورت

نبود است [illegible] که مشتمل است [illegible] های بزرگ که اکنون از [illegible] تفصیل

بیان کرده میشود و از هیچ کدام جایی فروگذاشت نخواهد شد [illegible]

و این ملک در اقصای المغرب است و در اینجا دختر پادشاه حبش ملک بود که طموح
نوبت و حالا سلطان ابراهیم است که در رواج احکام شریعت سعی کامل مبذول میدارد
چنانکه تا ایام سلطنت او یک سر مو بدعت احداث نشود هرگاه گاهی نوبت و حاجت
میافتد به غازی که با فرنگیان فرانسیس جنگ دارد کمک میرساند طولش سی و پنجاه کرده
و عرضش یک صد و چهل کرده و دارالملکش شهر فض نهایت آباد و خوش سواد سابق
بدو بود و این ملک باج و خراج به سلاطین عثمانیه که سلطان روم مشهور است میداد و سکه و خطبه
به نام ایشان میخواندند حالا از مدت مدید که سلطنت سلطان روم ضعیف است بطور کفایت سکه و
خطبه به حکم خطبه بنام خود کرده و اینکه سلطان روم آل عثمان مشهور از سلسله نسب این
عثمان خان است به حضرت اعظم چنگیزخان معظم میرسد که یکی از مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری
ایمان آورده مسلمان شده بودند که از الجزایر گویند طولش دو صد و بیست کرده و عرضش
پنجاه کرده و دارالریاست الجزایر نام دارد و حاکم اینجا از طرف سلاطین عثمانیه می نشست از
مدتی این طریقه موقوف گردید حالا که حاکم اینجا عبدالقادر غازی بود و فرنگیان فرانسیس بروی
یورش کردند آخر بعد از جنگ بسیار و مقابله بسیار در ملک مذکور رفتند و بگرفتند و قبضه اقتدار
خود در اختیار گرفتند لیکن میمنه مسلمانان را فراهم آورده جنگ میکنند و اکثر غالب می آید و
شجاعت و جوانمردی او در اکناف گیتی مشهور است هرچند که فرانسیسیان پیغام صلح می کنند

...ند و میگویند که تا من شنیده ام از جایی که بر نخواهم کرد تا که حیات ثابت نمیدی اگر
گشته شدم شنیده ام از این جهت بهتر خواهد بود تا ... طولش یکصد و دو کرده و عرضش پنجاه و
پنج کرده و بنای حکومت آن دولت نام دارد و قدیم حاکم این ملک تابع سلاطین عثمانیه بوده
و اکنون از خود است و از اوشان هیچ حرف ندارد و یک ... نوبی که طول آن سه صد و پنجاه کرده
و عرض یکصد و بیست کرده دارالسلطنه آن ... نام دارد و هم این ملک هم حاکم آن ملک
عثمانیه نیستند حاکم خود را پادشاه میگویند ... که طولش دویست کرده و عرضش یکصد و
پنجاه کرده دارالریاست آن نوبی سنا شهریست بزرگ و رئیس آنجا از طرف عثمانیه میگشت
حالا از خود است و این ... که ... تا ... بر نخواهند ... بعضی از عجایب
... رفته ... میشوند ... طول آن سه صد کرده و عرض یکصد و بیست
و پنج کرده دارالسلطنه آن شهر ... که بر ساحل دریای نیل آبادی دارد سلطان در این ملک از
جانب پادشاه روم ... باشد و پاشای لفظ ترکی است که امیر را گویند و حالا که
محمد علی در مصر است خود را پادشاه ... اند و این محمد علی مردم عقیل و شجاع است که مثل او در سلطان
اسلام ذی قدرت پادشاه دیگر نیست ... مصر از او ملاقات کرده ام و حینی که سلطان
محمود خان ... بعضی ... محمد علی پادشاهی ... حاضر گشته و پادشاهی مصر
هر چه که ... بود ... محمد علی ابراهیم پاشا ...

خود را بجنگ بر لشکر سلطان فرستاد ابراهیم چندین جنگ بسیار غالب آمد بر تمامی ملک شام

با جمیع ملک [illegible] و مدینه منوره فائض متصرف گشت و نوبت بانجا رسانید که اکثر صاحبان عالی

شان [illegible] تابع این امر شدند ابراهیم پادشاه [illegible] در تخت استنبول [illegible] گشتند

[illegible] محمد علی ملک شام را [illegible] بدست آمدن ملک شام که ملک

[illegible] قریب [illegible] از سوار و پیاده و چند [illegible] جنگی هم رسانیده و راه مکه معظمه و مدینه

منوره را از حرامیان و قطاع الطریقان اعراب پاک کرده بود که قافله حاج با سلامتی بی خوف

و خطر از آن زمان آمد و شد میکردند چون محمد علی پاشای بهمه صفات موصوف [illegible] نزد [illegible]

[illegible] این چنین آدم [illegible] بوده [illegible] خواهد [illegible]

در [illegible] سلطان محمود رخت هستی بربست و سلطان عبد المجید خان خلفش بر سریر سلطنت نشست

سفرای انگریز [illegible] مشورت [illegible] آوردند که محمد علی پاشای [illegible] و خود را پادشاه [illegible]

ملک مصر [illegible] خود [illegible] پس باید گرفت سلطان در جواب گفت که ما را قدرت کجاست که

با او جنگ کرده ملک را از او پس گیریم سفیر گفت که اگر از شما این امر ممکن نیست از سرکار ما درخواست

باید کرد زیرا که این معنی چندان دشوار نیست [illegible] سلطان که از محمد علی [illegible] داشتند همین

مشورت دادند آخر عبد المجید خان بموجب [illegible] کار [illegible] گردید از آن وقت از پیشگاه ملکه [illegible]

حکمی [illegible] بنام محمد علی پاشای صادر گشت که ملک مصر و [illegible] سلطان [illegible] را باز پس باید داد

چونکه محمد علی با پادشاه فرانسیس رابطه یگانگی میداشت بملاحظه اینکه اگر انگریزان لهیدشش خواهند
کرد با بعضی از فرانسیسان مدد نخواهد رسید مخفیانه جواب داد که من این ملک را نزد شمشیر گرفته
[illegible] ... گرفته ... هرگز پس نخواهم داد و این هم معلوم باشد
که بعد از جنگ نپولین بوناپارت پادشاه ملک فرانسیس بعد شهر ماتر لو فتح کرده و جمیع سلاطین
فرنگستان هم عهد نامه کرده اند که هر یک پادشاه بر مملکت اصلی خود قانع باشند و هرگز از حدود خود پا
بیرون ننهند و اگر احیاناً بر خلاف این عهد نامه کسی پادشاه زبردست با زیردست اراده جنگ کند او را نیست
دیگر تمامی پادشاهان فرنگ با زیردست متفق شده انتقام آن تدارک بعمل آرند که با دیگر جهانگیری
هرگز این چنین حرکت نکرده و اگر بتقدیر کسی از سلاطین فرنگ از دیگری جنگ نمودن خواهد
دستور چنین است که اول یک قطعه کاغذ مع دلایل قوی وجه ثبوت دعوی خود نوشته
به نزد سفیر جمیع سلاطین فرنگ میفرستد یعنی در این خصوص حق بکجانب است آنوقت هر یک
پادشاه آن کاغذ را منظور نموده تامل می‌نماید بعضی از آن دولتیش را منظور میکنند و اکثری ناپسند میکنند
بعد و شرط بودن جمیع سلاطین عمل بر گذشت میکرد و بعضی اگر آن دلایل را بدیده های ناپسند کردند
برای جنگ تنهاییست و گرنه ممکن نیست و فیصل در کلکته بود ام افواج انگریزی ... مالک مصر
رفته بود ولی ملکه انگلند کاغذی نوشته بخدمت سلطان فرنگ فرستاده و درخواست نمود که آن بلاد
را معلوم است که محمد علی پادشاهی ملک سلطان روم را بغضب بدستم در قبضه خود آورده است شایسته که بحسب

بعد نیز

حسب نامه همه متفق سلطان شده ملک او را از او باز نمایند اما چونکه قدم ما در میان است بجز

از اجازت جنگ احتیاج ندیدیت اکثری از ان حق ناحق را دهیم اتباع داوند بعضی از آن

تا مسلم کردند چنانچه فیلفوس پادشاه فرانسیس هم پیشنهاد کرده بود چون این شرط ادا کردید

قوشون سپاهی با جهازات جنگی سوار شده به جزیره اکره که در تصرف محمد علی بود روانه گشت و در آن

وقت که حین است سفیر ملک فرنگ در شهر لندن بود و عسکر فوج انگریزی بر جزیره اکره رسید

سپاه متعینه جزیره مذکور نیز مستعد جنگ گردید اتفاقا در مرتبه اول که توپ جهازی سمت نزاید

سر شده منزله آتش در آتش خانه جزیره افتاد بجز افتادن صدها جاندار بر بستر عدم خوابیدند

و تمامی جزیره تباه و پاک گردید و این جزیره مولست که نپولین بونی بذات خود کوششها و برای

جنگ کرده و کاری نساخته باز گشت آخر محمد علی پاشای از این خبر وحشت اثر در تنگ شده تاب

مقاومت ندید و فرصت وقت را غنیمت انگاشته با میر البحر انگریزی عهدنامه مجدد نمود که از

شام وغیره دست بردار گردیدیم الا ملک مصر مسلم باشد امیر البحر این شرط را قبول و منظور

فرمود حالا محمد علی فقط بر ملک مصر قانع است و ولایت شام و جده و مکه معظمه و مدینه منوره و

بعضی از ولایات یمن را در قبضه سلطان گذاشت در این اقالیم که باعث حسن انتظامی محمد علی

موجب آسایش بود الحال از رفتن عمال آن بر خرابی و بر پا امن حصول گشت راقم که برای

زیارت مکه شریف و مدینه منوره رفته بود از دست حرامیان قوم بدوی تکلیف شدید

پیوسته خواهم نمود مفصلاً نیست گروه قبرستان پادشاهان ماضی هستند آن مقام را اهرام
می‌نامند و پیرامید می‌گویند این هر دو لفظ از زبان قدیم مصری است معنی آن معلوم نیست در اینجا
سه عمارت عالی هستند لیکن یک عمارت الحق بلندی دارد که مثل او در تمام دنیای
قدیم و جدید عمارتی دیگر نیست همه چند صاحبان انگریز با اشتیاق رفته بودیم
آن را از یک طرف شکسته‌اند و اندرون رفتند و قبری یافتند و از
قبر یک لاشه برآوردند بلندن بردند و در مکان بزرگ ... که عبارت از تحایف است
به حفاظت تمام داشته‌اند لیکن تا حال معلوم نیست که آن لاشه از کدام پادشاه
است و عمارت مذکور بسیار کهنه است چنانچه حکیم بطلیموس که قبل از تولد عیسی علیه السلام
به عرصه ... و سی سال بوده تصنیفات می‌نوشته و هنگامی که من برای دیدن این عمارت
رفته بودم بسبب کهنگی از اصلش هیچ‌کس اطلاع ندارد که کیست و که تعمیر کرده است
اکثر از حکمای فرنگ برای دیدن با حال که سوای از عمارت مذکور چندان انواع عجایبات
دیگر بسیار اند بر آن مقام حاضر می‌باشند روزی که من رفته بودم قریب پنجاه و پنج کس از
حکیم و فیلسوف بودند همه متفق گشته برای دیدن اندرون رفتند همه یک یک
دو شمع مومی بودند به موقع مقام مخوف بود از آنجا که لاشه را برآورده اندرون
رسیدیم چونکه سفید که بر دیوارش ... بوده‌اند از سنگها سنگ مرمر چوب قدری از آن

بر زمان نهادم معلوم شد که تمام نقش است آخر این معنی را از قلیمان موصوف نقل کردم
گفتند که بعد الانقضای عرصه چهار هزار سال چونه تمام منکر شد و محاسبان دانشمند که حساب تقسیم
آن مکان نمودند بعد از فکر و تامل بسیار فهمیدند که اگر یک کتیبه در دو هزار سال [illegible] گذارند سنگ
هم موجود باشد در بعضه کتیبه سال شدن میتواند و شهر قاهره که از مصر نیز گویند
در طول زیاده و در عرض کم است و نماهای کوچه و بازار شهر تنگ و متعفن و به تو نیز آن
بدون شهر و مردم بیماری می‌مانند که از دریای مصری گویند و از توابعات مصر سوئیز نام
شهریست بر کنار دریای قلزم و در این مقام دریای مذکور از کنار زمین چهل فوت بلندی
دارد که اگر اعتبار آن هم در پیش میشوند عجب تر اینست که از کوه و کریوه زیک کوه [illegible] دو
دریا باشند نشانی نیست از قدرت صانع بچون آب از جای خود حرکت نمیکند و در تواریخ
معتبره قدیم مرقوم است که دریای قلزم قبل از طوفان حضرت نوح علیه السلام نبود زیرا که
حضرت آدم علیه السلام از هندوستان برای زیارت و طواف بیت الله براه خشکی میرفتند
[illegible] طولش تخمیناً دو صد و پنجاه کروه و عرضش یکصد و بیست و پنج کروه دریا
تخت این شهر [illegible] است و پادشاه و رعایای ملک مذکور همه بت پرست اند [illegible] طول او
تخمیناً دو صد کروه و عرض سه صد و سی کروه و دار الحکومت این شهر [illegible] است و پادشاه
و مردم این ملک جمیع بت پرست اند [illegible] طول این تخمیناً یکصد کروه و عرض

بهم پیوسته است کرده و در اطراف این شهر دیگر که کاف فارسی پادشاه و سکنه اندلیه

مرتب پرست آنند عمارتی بطول سیصد گز و عرضش یکصد و سی گز و در اندرون آن شهر

بنیان است و شاه دریا های این ملک همه بت پرستی میکنند و دیگر سه بت کلان که در آب

ملوند قابل ستایش ابر که هست این هر سه را بصفا را جسد بتی می نامند و طول این هر سه بتان کلان

دو صد و بیست و دو نیم گز و هر عرض یکصد و چهل و پنج گز و پایه تخت آن کوه ار کاف فارسی

است و پادشاه آنجا دین و ملت عیسوی دارد و ساکنان آنجا بت پرستان و مسلمانان و

عیسوی هستند و دیگر وسط افریقه را حبش زیرین میخوانند اما احوال آن مفصل معلوم نیست

زیرا که هیچ انسان عادی به آنجا نرود و بیشتر صحرای ویران و کوههای بزرگ است ملک

کاف فارسی و کنگو ملک است و دیگر عادی و انگولا و بنگوله و متعلقان که جمله دگر

و هفت صد گز دراز و عرضش یکصد و پنجاه گز و پایه تخت آن و پادشاه شهر لوکو است

و پادشاه آنجا دین عیسوی دارد و ساکنان آنجا عیسوی و مسلمانان و یهودیان هستند و این

امصار را اینیزیری کاف فارسی می نامند و آنکه کناره دریای آن در طرف مغرب است

بر کنیز است ... طول او هفت صد گز و عرض یکصد و پنجاه و دو گز است و پایه تخت

آن شهر ... بزرگ است و پادشاه آنجا بت پرست اند و بعضی ها در این ملک بطرف

مغرب آن پر کنیز و اهل اسلام اند و پادشاه مسلمان سلطان بن سعید نام دارد و از جمله

ملک

ملک مونومتاپا طول این چهارصد و هشتاد کروه و عرض سه صد و سی کروه و دار الحکومت
این ملک مونوماتاپه نام دارد و پادشاه و ساکنان آنجا بت پرست اند و بنادرهای این دیار
در حکومت فرنگیان پرتگال اند و رسم این ملک چنین است که مردمان طفلان و خویشان خود را
می فروشند حتی که پادشاه نیز و اکثر فرنگیان طفلان را خریده به ملک امریکه می برند و در آنجا
کشت کاری کنانند [illegible] طولش چهارصد و پنجاه و عرضش سه صد و سی کروه و پایه تخت
این ملک [illegible] است و پادشاه و سکنه آنجا بت پرست اند [illegible] طول دو صد و چهل کروه
و عرضش یکصد و پنجاه کروه و دار الحکومت این سفله نام دارد و پادشاه و مردم این دیار همه بت
پرست اند [illegible] طولش سه صد کروه و عرضش یکصد و هفتاد کروه و اکثر جای این
ملک ریگستان است و شهرها و آن قدر نیست و رعایای آنجا همه بت پرست اند [illegible] طولش
این سه صد و نود کروه و عرضش سه صد و سی کروه [illegible] این ملک [illegible] همه [illegible]
شان را پرستش میکنند و اکثر جای این ملک [illegible] در تصرف فرنگیان پرتگال است و اکثر [illegible]
مسطوره [illegible] بسبب [illegible] تمام ملک افریقه ترجیح داده و میوه [illegible]
کرده [illegible] حدود این ملک [illegible] و سرحد شمالی افریقه ملک فرانس یعنی یورپ
و سرحد شرقی این ملک ایشیا که عبارت از هندوستان وغیره است و سرحد غربی این [illegible]
و جنوبی این تا آنجا که خط استوا در میان وسط ملک افریقه میگذرد و ملک افریقه از دیگر [illegible]

محصول بسیار کم است و اکثر جاهای ملک مذکور ریگستان و صحرای ویران است از این کنارهای دریا
بزرگ چون رودهای نیل و غیره نبوده و لیس بار آب و ان همه خبر دانجا پیدا میشود و لیس حال ملک
افریقیه چنانکه بود گذشت اکنون مختصری از احوال جزیره های افریقیه ملحق کرده میشود و جزیره [illegible]
کستنتی [illegible] این جزیره در تصرف گروه های متفرقه است و ساکنان انجا دین و ملت سلطان تونس دارند [illegible]
[illegible] که انرا اکثر [illegible] یکی ازان شهر [illegible] است و پادشاه و ساکنان انجا
مسلمان اند این جزایر نسبت بجزایر دیگر آبادی بسیار دارد و جهازها یکه از فرنگ به هندوستان
می آیند چندی انجا بجهت ضروریات مثل آب تازه و اشیای خوردنی و غیره مقام میکنند و از
ذخیره سبز می [illegible] یکی ازان [illegible] نام دارد و پادشاه انجا مسلمان است
[illegible] یکی ازان جزیره شهر [illegible] است و پادشاه انجا مسلمان است و در احکام شرعی
ثابت قدم است [illegible] و یکی ازان بوربن نام دارد و در تصرف فرنگیان فرانسیس است
و این جزیره نسبت بجزیره های دیگر [illegible] جمیع اشیایی که انسان
را مطلوب می باشد به آسانی میسر می آید [illegible] و حکومت ان [illegible]
تصرف فرنگیان انگریز است و [illegible] جهازهائیکه از هندوستان
بفرنگ میروند برای گرفتن اشیای مطلوبه چند روز در انجا مقام میکنند چنانچه راقم [illegible]
[illegible] درین جزیره مانده بود و دستور جزیره چنین است هر جهازیکه از اطراف می آید اگر در ان

جهاز تا یک دو روز معطل می‌شوند مسئول جهاز ما چیزی زعفرانی می‌بندد و بعد از آن عموماً آن

جهاز را امروز جزیره [illegible] برای تحقیقات معماران و هندوستان یک کس و اکثر بعضی

جمیع از جزیره اندرون جهاز می‌آید و یک قلعه که بر بلندی آن کوه واقع است و از آن

طرف دوام [illegible] می‌ماند و قبر مولین بونی پات پادشاه ملک فرانسیس در همین جزیره است

چند کس [illegible] بر این قبر می‌باشند که [illegible] برای دیدن آن قبر می‌روند جاده

مذکور بر کناره‌های درختان [illegible] تمام [illegible] چنانچه راقم نیز

اتفاق افتاده بود همچنین دستور در ملک فرانس [illegible] قبر مولین بونی پات برای دیگری

این پادشاه جنگجو فرانس بوده است حالش قابل نوشتن است [illegible] ایشان در همه

ملک فرانس [illegible] مرحوم خواهد شد [illegible] دار الحکومت آن [illegible] است و [illegible]

فرنگیان اسپانیا است [illegible] و پایتخت آن شهر [illegible] در تصرف فرنگیان [illegible]

منسوب [illegible] قطار عالم [illegible] دیگر چند جزایر که [illegible]

می‌نامند و پایتخت آن شهر [illegible] که بکاف فارسی است و این هم در تصرف فرنگیان [illegible]

ملک همه این جزایر آبادی و هوای دلکش و خوب هم دارند [illegible]

[illegible]

مرقوم [illegible] سیصد کرور [illegible] دویست کرور [illegible] دار الخلافت شهر [illegible]

واین شهریست عظیم در عمارت خوبی و مشهوری و مردم بسیاری دارد خاص و در آنجا بکثرت موجود

سلطنت زین در این ملک دیگر شهرهای کلان بسیار آند پادشاه الیمان را جمیع سلاطین

فرنگ در مرتبه از همه بزرگ می شمارند و دریا جای نشین پادشاه روم قدیم میدانند

و بیش ازین همه فرنگ و اکثر از ملک افریقیه و آسیا در تصرف او بود اما حالا بر ملک موروثی

قائم است و عظمت او همین است که اگر چند پادشاه از مملکت فرنگ در یک مجلس جمع شوند او

از همه پادشاهان بالا نشیند و مردمان الیمان اکثر عالم و فاضل و [illegible] می باشند و

پادشاه الیمان صد هزار سوار و پیاده فراهم کردن می تواند و برای در عوام شصت هزار سپاهی

از سوار و پیاده مهیا دارد و ملک اسپانیه طولش سه صد پنجاه کروه و عرض دو صد و پنجاه کروه و

دار الملک قرطبه [illegible] است [illegible] اسپانیه هم بر پادشاهان دیگر بزرگی دارد و

در وقت قریب هفتاد هزار سوار و پیاده [illegible] هزار سوار

و پیاده جمع کردن می تواند و سوای این جهازات جنگی بسیار دارد و دریا ملکه خلافت در

خاندان بنی امیه بود و این ملک تا مدت هشت صد سال [illegible] در تصرف خلفا

اسلام مانده است اما بعد خلافت [illegible] خاندان اسلام [illegible] شالیشتریا

ملک فرانسیس [illegible] کشتند و بعد از جنگ بسیار ناکام برگشتند تو فرع این حال رعایای ملک

مذکور نیز بر دستور [illegible] دادند [illegible] ملک مذکور را [illegible] اهل اسلام [illegible] و اهل سوای [illegible]

ملک

[illegible] گردش خواهد آمد در تصرف پادشاه آنجا

است [illegible] در عرض دو صد و پنجاه کروه [illegible] فتنش

ست شهرهای بسیار که [illegible] ابریشمی [illegible] شکوه و رونق و نزاهت و کثرت عمارات

عالیه از قدیم [illegible] و نعمت [illegible] مسکوک مشهور است و بعضی اشیای

مثل ظروف های چینی و شیشه آلات و پارچه های ابریشمی و سوتی و غیره در آن

ملک از همه جای اعلی پیدا میشوند و شراب انگوری هم فراوان میشود و سپاهش در همه وقت

حاضر الخدمت اند و در بعضی اوقات پانصد هزار سوار و پیاده در میدان رزم فراهم

آمده [illegible] و سوای این حیوانات جنگلی [illegible] میدارند و باشندگان این ملک [illegible]

[illegible] و مصنوعات انواع و اقسام خصوصاً در علم حساب یگانه روزگار اند چند بار

برای سیر در ملک مذکور رفتم و ملاقات [illegible] انجا بودم [illegible]

و اسب های این ملک خصوصاً بسیار موافق مزاجم بود [illegible]

و دستور چنین است که [illegible] حلیه و تعداد [illegible]

[illegible] مستحفظان [illegible] شهر آمدن نمیدهند [illegible]

[illegible] اگر بر تقدیر [illegible] مذکور گم شود [illegible]

در صوبه و غیره کرده [illegible] الوقت مسافر [illegible] مرتبه [illegible] چنانچه مرتبه اول [illegible]

صاحبان انگریز که دوستانه هم برای جاسوسی ملک فرانسیس میرفتند نزد سفیر که ما فرانسیس نبودن
بود گفتم چون ازین واقفیت نشده است سوای فقیر جمیع صاحبان دیگر را دست [illegible]
داده ... پرسید که ملک تو کدام است گفتم هند گفت از شما کسی واقفیت دارد گفتم بلی
گفت اگر کدام صاحب عمده های این ملک برای شما نویسد که این شخص معتبر است البته فرانسیسانی ...
خواهم داد مرا این سخن بسیار ناپسند آمد گفتم فرض کن دزدم و راه زن ام با وصف
این همه عیب ها اگر در ملک شما بروم چه خواهم کرد گفت جای آزادگی هست قاعده
ملک است گفتم وای برین قاعده هرچند که دیگر صاحبان گفتند قبول نکردم چون ازانجا
آمدم سفیر از حالم واقف گشته منفعل گردید مکانم آمده عذر خواست و در کتاب فرانسیسان
و انگریزان مثل ایرانیان و تورانیان عداوت قلبی است و همیشه در بین ملک بادشاه
ذی قدرت بوده آند چنانکه مرتبه اخیر نپولین بونا پارت اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده
او چندان است که یارای قلم مکسور اللسان به حد ادراک آن رسید فی الحال شمه از آن
حواله قلم میسازد بر ضمیر منیر ارباب دانش مخفی نماند که نپولین بونا پارت در جزیره کارسکی
که از جزایر فرنگ است و حالش خوانده اند تولد گردید چون بحد بلوغ رسید در ملک فرانسیس
آمده نوکر ... سپاه گردید ... که کمتر از آن عهده دیگر نیست ... [illegible] طایع
یاور بود و در اندک مدت در همان سرکار بخطاب جنرل جرار سرفراز گردید بنابر قیمت ازوقت

مردانه فوج دریاهای ملک را با خود متفق کرده پادشاه گردید و نبیلوس شاه

سابق را معزول آورده در قلعه سولیسبری لندن که توکیش امد امد رسیده در مدرسه

اوقات بسری خود تعلیم بعضی علوم و بنوشتن حالی یابت برای حکایت. در زمان

ممالک ایتالی و اسپین و المانیه و بلجیم و هلند و ترک و سکسنی و پولاند و استریه و

پروشیا و غیره ممالک هندوستان را در قبضه خود در آورده شاهنشاه گردید و شاهان

ممالک مذکوره را آورده شکست داده بار جنگ مشهور شجاعت و ملک گیری او در اکناف گیتی

اکناف شهرت یافت که از ناحیه لرزه بر اندام سلاطین بر ایشان طاری میافتاد و متکبر بر

ملک روس ذات خود عزم کرد و بعد از جنگ و جدال بسیار بر فوج روس منتصر فتحیاب

گردیده شهر بزرگ را که دار الحکومت آن شهر بوده با خاک برابر ساخت اما در موسم

سرما بباعث شدت باریدن برف مردمان همراهی او قریب سی و پنج لک سپاه از حیوان

و انسان بر بستر عدم خوابیدند و خود بحالت تباهی و پریشانی مراجعت بملک خویش نمود

و بعد از چندی ملک را دوباره تسخیر ولایت دیگر کرد آخر زمان جنگ سوم با پادشاه انگلیند

بجمیع افواج متفقه پیالین جنگ کرد از الیف کار دست رفت کاردس گویند اردلی

خود را که کاهی کشتی بجزیره ... سینت هلینا ... در سوای این بسیاری از

ممالک غیر ملازم را ... ... گردیک و ... صاحب بهادر که ... سالاری

وزیر بوده که کارشان اظهر من الشمس بود بمقابله نپولین بونی پارت فرستاد و دیگر
تمامی پادشاهان فرنگ را با خود شریک گردانید و دوک ولنگتن صاحب اول در ملک
اسپین رفته جنگ جوزف بونی پارت برادر نپولین بونی پارت که سلطنت اسکر و حکومت
سخت نموده بود آن ملک برانده بدر یافت این حال نپولین بونی پارت از آن طرف جوشیده
دوک ولنگتن صاحب از این طرف بمقابله آمدند که انگلیسان رفتند که دو منزل راه
سیر کردند که ملک هیچ کس از لشکرها نتوانست گفت آخر در مقدمه واترلو مصاف ملک
فرانسیس مقابله فریقین گردید و نتایج شنیده مردم چون بشنیدند بسوی ایشان علو
آفتاب که آن در پوست درشتند به قدر بکار مقتول و قتال کردند بستوه بودند لیکن
مردم هندوستان و جنگیان حسابی نماند آخر شکست بر سپاه فرانسه عساکر
سی هزار فوج تازه از سوار و پیاده بمدد دوک ولنگتن صاحب چون در رفتند در رسیده
رسیدن فتح و فیروزی بر سپاه انگریز شد نپولین بونی پارت ... جمع
را دید لشکر انگریز رسانید دوک ولنگتن صاحب را به تعظیم و تکریم تمام ملک اندلس ... فرستاد
و ... در جزیره سنت لینا که ذکرش گذشته در نظر بند داشت ...
درگذشت و خود تا یک سال و شش ماه در ... پادشاهان
را که ملک ایشان گرفته آواره در دربار کار نموده بود و از جا بجا طلبید اسقاطه ملک ... را

ملک

شهر کاسبرد و فیلقوس پادشاه فرانسیس را غیر از ملک سویسرلاند طلبیده بر تخت سلطنت
نشانید چون پادشاه حال موجود است و بباعث فتح [?] از اوایل سنه [?] در جمیع
ممالک فرنگ مشار بعد اند و بعد از این فتح اکثر سلاطین فرنگ برای تهنیت و مبارکباد
مثل پادشاه روس در لندن آمده بودند و جارج سوم نیز جشنی عالی ترتیب داده
بود و در این ملک [?] پادشاه نشینند [?] ساکنان آنجا را بزرگ می نامند طول بلده
منصبه پنجاه کروه عرض پنجاه کروه و دار الخلافت آن [?] نام دارد و همیشه بیست و هشت
هزار سوار و پیاده ملازم دارد و چهار جهاز جنگی نیز مهیا دارد و در [?] از ملک اسپانیول [?]
نموده اند تاج فرنگ [?] طولش [?] کروه و عرضش دو صد و چهل کروه
و این ملک آنکه از پادشاه دیگر باشد و دار الخلافه آن کوپنهگن نام دارد و این
شهریست بس خوب و بعضی از آن ملک [?] آبادان هست و پادشاه آنجا
همیشه سی هزار سوار و پیاده سوای جهازات جنگی نوکر سپاه دارد [?] طولش چهار صد
کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه و دار الخلافه آن شهر استکهلم است و این شهر در
کمال آبادی و رونق دارد [?] بهم رسیدن [?] مشهور است و پادشاه آنجا پنجاه هزار
سوار و پیاده سپاه دایمی و چهل جهاز جنگی مهیا دارد و سوای این سپاه دیگر در وقت جنگ
فراهم کردن می تواند ملک [?] در اقلیم [?] است طولش هفت صد و پنجاه کروه و عرض

[illegible]

پانصد و پنجاه کروه میدور دار الخلافت آن اکنون پیتربرگ بکاف فارسی شهریست بکمال استوی
و خوبی بنا آباد شده است و پادشاه روس بعضی از ملک توران را از توابع آنشهر نیز
در تصرف میدارد و در این عصر سلطنت بسپرد و زنی که مرحومه داشت تاج ملکت نشود
زن پادشاه مسکوو چنانچه در پسته بکمال مذکور شود در سنه هجری در ملک روس زن
پادشاه بوده و در دولت روسی دو دانشمندی مردان فرنگیت شده است و پادشاه
قسطنطنیه آل عثمان سالها با روم جنگ کرده و بسیاری ملکت از توابع مردم بتصرف خود آورده
چنانچه مولف حدیقة الاقالیم حالات روس در ضمن اقلیم ششم مرقوم کرده و در آخر پادشاه
روم صلح کرده آنچه از دیار روم گرفته بود جمیع آنها را پادشاه روم واپس داد و بلکه
آنچه در قتال و جدال از تصرف شده بود همه را از پادشاه روم گرفت و صلح بر همین
قرار واقع شده بود و سپاه ملک روس دو لک و صد هزار سوار و پیاده است و در ایام
زرم انقدر مردم از توران و تاتار و دشت قپچاق و ازبک و قلماق و غیره که ذکر حساب
ونبرد که در توابع اوست جمع میکنند که در حساب نمی‌آید [illegible] گویند [illegible] که بولند
مبرسته گویند طولش سه صد و پنجاه کروه و عرضش سه صد و چهل کروه و سلطنت
آنجا در خاندان کس نیست و نبی مانده چه هرگاه پادشاه آنجا میمیرد پادشاه دیگر
سوای از امیرکلان خود که ولی عهد باشد یکی را از شاهزادگان معدوم و قربانی درآنجا

مجلس ولسینه امیران آن ملک جمع شده یکی را از آن شاهزادگان فرنگ تجویز کرده بر تخت می‌نشانند
و روانجا پادشاهت می‌کنند و دیگران مراجعت بجای خویش می‌کنند و هرگاه که آن پادشاه
بمیرد باز بدستور سابق شاهزادگان فرنگ می‌روند و آنکه کاندید سلطنت آنجا یکی را از آن میان
بپادشاهت قبول می‌کنند و اولاد پادشاه متوفی به مقابل اطفال خود نکوهیده و مرغوب
بوطن می‌آیند الحاصل که پنج دانگی امیران حاکم اند و هر کس مستش را جای پنج دانگ آن ملک را
در تصرف خود داشته اند و سپاه این ملک یک لک کمتر نیست در سوار و پیاده آن تا به دولت
که تمام سپاه سلاطین فرنگ از الیمان تا پولند مختلف لک و چهل و هشت هزار سوار و پیاده داخل
الخدمت ملازم اند و کسانیکه بر جهازات ماموراند خارج از حساب اند و نیز بعضی از پادشاهان
سپاه داخل حساب نیست چنانچه پادشاه والندیز که سپاه جنگی کمتر و جهازات جنگی بسیار دارد
و جمله سلاطین فرنگ فی صد ده یا دوازده لک سوار و پیاده ملک یا ده از آن فرانسیس کرده می‌شود
پایتخت ملوک تکیه وصل دو کرده در عرض ... کرده پادشاه انگلیس قدیم شاه اسپین
می‌باشند گویا پادشاه ملک مذکور مطیع پادشاه اسپین است ... ملوک تکیه
ولایت کردستان و دار الحکومت آن شهر روم قدیم است و در ایام سلف دار الخلافت
همه سلاطین روم بود و پیش از این پاپا چنانکه خلفا بعد از پادشاهان اسلام را
مسند خلافت می‌دادند همچنین پاپا از آنکه خلیفه حضرت عیسی علیه السلام می‌داشتند همه

پادشاهان فرنگ را که عیسوی اند مسند پادشاهی مسدد و باج و خراج ثابت قیام دین از
پادشاهان فرنگ میگرفت و در آن زمان هرگاه که یکی از پادشاهان فرنگ قریب یک
میشد پاپا را نامه بکتابت اظهر شکر از دعا و خوشنودی او حضرت خواهم رفت تا کی [illegible] خود
از ملک خود بتصرف عاجز مسدد و از این جهت بسیاری از ملک در تصرف کتابت و تصرفات پاپا بوده
تا زمانی که عادت از مردم فقها و متشرعان دین عیسوی [illegible] و در ملک فرنگ
بود که دانا [illegible] تمامی مستعمر میشود که پاپا نائب خداست پس هرگاه گناه بکنند میکرد و اعمال
مغفرت میشود هر که گناه معاف نکند بهشت نمیرود و اگر پادشاه خلاف مرضی پاپا کاری
کند هرکه پادشاه یک خواند از دعای به پاپا به دوزخ خواهد رفت پس پادشاهان و [illegible] هم
پادشاهی [illegible] بعضی چنین طور ترسانیدند آخر نوبت باینجا رسید که اگر احیاناً کسی از پادشاهان
حکم پاپا قبول نمیکرد آنوقت یک لعنت نامه می نوشت یعنی این شخص دوزخی است و معرفت
پادشاهان خود در ملک او منتشر ساخته و پادشاه بیچاره ناچار از خوف عاقبت و رسوائی خلق
ترسیده متابعت پاپا میکرد و [illegible] نافرمانی پاپا میکرد مردمان ملک او آزرده خاطر
بوده او را از پادشاهی موقوف میکردند پس بهمین رفته رفته حکم پاپا در تمام ملک
فرنگ جاری گردید اما همه سلاطین فرنگ در باطن از پاپا سخت در رنجش بودند و هوای این
پاپا حکم داده بود که احدی غیر از فقها و صاحب دین عیسوی و معجزات و امثال آنها چیزی دیگر

نخواند

مثل کتاب حکمت و تواریخ مطالعه کنند و اگر چنین کنند در بند سیاستی گرفتار خواهند شد و
در دنیا و عقبی با عذاب آتش می‌انداختند الحاصل مردم فرنگ مثل شتران مهار پاپا بودند که
هر جا می‌انداختند راه می‌رفتند مدتی بدین منوال گذشت تا اینکه در سنه هزار و پانصد و بیست
و هفت عیسوی پادشاه انگریز که اسمش هنری هشتم بود مخالفت رای پاپای عصر خویش
نموده [illegible] پایان مملکت خود را فراهم نموده در خلوت مشورتی در میان آورد که پاپا
در لباس شرع غیر از حکم رانی خود لشکری دیگری نمی‌خواهد گویا شما با من اتفاق کنید که این ملک مال
که پاپا و اجداد نسل به نسل به پاپا باج کرده‌اند از ایشان مستور ساخته به شما باز دهم و ظلم
است که پاپا بر احکام انجیل کار نشده‌است و خلاف بسیار در دین عیسوی انداخته مردم قطع
[illegible] پادشاه متفق گشته و عهد بستند پادشاه [illegible] تا که نام پاپا از
موقوف نمود و خود را رئیس دین عیسوی کرده انگریز [illegible] کرد و حکم داد که در تمام قلمرو
انگریز یک روز [illegible] همه مردم شهرها در پاپا [illegible] کنند و مردمان [illegible] کرد
موجب علم ایمان و حساب پاپا [illegible] دور فراموش کردند که عبارت از پرستش خانه‌ها
بود بتان لقای حضرت عیسی علیه السلام و مریم و دیگر بزرگان دین عیسوی که پاپا رایج کرده بود
خلاف شرع مقرر نموده بود و لباس نفیسه [illegible] در محراب نصب کرده بود خلایق را
پرستش آنها و هرگاه نوعی از بت پرستی بود فرمود این همه رسمیات را موقوف کرد

مذهب مجوز نمیدانستند و در سرکار پادشاه رسانیدند انگریزیان که در تبعیت حکم
نکرده‌اند و در دادن اموال خیرات توقف نمودند زمان شاهی خانه‌های ایشان را
بزور ضبط کرده مفلس و بیچاره ساخت تنبیه و تردید پاپا رسانید بعد از آن پادشاه بموجب قرار
دولت بیمن و اسباب ضبطی پادریان را حصه کرده یکی برای ذات خود و دیگر به امیران
و افواج و سپاهی و پادریان و اهل دین مسیحی داد و از مردم شروع قسم گرفتند که نام
پاپا را بر زبان نیاورند و تصویرات که در معنی بصورت بتان باشند از دیر و کلیسا بشکنند و حکم
کردند و ترجمه انجیل که اصلش بزبان یونانی و توریت که بزبان عبرانی است را در انگریزی
ترجمه کنند تا همه مردم از دین و آئین مسیحی باخبر بوده و چندان محتاج پاپا و پادریان نشوند
غرض از این تدبیر آن پادشاه تدبیری که کرده بود درست افتاد و روز بروز رونق
سلطنت انگریز روز افزون گشت و چنانکه پاپا این مقدمه را شنید رنجید و بدست مقتدی
مکتوبی مشتمل بر لعنت و نصیحت فرستاد و پادشاه آن کاغذ را زیر پای خود مالیده منعقد و مفید
را نفس کرده بعد از آن پاپا فرستاد پاپا ازین معنی چون مار بر خود پیچیده دیگر پادشاهان فرنگ را
نامه نوشت که پادشاه انگریز کافر گردیده از دین برگشت شما همراه من بشوید و ملک او را بگیرید
والله که از مشرق انتقال فسخ پادشاه انگریز آتش از آسمان خواهد بارید بعضی پادشاهان
مثل پادشاه سپانیه و فرنسیس و غیره با پاپا رفیق شدند و تجارات جنگی فرستاده جنگ آغاز کردند

و سکنهٔ جزایر انگلیس بخزیده و جماعت مردم میان ایشان زیاد و بعضی با پادشاهان فرنگ

شقاق و نزاع کرده و سیر و سفر در جهان ترقی دولت انگریز را دیده و فهمیده که موجب گفته

پاپ و رهبان نه از آسمان است نیست بلکه عذاب الیم رسیده بود از اطاعت پاپا نگرویدند

پاپ و رهبان را پیشتر انگریز بیچ و مفلس کرده از ملک خویش اخراج نموده بر آئین انگریز

در ایام دولت ملک و استحکام دین کوشیدند و نه باب انگریز گرویدند و دیگر سلاطین که

به موافقت پاپا با پادشاه انگریز برزم کرده بودند هیچ که پاپا از اعداد ایشان گرفته بلکه

بودند باز پس گرفتند و خبری بطریق وظیفه به پاپا از آن ولایت نفرستادند چنانچه

اکنون کار پاپا بغیر از لغویات و نقوش نویسی و دعائی از دنیا و عمر و عباد و طلب فرزند

هر کس که ازوی دعا کند چیزی دیگر نیست چه پیشتر بیق وصل و در ملک فرنگ میکند

او در ملک اصلی خود که عبارت از شهر روم قدیم و توابع آن است ریاست و سلطنت

میکند و در آنجا خطبه تمام باید خوانده میشود و رسم و آئین و لعن و دیگر امور همه مروج

کردند اما تا هنوز اینقدر آئین در میان آنها باقیست که در سالی یک روز پاپا به

پرستش خانه میرود و تمام مردم از خورد و بزرگ در آنجا جمع میشوند و در آئین

حضرت عیسی علیه السلام نماز و پرستش میکنند بعد از آن پاپا دست دعا میکند که لعنت

با دیرانها که در دین حضرت عیسی نرم و درشت و آئین او شکستند مثل یهود و ترسا

رب پرستان و غیره بعد از آن نبی الله که لعنت بر زبان راند دست بدعا میگویند

معاف کرده بشد و علاوه این گروه های مختلف را همراه رسیدند باید ... روحش شاد

بابا و نخست ایشان این چنین است که نقبا و دوازده بزرگان هستند که ایشان را نجبا

و یک ... را می‌نامند و ایشان برگزیده از گروه متفرقه بابائی هستند هر گاه که

یکی از ایشان بمیرد بابا یک کس دیگر را بجای او مقرر میکند پس هشت و هفتاد نجبا

و دو ... قائم ... بنشانند هر گاه که بابا بمیرد این نقبا و دوازده کاردان بعد انجمن

منعقد نمایند در یک عمارت بزرگ که نقبا و دوازده حجره دارد در آنجا هر نفر جدا جدا در

هر یک که شهری می‌نشینند و آنکه کسی بابا مقرر شود حکومت آن شهر با نجبا و چهار

امیر که این نقبا و دوازده کس نامزد مقرر میباشند و این چهار امیر کلیدهای حجره نزد خود

نگه دارند و پاسبانان از طرف خود بر دروازه هر یک حجره می‌نشانند و همان پاسبانان

شراب و طعام این نقبا و دوازده کس را از راه دریچه یا سوراخی که بجای در نشانند میرسانند

و شرط است که هیچ کس با ساکنان حجره سخن نگوید و اگر گوید مجرم باشد پس بعد از چند روز همان

چهار امیر بر در دروازه هر یک حجره رفته از هر یک کس از نقبا و دوازده یک کاغذ که بر آن نام

یک کس از گروه خود نوشته اند که اینکس بابا باشد میستانند و آن کاغذ را نادیده

در یک صندوق می‌اندازند پس در پیش کاهنان از همه گرفتند آن چهار امیر می‌نشینند و آن

صندوق

شده وقت را می کشانند و آن شخص را که نام او در نامه در پیش کاغذ زده و دیگران نوشته اند
از صفحه دیوار فرو می ریزند و نعش مدت نشستن کاروانان در حجره مقرر نیست و رفتن نادر
شده و گاهی سه ماه و چهار ماه و گاهی کمتر از دو ماه می باشد چه ایشان متکی بیار و فشنگ
متهم می شوند که نام ایشان در کاغذ چاپی آن زمان می نویسیم ایشان متهم شدن هر وقت
که حاصل شود در حجره نشست می نمایند چاپ آمیز حجره آن کس که بابا قرار یافته مرده
و در دروازه را می شکنند و سجده بخت میکنند و میگویند که حضرت خلیفه نور اسجده تهمت کرده
و حرکت نشانده و مشغول و پیش خود تا گرفته ما را تقدست میرسانند در پیر خلافت می
نشانند و مردم اطاعت و جواب بزیارت خلیفه می آیند و نذر میکنند بابا را احتیاج
خودی نیست چرا که روی کسی توجه کسی نمیکند لیکن سه تا عزیز جهت تحمل نگاه سدید
دانکه مال خود را از زینت و ارث نشمرده و هم ندیدم که کمتر کسان اوست و دیگر در را
کرده طرح میکنند و در آن مذهب با خلاف رسم با در آن اکثر برای ... و دشمن
میکنند ... تا کنند و ظاهر کردند چون وقت از در انشان شد خشته بسوزند و مال قوم
شده که بابا و بیضا و دو تن کاردان ... از گروه متفرقه ای در آن برگزیده هستند
اکثر شاهزادگان فرمانفرما سوای بیکلان که ولی عهدی مقرر است و دیگر پسران
ایران هم چنین از اراذل و این حرفه هر کس که خواند خود را از ذهنا کشیده لطیع این

این سلامت و مرتبه کار دو مال را پا بستن خود را در سنگ پا در بیان کشیده اوقات تلخیها

بس گاه باشد که یکی از نشانه و کان پیچ شود و گاهی از مردم کمتر که با ماهی خود را تمر

که ... آل رسانیده رفته رفته آن کس پاپ شود چنانکه عرصه تخمیناً هفتاد سال بوده باشد

که بعد از فوت پاپ البسیاری که مدرجه پاپی رسیده در تقدسی و تقوی و علم مثل

آن کس دیگری در فرنگ نبوده باشد بعد از اتمام اهل فرنگ دوست داشتند پاپ

انگریزان هم بر خوبی دانایی او ... میکنند و میشنیدند و هر یک گرجیست که آن

پتمبر گویند و بقول نصرانیان ... خلیفه عیسی علیه السلام بود و انقدر بلند است که بعد از

عمارت مصر که ذکرش در حالات مصر گذشت عمارتی دیگر در دنیا نیست در روم

شهر است که پادشاه این شهر را قیصر گفتندی ... و ... که

بغداد و فتح کرده و عرض هماه کرده ... پایتخت آن ملک شهر استنبول است و آن

است نواب ... و در تمام شهر نهرهای آب جاری است و نهرها را آنقدر عمیق ساخته

اند که جهازها از راه این نهر بر در خانه‌های سوداگران شهر میروند و هرگاه که اسباب

از جهازها بر میگیرند جایی که از قیام جهازان ... است ... و در طرف انهار

درختهای عظیم از میوه و سایه دار ... آند و دیگر عمارات عالیه بسیار و جمیع مردمان

این شهر و دیار تجارت میکنند حتی که امیران ... تجارت قیام مینمایند و فخر خود

سد ایشند و ملک ایشان در طول و عرض کمتر از دیگر مملکت فرنگ است اما فیما بین حکایت
و راه‌وری و دولت بر بسیاری از ملک های فرنگ ترجیح میدارد و در طریق ریاست
و حکومت ایشان چنین است که پادشاه نمیدارند و ملک ایشان بر هفت حصه منقسم
است و در هر حصه مردمان ملک یک امیر عزیز و دانشمند برای ریاست چهار سال تعیین میکنند
و این هفت کس جمع میشوند و در شهر دار الحکومت می‌نشینند و بمشورت یکدیگر کار های
ملکی میپردازند و اگر همه ایشان به یک حکم متفق نمیشوند آن حکم جاری نمیگردد و سوای
این هفت کس یک امیر دیگر است از همه بزرگتر که در مجلس این هفت امیر می‌نشیند اما
آن امیر دخل در کار و بار مملکت نمیکند و بزرگی این امیر برای آنست که در زمان گذشته
اجداد او کارهای با نام کرده چه این مملکت را از تصرف پادشاه اسپانیه برآورده لهذا
تا اکنون مردمان فرزندان آن امیر را اولاد او را در مرتبه بزرگی میدارند و وظیفه معقول مقرر
کرده اند تا نفرا بیانی و خرج کی باز [illegible] سلاطین که در مرتبه اندک کمتر از به وسعت
میکنند و این هفت امیران را در آخر هر سال تغییر میکنند و دیگران را بجای ایشان
می‌نشانند اما آن یک امیر عظیم الشان که مذکور شد کمال فربه شده میماند و ملک ونندیر
بسیار در نشیب است چنانچه قسم های شهر ده اول و دوم و سوم هر ماه [illegible] از آن
تاریخ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم طغیانی میکند و قبل ازین اکثر به کنات که بر ساحل

بودند در آب غرق میشدند و آبادی خراب میشد و سکنه آنجا ملک کشیدند ۵۵ فرسخ بنای محکم

طغیانی آب یک بند در عرض فرسخ نیم کرده و در طول انقدر که بر کنارات دریا و تمام ساحل

سمندر را محافظ باشد بر بستند چون زمین را چند صد درعه به سطح منهاد کنده بودند و انرا

از آهن و سنگ و گچ و چوب و غیره انباشتند بنای محکم با ارتفاع تخمیناً صد درعه بنیاد نهادند

و بر این بند اکثر عمارات از عمارات دهات و دولتمندان تعمیر یافته و آن مردم دهیر

حال در هر وقت در محافظت این بند میباشند هیچ وقت از کار این غافل نمیشوند

تا این بند پایدار و استوار بماند و ملک را از آب سمندر و طغیانی آن آسیبی نرسد و در

ملک ولندیز فوج جنگی کمتر و جهاز جنگی بسیار اند ملک سویس نیز که مسکن کلمس بوده

است و لفظ کلمس به کرنل مشهور است و قحط موقوف مدتی در بلده لکهنو یادش عمارت

کشیده بخوبی که از آن نمود و این ملک در طول یکصد و سی کرده و در عرض پنجاه کرده

دارالحکومت آن برن نام دارد و بغایت آباد است و یکی چهار ده پرگنه میدارد و مردم

ریاست و رتبه‌ها مانند ولندیز میدارند و پیش ازین در زمان سابق ملک سویسر لاند

در تصرف بادشاه المان بود و بعد مرور و دهور در ملک المان شخصی از خاندان آستریا

که یکی از امرای حضور آن ملک بود و آباء و اجداد وی از قدیم عمارات آن دیار داشتند

و اقبالش در ترقی بود بعد اگر دیده در آخر بمرتبه سلطنت رسید در تمام مملکت المان

نمود

متصرف شد و دست تعدی بر رعایای آن مرز و بوم دراز کرد و سکنه ملک سویسرلاند
از جور ستمکاران آمده بجهة اخراج آن ساعی شدند زیرا که حاکم سفاک و بیباک بود آخر
ویلم تل نام شخصی که در شجاعت و مردانگی و تیراندازی سرآمد زمانه بود خروج کرد و مردمان
ملک را با خود متفق کرده با فوج پادشاه جنگ صعب نموده ظفر یافت و پادشاه المان
چندبار افواج بیشمار به ملک سویسرلاند فرستاد و ویلم تل نیز مردانه میکوشید و جنگ
پیوسته میکرد و غرض تا عرصه پنجاه سال پادشاهی که بر تخت المان می‌نشستند فتح بسیار
جهت تسخیر ملک سویسرلاند مصروف داشتند و مردمان آن ملک همه وقت غالب می‌آمدند تا آنکه
تمام دیار سویسرلاند را از دست تصرف پادشاه المان برآوردند و مستقل گشتند
چنانچه از آن زمان حاکم در تمام سویسرلاند نیست بلکه کثرت افواج رعیتی بیشتر
است با وجود یکه ایشان را از کسی جنگ نیست و نه بر ملک کسی بعزم ملک ستانی میروند
و رعیت آن ملک بوقت جنگ کار سپاهی میکنند و در حفاظت ملک خویش میکوشند و بر
اندک ملک قناعت کرده اوقات بمیانه روی میگذرانند و نزد هر یک پادشاه و لشکر
طلب سپاه خود را اگر بفرستند وعده زند و سه سال طلب میدارند در عوض آن قومی
دیگر تعین میکنند تا سپاه اولین بملک خویش رسد و بیاساید و ایشان را ضابطه است
آنکه اگر به سر برند بخواه خود بموجب قرار ماه بماه میگیرند و اگر ترک علاقت در انقراض مدت

متوقف از دهها میشوند و مرکز نمی مانند دو روز فرداری و دلاوری چنان ثابت قدم
هستند که تحریر درست نیاید و اگر مرد و ظرف مردم سوئیس لاند مانند هنگام رزم محافظه
حساب میکنند و مردانه میکوشند دیگر خطهای بعضی خورند و بعضی بزرگ که از آنجا یه همان و برنست
و فیلن و مود ینه و منشون و دولت و عنوه و لسکین این همه از ملک های کلان آنده دیگر
کوچک جنود و دیگر را از لمبدیت الفا میگوید ترجمان بزبان فارسی باغ فرنگ است نمی‌نامند
در روستای آنجا خود را پادشاه میگویند و نیز مثالبت کسی پادشاه نمیکنند اما سکه نام خود
منبر ندارند و سکه بر پادشاهان میکنند و ادانند ما استنبنیه است و توابع آن که افریقیه اند که هم
در تصرف سلاطین عثمانیه بود اکنون نیز بسیاری از آن در تصرف او هست و بعضی از آن
پادشاه روس متصرف شده از این ملک ها آبادی بسیار میدارد و در همه این ملک مسلمانان
و یهودیان و نصرانیان مسکن دارند اما از آنجا که پادشاه آن دیار مسلمان است مسلمان
بسیار اند و حالا از مدتی در بعضی توابعات یونان که کثرت نصرانیان بود از حاکم مسلمان سرکشیده
گشته فساد کردند آخر سر بعد از جنگ صعب حاکم را از ملک خود براند و شخصی را از فرقه خود
که اسو نام دارد پادشاه کردند را باسکه راقم برای سیر ملک یونان رفته بود همان
آسو در شهر اتهنس که دار الحکومت او بود سلطنت میراند و وجه تسمیه قسطنطنیه در حالات
راجه بیتهوراه در شروع کتاب چنانکه بود گذشت [illegible] طولش کشید و نگاه کرده و

و عرضش صد کروه و پایه تخت آن بمبوده نام دارد و این ملک در قبضه پادشاه المان
است و سوای این در مملکت فرنگ مملکت گرین لند که از شهر لندن بسوی جهاز
دودخانی راه دو هفته است و بقطب شمالی آنقدر قریب است که در آن ملک سه ماه روز
و سه ماه شب میماند و در سال تمام که شش ماه دیگر ماند در آن ایام می نشینی لیل و نهار میگردد
و در ملک فرنگ چوبهای برای عمارت جهازات از همان ملک می آرند و تمامی کار و بار
و خانه‌ی از قسم جزوی منقش وغیره منحصر بر ساختگی فرنگی است که در انگریزی نیز گویند
پس همه مملکت فرنگ را بتفصیل بیان کرده شد اکنون طول و عرض و حدودهای آن را
باحوال تحریر کرده میشود باید دانست که طول مملکت فرنگ دو هزار و پانصد کروه است
و عرض کم از دو صد و پنجاه کروه بسرحد شمالی آن سمندر یخ بسته است و سرحد شرقی
آن تخت البنیاست و حد جنوبی آن سمندر محصور است که سمندر مذکور تحت فرنقه را از ملک فرنگ
یعنی یورپ جدا میکند و بطرف غرب دریای سمندر بسیار کلانست که آن سمندر مذکور ما بین
فرنگ و امریقه که دنیای نو عبارت از آنست حدی فاصل است پوشیده نماند که در ملک فرنگ
نیز جزیره‌ها بسیار اند از آن جمله ... در زمانه سابق این جزیره را برتن کلان
میگفتند طولش سه صد و سی کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه دارد و دار السلطنت آن
جزیره شهر لندن است و پادشاهت اهل انگلس یعنی انگریزان میدارند و حضرت

حالا شیخ قوم قلم خواندش جزیره ایرلند طولش یکصد و چهل و دو و نیم کروه و عرضش
یکصد کروه دریا بگشت این جزیره شهر دوبلن است و در این جزیره خاص و در شهر دوبلن
حاکم ایشان مقیم مانده ام و در این ملک نایب پادشاه انگریزی ماند و دیگر در دریای شمالی
در ملک بعضی جزایر هستند که در آن حکومت پادشاه دنمرک است و دیگر ما بین مشرق و
شمال ملک فرنگ جزیره ها اند آنها نیز در قبضه پادشاه دنمرک هستند و متصل آن الند
و الند و روجن و دیگر جزایر در حکومت پادشاه سویدن اند و در میان سمندر بطرف
جنوب که ملک فرنگ را از افریقه جدا میکند جزیره مایرکه و منارکه در تصرف پادشاه
اسپین اند و دیگر [illegible] در تصرف انگریز است ساردینیا جزیره کارسیکه در حکومت
فرانسیس است و دیگر جزیره ساردینیا که آنجا پادشاه علیحده است و آنرا پادشاه ساردینیا
نامند و دیگر جزیره سیسیلی و البا در تصرف پادشاه نابلس است و دیگر جزیره های آیونیه
دیگر قورفو و سفالونیا و زنت و لوکادیه مجموع هفت جزیره در تصرف مردمان ونیس اند
و دیگر جزیره های کندیه و رودوس و قبرس و تنادوس و مثلین و سیو و ساموس و تمیس و پارس
و سرمکلو و سپیرس که آنجا درخت سرو بسیار پیدا میشوند و سیفتریق و غیره همه از ملک
یونان میگویند و این جمله در تصرف سلاطین عثمانیه است اما مردم این جزایر که یونانی
اند مذهب نصرانی دارند و جزیه بسلاطین عثمانیه میدهند [illegible] مملکت افریقه است

که انزا امریقه نیز مانند بر عاقلان پوشیده نیست که حکما و دانایان سلف در کتب های
خود نوشته آند که احتمال دارد چنانکه بطرف مشرق و شمال زمین است همچنین بطرف
مغرب و جنوب نیز زمین وسیع و مکان خواهد بود و بعضی دانایان در این باب بسیار دور و
دراز نوشته آند اما از گفتن و نوشتن ایشان حل این معما نشده پس از مرور دهور اهل فرنگ
جرات کرده توکل بر عافظ حقیقی نموده آن زمین را که نیز ازین مردمان هند و روم و
شام و ملک تمام هفت اقلیم از آن نا واقف بودند پیدا کردند و گوی معرفت و تحقیق
بچوگان جرات از عالمیان ربودند چنانچه مفصل مرقوم قلم مشکبار گردد اما بودن این دنیا
نو از مضمون آیات کلام مجید ثابت و محقق است چنانچه در سوره رحمان رب المشرقین
و رب المغربین از آن خبر دار مشکر داند اگر دنیای نو نبودی پروردگار عالم لفظ
مشرقین و مغربین نازل نکردی همه پس ازین قریب سه صد و پنجاه سال فرنگیان
از راه آمد و شد هندوستان براه دریای عمان که اکنون مسلوک است واقف
نبودند آن سوداگران فرنگ از راه خشکی مابین اسکندریه و مصر تا سویز که ساحل
دریای احمر است و دیگر شهر و محالات مصر که دست بهم رسیده زر و تحایف فرنگ
همراه آورده به تجاران عرب که تجارت هندوستان بدست ایشان بود خرید و
فروخت میکردند چنانچه در هر یک سال مال معهوده اجناس سوداگران فرنگ

وبکار بردن عرب جهازرا و در دن کشتیها که طرفین را مطلوب میشود فیما بین خود قول و قرار
مینمودند و از طرف فرنگیان سکنه آن دو شهر یکی ونیس و دیگر جنوه که دلالان در
فرنگ گذشت تمامی کار و بار تجارت را بدست عمل نیس خود داشتند و دیگر از فرنگیان
را دخل در امر تجارت خصوص به هندوستان نمیدادند چه اموال متکثره که مال و اشیای
هندوستان که می آوردند به هر قیمتی که می خواستند فروخت میکردند و منفعت بسیار چندان
ملاک رسانیده از آن میکردند چنانچه در آن وقت اکثر اجناس تمام به وزن زر فروخت می شد
و سالهای دراز بهمین منوال گذشت از این جهت ایشان بسیار متمول و مالدار شدند
و فرنگیان دیگر بر ترقی احوال ایشان حسد میبردند و حسرت میخوردند تا وقتیکه حسب الاتفاق
در سنه یکهزار و چهارصد و هشتاد و سه عیسوی کلانس نام کافرتازی ساکن جنیوه که
عالم و فاضل بود و در علم نجوم و هیئت و هندسه و احوال دریا وقوفی تمام کسب کرده
دانست که اول خواص سنگ مقناطیس در دریا نمیدانند و قطب نما نساخته و در دریا
جهاز شبانه روز در ابر و باران و تاریکی که پیش از این تا آنجهت امر واقف نبودند
روان کرد و چندی عالم خود را مخفی داشت چون ظاهر است که بر ما حاصل گشت که از
طرف مغرب بسواری جهاز جنوب شد و به هندوستان میتوان رفت و قول صحیح است
که قطب نما اختراع شخصی دیگر است و انکه اول ساخته زمانه او و بکلیس قریب تر بود و جمله

کلمبس مصنوعات خود را با دلایل قوی برای اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشت و بنظر سردارا[ن]
اسپانیول گذرانید و درخواست چند جهاز و مدد خرج برای رفتن خود به هندوستان نمود
سرداران نافهمیده که گاهی اینچنین سخن نشنیده بودند. متنفر شدند و از خیال باطل
و دیوانگی انگاشتند و بچشم حقارت و تمسخر بر کلمبس نگریستند. پس کلمبس ... آورا
رد کردند کلمبس بر نادانی قوم خود گریست و گفت که شما دولتی عظیم از دست دادید
و من با یاس از شما جدا میشوم تا بادشاه دیگر را بدست آرم تا این دولت نصیب او
گردد. پس با میر دو پسر [illegible] بادشاه فرانسیس رفت و ما فی الضمیر عرضه داشت و برادر [illegible]
[illegible] را که [illegible] رفت او [illegible] بود [illegible] آن [illegible] را قبول کرد. پس از آن با
دربار انگلستان رفت ولی هیچ مقصود باز گشت کلمبس [illegible] داشت خرج آمد
و رفت و [illegible] سلطنت [illegible] کرد [illegible] دشاه اسپانیول
رفت و هشت سال او را خدمت کرد [illegible] و هم [illegible]
[illegible] و احوال [illegible] و در [illegible] خود طلب [illegible] و دولت [illegible]
و از شوهر خویش اجازت گرفته [illegible] از جواهر خود فروخته سه جهاز [illegible]
[illegible] کلمبس [illegible] فرمود [illegible] در سال [illegible] جهاز رسید [illegible]
بسوی [illegible] جهاز سوار شده [illegible] بمقصود [illegible] در چند روز [illegible]

که گاهی کناره و زمین را از نظر خود نگذاشته بودند و جهاز را از کناره دریا دور بیرون
نمی توانستند چه تا آن وقت سیر و سفر دریا همین طور بود و بالجمله که جهاز خود را در میان سینه
که در سینه آب دریای بیکران همان ندیدند و ساحل زمین از نظر ایشان ناپدید گشت و چون
ایشان خبر نداشتند که در این بحر الی پایان کجا و کدام سمت میروند و دیگر آنکه بادهای تند
از موسم امواج که جهاز را همیشه مضطرب میداشت ... گشته و دست از جان شسته بودند و از کلمبس
بکینه و حایل شده و گفتند که ما مردم را با ملک ما برسان و الا ترا در دریا خواهیم انداخت
کلمبس با ایشان گفت که از مرگ خود نمی ترسم و اگر چنین کنند در میان شما کیست که شما
را به وطن رساند به که چند روز دیگر صبر کنید و اگر جهاز بر ساحل نرسد آن وقت مصلحت
شماست مردم با خود اندیشیدند که اگر این را هلاک کنیم گویا در هلاک خود میکوشیم
پس ناچار و ناچار روانه پیشتر شدند و بعد از سی و سه روز زمین بنظر ایشان در آمد و آن یکی
از جزیره های بهاما بود کلمبس از کشتی فرود آمد و تماشای آن سر زمین نمود و حیران
شده با خود گفت که این آن هندوستان نیست که در پی جستن آن این همه محنت ها کشیده ام
و ساکنان آن جزیره همه سیاه فام و عریان بودند از اکل و شرب هرچه که داشتند
متواضع پیش آمدند کلمبس نیز چیزی از تحایف فرنگ با ایشان داد و چندی در آنجا
استقامت کرده و باز لنگر جهاز برداشت و از مغرب جزیره کوبا رفت و جزایر کلان که ها

رنز استنیا نیولی می نامند رسید و در انجا همه اسباب ضروری از ماکول و مشروب
و ملبوس ترتیب داد و ساکنان آن جزیره را بسیار خلیق و خوش خوی و شیرین گفتار
بودند و با حضر متواضع شدند و تحایف انجا چون مروارید و زر و یاقوت سرخ بود
گذرانیدند کلمس بسیار راضی و خوشنود گشت و دانست که عنقریب مرتبت مقصود
بغایت بر وفاشتی شد و بسنا مسیر خواهد شد. چند کسان خود را در آن جزیره
گذاشته خود بمملکت اسپین مراجعت کرد و سه کس از ساکنان انجا را همراه خود گرفت و
از زر و مروارید و سلاح اندازه و دیگر کارها جات و زیورات و مصنوعات و دیگر که در آن
جزیره پیدا میشود اندک اندک از آن با خود گرفت و در اسپین رسید و بخدمت بادشاه
پیوست و آنچه آورده بود بنظر بادشاه در آورد و در اکرام یافت و بعد از دو ماه
سیزده جهاز دیگر آراسته با پانصد مردم که در آن میان بعضی از صاحبان عالی مرتبت و متمول
بودند از بادشاه رخصت شده بار دیگر جهاز نشست و در چند روز بجزیره هسپانیوله
رسید و سه صد کس را در انجا گذاشت و آن ملک را بی حساب و جدال بتصرف بادشاه
اسپین در آورد و هر چند قلعه برای استقامت و حفاظت مردم با مهارت فرمود و
از انجا بطرف جنوب شده بجزیره کوبه که فاصلی است رسید و آن جزیره را آباد و با
و معدن زر در انجا فراوان دید و ساکنه انجا بی حساب محکوم و مطیع او شدند

و آن جزیره را باسم ادبلکم یعنی اینجا حکم موسوم ساخت و چند کسان خود را در آنجا
گذاشته باز به اسپانیول رفت و در خلال این احوال بعضی از دشمنان که از دنبالش
حسرت می خوردند در حضور پادشاه او را کوچک رائی و خیال ریاست متهم ساخت پادشاه
چند کس را برای دریافت حال پیش او فرستاد کلمبس نیز ازین معنی خبردار گشته
مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخت و دستور قرب الحضرت گشت و حسب الحکم پادشاه
باز به اسپانیول رفت و در سال دیگر باز بر جهاز سوار شده با هفده کشتیان رو بسمت غرب
رفت و بر ساحل رسید که نزد جزیره ... می گفتند که از خط استوا بر امریقه جنوبی است
بعد از آن قدری دیگر بطرف مغرب رفته در جزیره دیگر رسید و باز بسمت مغرب روان
شد تا آخر کنار ملک امریقه رسید و از جهاز فرود آمد آن جزیره را نیز از لب آب آباد دانست
و مردمان آنجا سفید پوست و مایل بسرخی خوش صورت بودند و کلاه ها از پرهای رنگین
بر سر داشتند و لباس نیز از پرها در بر کشیده ستر عورت نموده بودند و حلقه زر با مروارید
در بینی و گوش پوشیده ... و زنان آنجا حلقه زر با مروارید در بینی و گوش و بینی کشیده بودند
و تواضع و تعظیم تمام با کلمبس پیش آمدند کلمبس نیز تحائف فرنگ بایشان تواضع نمود و
فیما بین رابطه دوستی استحکام یافت کلمبس بعد چندی باسپانیول مراجعت کرد
همدرین اثنا از دیگر پادشاهان احوال کلمبس شنیده سرداران خود را معه جهازات

تلاش جزایر و زمین نو فرستادند و مان پرتکال مملکت برازیل که یکی از ملکهای امریقه
است دریافت و اکثر آن امریقه شمالی پیدا کردند امریکین نام مخصوص و اکثر شهر
فلوریس و دیگر دیار بسیار از قطعات امریقه جنوبی پیدا کردند و آن مملکت عام امریکین نام مرکب
موسوم گشت از عجایب روزگار آنکه کلنبس در تلاش ملک هندی نو رنج و تعب کشید و هیچ
یک از ملکها بر نام او مشهور نگشت مگر آن همه محن و خرابی دیده جای لقب او گردید چه
مخالفان او که حضرت پادشاه و بهوس ریاست و منشی آن مهم حشمت بود در آن باب غلو کردند
پادشاه او را مقید نزد آن فرستاد و کلنبس در سنه [illegible] پانصد و شش عیسوی در
حبس او بود و او مدبر صاحب خوش خلقی و شیرین زبانی آن نامی ملکها را بجنگ
و جدال در تصرف پادشاه اسپین درآورده بود و بعد از و ناظمان دهگان بیست
تعدی و ظلم و طمع زر بر سکنه اسپانیوله دراز کردند در آن سال قریب شش لک کس
را بکشتند و مردمان آنجا را از جنگلها و غارها چانوران درنده شکار کنانیدند تا آنکه
از ساکنان اسپانیوله احدی در آنجا نماند بعد از بیست و یک سال از کلمبس و دو سال
از طرف پادشاه اسپین عاملی مسمی کرتز ماند و کارزار با شش صد پیاده و [illegible] سوار
و چند ضرب توپ جنگ زده و آن سمت با این فوج قلیل نامزد شد [illegible]
مالک ملک مکسیکو دیده کافر تازی که پادشاهت بسیار کلان و آباد و آن مملکت مکسیکو

هست که امرتو نیز بشش خوانند و پایه تخت ملک مسکو شهری بغایت وسیع و بزرگ و در

وسط شهر بنائیست مستحکم که در چهار طرف آن دیوارهای سنگین و رفیع و وسیع و دکانهای

در کمال آراستگی و در چهار سوی شهر بازار به کمال خوش‌صورتی تعمیر یافته تمام شهر از زر و نقره

و جواهر لالی آباد معمور و فضای هر کس در هر وقت باشد نزد و موجود و الی حصول همه چیز در بایست

از نفایس نوادر روزگار که شایان پادشاهان باشد در آنجا مهیا و موجود بود و

ساکنان آنجا بکثرت و انبوه و تمام در رفاهیت و فراغبالی به راحت و عیش و کامرانی

شب را بروز و روز را به شب آورده اند بهشتی است که آزاری نباشد و

کسی را با کسی کاری نباشد و در اطراف شهر عمارت دلنشین و قلعه‌های متانت و

آراستگی تعمیر یافته چون ستونهای آن از سنگ رخام و گنبدهای و مناره‌های آن کاخ

و سرای مرصع کاری طلائی نقشهای رنگارنگ و دلربا و بترتیب و زیب و زینت یافته

و پادشاه آن ملک که ناموس مولی زمره بوده و او پادشاهی بکمال حشمت و شوکت که صد هزار

پیاده و ثروت با سواری و عیاری است و قیام کرده اند هنگام سواری بر تخت

مرصع کاری سوار میشد امیران عالیجاه سر رشته عرض خود نامی کشیده و هم خود

مسند نشستند و او بعدالت و سخاوت و بعدالت و انصاف اتصاف داشت و در شجاعت گوی

سبقت از پادشاهان عصر خویش ربوده اکثر ملکهای اطراف را از دور و نزدیک تسخیر

بوده تحقیق شد که قبل از سلطنت این پادشاه ماسورکی در رفاه میکنند نمی‌باشند و اسلحه داشتند

این ملک نیزه و کمان و پیکان تیر از سنگ چاق و یا از استخوان ماهی یعنی خار ماهی

میکردند چه یکی نیزه خورد که رحمی باشد از نی و چوب که سرش را تاب میکردند

و هنگام رزم [illegible] می‌انداختند و مثل شمشیر و نیزه و اسلحه آهنی نمیدانستند

و از باروت و غلوله و توپ و تفنگ مطلق خبر نداشتند و اسب این ملک پیدا

نبود لهذا اسلحه ایشان نظر القوم نماید و ورزیده فرماید و کار تیر با توپ و تفنگ که به

خریدند توپ و تفنگ و غیره در زمان [illegible] که یک فرنگی [illegible] در مواضع

عساکر [illegible] اول چند از [illegible] انجا مواضع [illegible] دریا

از ماکوان و مشرق [illegible] عاجز [illegible] فرنگی [illegible]

کرد و چندی انجا سکونت ورزیدند و با [illegible] اختلاط پیدا کرد تا انکه با طبایع و زبان

انسان آشنا گشت از احوال ملک و ملک برسید [illegible] تجربه کار رسید

ملک [illegible] و شهرها از آبادی و وسعت و لطافت و کثرت [illegible] و اسباب

بیان کردند فرمانده کار [illegible] این حال خواهش [illegible] پیدا کرد

از هزار [illegible] مردمان انجا از آمدن آدمان سفیدپوست [illegible] پوشیدگان را

از قسم جانوران مهیب قیاس میکردند و نیز از اخلاق و اطوار فرنگیان که در باره خود

مشاهده میکردند به پادشاه خود گفته فرستادند و انچه از کتب ما مستنبط میشود بسبب ایشان
از سلف ما شنیده می ایم که این مملکت بر کسانیکه پسران افتاب خواهند بود مسخر
خواهد شد همانا که این مردم پسران افتاب اند که باین شکل و صورت و اخلاق پیدا شده
متصف اند و چون مردمان ان ملک کاهی جهاز و صورت این مردمان ندیده بودند بغایت
خویش می گفتند که جهاز جانوریست زنده که در دریا بسر میبرد و این گروه یعنی مردم از
شکم این جانور باین صورت بیرون آمده اند و هنگام سر دادن توپ که بوقت صبح
و شام موافق ضابطه بر جهاز سر میدادند در دل خود میگفتند که این جانور یعنی جهاز عجیب
جانوریست که در هر چهار پاس آتش و شعله از شکم خود بیرون میدهد و سوای ازین
چون اسپ ندیده بودند هرگاه مردمان را سوار بر اسپ میدیدندی حیران شده گفتندی
که این عجب آدمی است که مثل دیو چهار پا و دیگر اعضا میدارد چه این جماعت است و سوای
رایکی میداشتند و هم چنین از دیگر حرکات فرنگیان متعجب میشدند همگی کیفیت را بعوض
پادشاه خویش میرسانیدند القصه فرماندو کارتیز چندی در توابع مکسکو مانده اخر
بحضور پادشاه که موتی زومه نام داشت حاضر شده ملازمت کرد و باو دوستی بنیاد
در ریخت القصه هوس تسخیر مملکت در دل او انجا جای گرفت تا که بتقریب دعوت
پادشاه را به تفاصیه کردند ان وقت ساکنان ملک از دغا و مکر دشمن گردیدن پادشاه

خیر نافیه که جنگ پیش آمد و رعایای پادشاه سعی بسیار کردند اما در دست ایشان
مطبوعان حربه بجز تیر و سنگ چیزی دیگر نبود و لیس جنگ کردند و جان دادند و از علو
قرب صد هزار رعایا در پی بیدند و از تفنگ سپاهیان نیز بسیار کشته و خسته شدند اتفاقاً
در همان کره در پیش پادشاه انقدر که بر مقام زندان خانه مقام شده است و صحن تمام آباد
تماشا میکرد ناگاه سنگی بر سر او رسید در صدمه آن وفات یافت بعد از آن سپهدار
یوم بسیاری از آن قوم بقتل رسیدند و بقیه السیف منهزم گشتند فرمانده کارتیز بعد
فتح و فیروزی خویش دو فرزندان موتی زوما را از سلطنت بی دخل کرده تمام مملکت
مکسکو را تصرف خویش در آورده و بیانه اینکه آنها مبادا ساکنان ملک فتنه برپا سازند
بسیاری را از مرد و زن در کجه که دست آمدند همه بقتل کشیدند و بسیاری از بیم آن فرار
شدند که بجایی دور دراز و جنگل و بیشه ها پناه جستند چنانچه تا حال بعضی از اولاد
ایشان در آن کوه و صحرا می باشند و مکان مسکه فرمانده کارتیز و دیگر سرداران سپاهی
ساکنان اصلی را نیست و نابود نمودند هزارها زن و مرد و فرزندان در عالم های بیشه
مرد اهل حرفه را از اسپین طلبیده آباد نمودند و شهرها آبادی ها بجور خود ساختند
در همه جا مقیم گشتند و بمرور ایام در همه جا و مکان ملک مکسکو آباد شدند ملکات دیگر
که نام آن پیرو است آنرا نیز گرفتند بعد از آن مردمان اسپین بنام امریقه جنوبی نامیدند

دایره جنوبی عبارت است از ملک وسیع مندرج در زیر و اقطار آن مکسکو نو و قرنا دیگر

جنبی و صیانه و شهر ایزن گربا و اسپانیولیه و اپلوند نوو دیگر جزیره های [illegible] کاتبا و هوان فرنان

دزیره آنها پوشیده ماند که مکسکو در طول یکهزار کروه و عرض سه صد کروه ملکی است خوش

خوش آب و هوا و زمینش قابل زراعت و ملک لایق تجارت و تخم های فرنگ و هند در آنجا

نحو لی می نگارند و آناناس و انار و ترنج و لیمون و میوه های طرح دیگر فرنگی و سیب زمینی و جبل خوب

پیدا میشود و نیشکر در آنجا بسیار کلان و پیش در روان لبس نرم و شیرینی می باشد

و معدن های زر و نقره در آنجا بسیار است چنانچه هرسال زر و نقره بیشمار از آنجا به سرکار

پادشاه اسپین میرسد و از آن دیار و نباتات نباتی و معدنی چون برگ و گل و ثمر و مانند آن

جمع و سنگ های صنوبر و زمرد و یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و نقره پیدا میشود که تمام فرنگیان از آن

مستغنی هستند القصه ملک مکسکو در بعضی فواید از دیگر ملک های دنیا برتری میدارد و

ساکنان آنجا که اکنون عبارت از مردم اسپانی است همینه در [illegible]

و دیگر ملک [illegible] ها در طول یکصد کروه و عرض سه صد و پنجاه کروه و نهایت خوش

آب و هوا و مزروع و دیگر [illegible] طولش نه صد کروه و عرض دو صد و پنجاه کروه و

ملک معدن نقره بسیار است و نیشکر هرجنس بخوبی تمام میشود و اندرین ملک اسپانیا [illegible]

و [illegible] سکی نام و از [illegible] دیگر ما لاکلام اند ملک [illegible] در طول [illegible] صد کروه و عرض سه صد و پنجاه

گروه آب و هوا و پیدایش اندر اکثر ممالک بیرون هست دارد و اما در ان لسبیات
باب ... در طول هفتصد و پنجاه کروه و در عرض پانصد کروه آباد است که قدر معموره
در طول و عرض عمارت از آبادی آن است و در باقی جاها مردم آنجا نرفته اند و سکونت
نمیدارند و آب و هوای آن ملک بسیار موافق زراعت است و تنباکو بسیار خوب در آنجا پیدا میشود
چنانچه هر سال بسیار از آنجا جهت فروخت اطراف ملک هند میرسد و تنباکو پیدایش خاص از دنیا
نو است و در سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی در عهد حکومت ملکه الیزابت
انگریزان را در هندوستان نیاوردند و تنباکو لفظ زبان ملک امریقه است چنانچه
مصنف خلاصة الحوائج نوشته است و در لغت مینویسد که اندر آمدن تنباکو از جزایر
فرنگ است که از حکما و اطبا در برخی دوا به کار می برند و برای دفع مرض ...
دود آن تجویز میکردند و بعضی مردم صحیح المزاج هم دوست میداشتند لیکن چندان
رواج نداشت و از فرنگ اکثری آوردند اطراف ممالک هند گشت و زمان از
زراعت آن بهره یاب گشتند و حاصلات آن را جناب دیگر لغوق حسب خصوص
در عهد ابو المظفر نورالدین جهانگیر پادشاه رواج بسیار یافت و به کشیدن دود
آن همه کس از زن و مرد گشت و امرا و وزرا و شرفا و حکما و علما و زهاد و فضلا و
شعرا و ... و فقرا و غربا و رعیت آن مینوشند و خورد و بزرگ و وضیع

و تشریف تنباکو این آن گشته بر جمیع اموراتی و مناهی ماکولات و مشروبات مقدم داشته‌اند
و این امر در میان عشرتیان کرده اختصاص بدان گشته و تأثیرات آن عمل بمرتبه رسیده
که طالبش اکل و شرب را به تواند کرد اما از او احتراز نتواند نمود بی سابقه تکلف مصاحبی
است در سفر و حضر همدم و همراز در رحلت و اقامت هم نفس و دمساز و انجمن آرای خلوت گزینان
محرم و دوست گزینان همراهی محفل نشینان نکهت مدار مغشوشیت و نفرت از دو دلبسان
حلقهٔ زلف مشکین مویان کمند عشق بر گردن جان جهانیان انداخته و از آتش محبت
شمع صفا در نهانخانه دل عاشقان روشن ساخته عاشقیت روشن دل بوالهوس
با پری رویان بوسه بازی نموده و از لب های دلبران ماه جبین چاشنی گرفته‌اند
است هزار دستان از نغمه سرائی و نغمهٔ مشتاقان و از نواسنجی نای ساز طالبان
نوای روحانی است تاج زرین کشور گشائی است تخت نشین اقلیم عالم گیری بر طرح
دلها بر افراخته و از آواز غافل کوس جهانبانی بر اقلیم جان نشاط طالبانش را بر نفسی
که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت
موجود است ازین جهانی که ما گذشتند ؛ اول شان الم و آخر هو گشته‌اند ؛ استغفرالله
چه میگویم ؛ چه می نویسم تنباکو کیفی است بهتر از جمیع کیفیات و شغلی است نفع و فایده
ولی پسندیده طبع بوالهوسان باده خوار است و مقبول مزاج مصطبه نشینان میکده

ادوم

مردود این دولت فرخنده بنیان است و نزد قوم خردمندان دود دادن آتش فعلی است
عبث یعنی سوختن و آتش خوردن و دود دادن میدان عملی است هیچ است یعنی
دود را غذا کردن و چیزی بیفایده دادن کو فن چندین حضرت ... لیدا و
چو پیدا شکر و یعنی نورانی روی را خیره و نورانی چهره را تیره می‌سازد و دود
کشیدن و منی را ازین سبب از طعم و مسرفی ... و پیدا می‌شود و موجب قوه و ذوق و
ضیق النفس و منافذ دمیدن کنده و به تو بیکر ... تا کو نوشته سینه سیاه
اگر ... وندار بی کواه است ؛ بالجمله چون ... از کار دیده و ... صغیر و
کبیر مایل آن شدند حضرت خاقان زمان با استماع این فعل عبث یعنی کشیدن دود
تنباکو حکم فرمودند و فرمان به ناظمان ممالک و حکام ولایات مملکت در امتناع این فعل نهی
تصدیر پیوست و جمعی بر سبیل احتیاط و پاس حکم والا و عبرت ... اکثر
کرها و وجود صدور حکم جرأت به کشیدن آن ننمودند و ... فرمودند
تا بعضی را لب بر بستند اما از بسکه عالمی طالب این دود ... دیده‌اند و وجود
امتناع و ... عبرت پذیر نشدند و ... روز بروز این رغبت
افراط پذیرفت ... هم سود کفن و عظ ... مردود ... در تنباک
... را که ... و ... از ... و بعضی را ... که ...

نیم دور را خراج نو صاف میکم است جزیرهٔ کوبا و کوبه تیرش گویند طولش سه صد و
پنجاه کروه و عرضش سی و پنج کروه توفو آبادی معروفست فلفل سیاه و فلفل دراز
و زنجبیل و تنباکو در آنجا بسیار خوب و فراوان پیدا میشود و دیگر هرچه لایق معیشت و زندگانی
انسان است در آن جزیره حاصل است جزیرهٔ ... طول درازی آن دو صد و بیست
و پنج کروه و پهنای هفتاد و پنج کروه در آن جزیره شهرها بغایت آباد و با رونق تمام
اند و آب و هوای آنجا بغایت سازگار نیشکر و پنبه و وسمه که از آنجا میشود تنباکو و
اقسام خورش از نباتات و بقول و حبوب در آنجا بخوبی تمام پیدا میشود جزیرهٔ ...
طول آن پنجاه کروه و عرض آن بیست کروه هرچند که خورد است اما در آبادی بر دیگر جزایر
رجحان میدارد جزیرهٔ ... در طول چهل و پنج کروه و عرض سی کروه لیکن جزیره
هم در آبادی از دیگر جزیره‌ها کم نیست جزیرهٔ ... طولش بیست کروه و عرضش
ده کروه اگرچه خورد است لیکن همه آباد است و ساکنان از دریای شور صدف
مروارید بسیار می‌آرند و می‌فروشند جزیرهٔ ... جزیره‌ای بسیار کلان است
اگرچه لایق زراعت است اما مردم اسپین آنرا چندان آباد نکرده‌اند لیکن از همه
وجوه قابل کشت کاری و آبادی هستند معلوم باد که چون دیگر فرنگیان دریافت کردند
که مردم اسپین ملک‌های وسیع در امریقه پیدا کردند و عالم بران گشتند و از زر و نقره

وجواهر معدن الماس بدست آورده و دیگر فواید بسیار از آن ملک و بار بار تجارت
رسیده هوای بسیار فرقه در سر هر قوم فرنگ قرار یافت فرنگیان پرتگیز و انگریز و فرانسیس
و هلندیز که ولندیز تیرس گویند و چهار جهاز به تلاش ملک و جزایر امریقه رفتند
فرنگیان پرتگیز [illegible] پیدا کردند و مشهور گشتند و ملک برازیل در طول تخمینا دو
صد و پنجاه کروه و در عرض سه صد و پنجاه کروه و سرحدات طرف شمال و مشرق منتهی
و سمت مغرب متصل به طرف جنوب دریا و ملک مذکور بسیار آباد است و مردمان پرتگیز
با ساکنان اصلی آنجا موافقت کلی کرده اوقات خود بسر میکنند [illegible] با همدیگر نسبت خویش
و [illegible] نموده نکاح و شادی میکنند اما ریاست و سلطنت آنجا بدست پرتگیز است
و معدن الماس [illegible] دست [illegible] پرتگیز را که پرتگال تیرس گویند هر سال از آن
مانده [illegible] میرسد اول پرتگیز در سنه هزار و پانصد و چهل و نه عیسوی از فرنگ در آن
ملک رسیدند و با دشاه آنجا رزم ها کردند آخر [illegible] باج و خراج
با دشاه پرتگال میدادند پرتگیز [illegible] کرد از آن زمان تا حال که قریب دو صد
و شصت سال میشود فیما بین مصالح قدیم است و مردم [illegible] آن ملک و [illegible]
با عیش و عشرت بسر میبرند [illegible] در سنه هزار و پانصد و هفتاد و سه عیسوی
با فوجی شایسته و چند جهاز [illegible] سمت امریقه روان شده به ملکی رسیدند که

از جنگلو و غیره بسیار مایل بشمال واقع است لهذا آنرا امریقه شمالی می نامند و امریقه
شمالی با امریقه جنوبی پیوستگی دارد و بتوسط یک باریکه یعنی پاره زمین که در طول زیاده
و در عرض اندک باشد مثل پل در میان آن دو امریقه که شمالی و جنوبی باشد واسط و برزخ
است که از امریقه جنوبی با امریقه شمالی براه خشکی می توان رفت و این مذکور را استمس
واریان می نامند طایفه انگریزان از صلح و جنگ اکثر از دیار امریقه شمالی را تصرف
خود آورده اند و شهرها و آبادی ها بطور خویش ساخته مسکن و ماوا گزیده اند و انگریزان
انگریزان آن امریقه شمالی دو قسم است در برابری با انگریزان فرنگ نیز منند و از پادشاه
یاغی و سرکش شده اند و سست لعایت در منعو می نویسند چون ملک آن امریقه شمالی از انگریزان
انگلندی بمرتبه نهم آباد گردید و روز بروز آبادیش در ترقی است چنانچه تا حال هم
قریب ماه بماه هزار کس انگریز اهل دولت و صاحب ثروت هر سال در آنجا رفته سکونت
دائمی ساکن میشوند و فی بیگه زمین بعضی دو روپیه در آنجا بیع میشود و بعد از آن حاصلات
آن زمین برای دوام سرکار یک خمس بهره مسکر نامه بلحاظ کثرت آبادی حاکم آنجا که
از طرف پادشاه انگریز بود مثل ممالکات انگلند محصول گرفتن مقرر کرد از دادن محصول
سرکار رعایای ملک که ایشان نیز انگریز بودند متفق گشتند و گفتند که ما آن را از دادن
محصول سرکار هیچ گونه عذری نیست اما در عدالت پارلیمنت واقع شهر لندن

نمایند

عربانان تیز مثل میزان ملک اسکاتلند و جزیره ایلند خواهند ماند حاکم این درخواست
را که محض خلاف قانون بود با منظور نمود و رعایای در ملک در دل خود تصور نمود
که در آخر نتیجه این درخواست نایب خواهد شد لهذا برای مزید احتیاط تا که ماده شر
شورش بر داشته با افواج موجوده آنجا جنگ کردند و حاکم انگریزان را از ملک
خود بر آوردند مدبران نایب این خبر وحشت اثر از زبان کارها دشاه انگلند فوج کثیر برای تنبیه
و مذنب مفسدان ملک مذکور مامور کردید چون هر دو طرف انگریزان بودند کار سپاه
و هیچ یکی بر دیگری غالب نشد عرض تا عرصه پنجاه سال برای متوال جنگ در دریا در
جنگی مشکل مربعد آن دو فال کرم ماند آخر انگریزان خود فهمیدند که باهم جنگیدن در حق
طرفین خوب نیست زیرا که سوای از نقصان جنگ هیچ کار دیار تجارت نرسد و
دست آخر باهم صلح کردند و ملک مرقه شمالی امریکه را همان ملک گذاشتند
او منان با هم متفق گشته مند و دست ملک خود منتقل شود که یک کس ذی ثروت را
برضامندی رعایا برای چهار سال حاکم بسازند تا عرصه مذکور جمیع نایب و بد
امورات مالی و ملکی ذمه او می ماند و آن حاکم را پرزیدنت میگویند در هر و سال
معهود از امور موقوف نمود نایب و را پرزیدنت و یک کس دیگر را برضامندی رعایا
نایب آن میکنند و اگر بر تقدیر درگذشتن پرزیدنت از آن خواهش این عهده جلیله نماید

ان زمان بنام هر کسی که رضا دهد فرمانفرما خواهد شد نایب خواهد بود و در نیمروز
مشغول مثل دیگر رعایای ملک می‌مانند اما پرنسهای مذکور کمال تجبر دارند و همه ساله انبه از ملک
می‌باید و حال انقدر آبادی و ترقی در ملک مذکور بوده که در نسبت دیگر صوبه‌ها مفهوم است
دور هر صوبه کتب انگریزیست اما این انگریزیست که در گفتن میشود و مثل پادشاه در جمیع امور
حاکم است و مخصوص جمیع سلاطین و یک ایلچی از طرف کمپنی انگریزیست میمانند و دیگران هیچ
گونه مانع نیست دیگر صوبه از ملک که انرا کانده گویند تمام در تصرف پادشاه
انگریز است همیشه در صد بهر قضایه می‌مانند جمله ان ملکهای در فرقه شمالی یکی ملک
... طولش چهار صد کروه و عرضش صد کروه هوایش بسیار خوب و اقسام فواکه در آن
گرم سیر و سرد سیر حاصل میشود و در انجا بافراط ... و حبوبات غله وغیره
حبش ... گشت و کار میکنند و مصالح بسیار ... در ان ملک است و هر چه برای معیشت
و ارام انسان ضروریست بکثرت موجود و سابق زمین انملک را انگریزان از فرانسیسان بود
انگریزان از ... گرفته‌اند و دیگر ملک ... طولش صد و پنجاه
و پنج کروه و عرضش ... بیست و پنج کروه هوایش در خوبی و لطافت از ملک کمتر
است اما چندان آباد نیست و در انجا یک قسم نبات مثل پنبه می‌باشد از ان پارچه
بسیار خوب و باریک می‌بافند و تجارت مردمان ان ملک از همین پارچه بسیار می‌کنند

ملک [illegible] در طول دو صد و هفتاد و پنج کروه و در عرض یکصد کروه هوائی نهایت
خوب و آبادی بسیار دارد و آب و هوا [illegible] از حد بیش در آنجا بسیاری و ارزانی بدست
می آید ملک [illegible] طولش یکصد و پنجاه کروه و عرضش هفتاد و پنج کروه آب و هوای آنجا
موافق مزاج است و بسیاری شهرها دارد و همه اسباب ضروری از هر اقسام در دکان
و مکانها پیدا می‌شود و فراوان است ملک [illegible] ملکی در طول یکصد و پنجاه کروه
و در عرض یکصد و بیست کروه و ملک مذکور نسبت به ملکهای دیگر آبادی زیاده دارد و
و اسباب طرب و نشاط در آنجا بیشتر معمول می‌شود [illegible] طولش یکصد
و [illegible] کروه است هوائی خوب و آبادی هم کمال دارد و ملک مذکور قابل دیدنی است
ملک [illegible] در طول سه صد و بیست و پنج کروه و در عرض یکصد و بیست کروه این ملک
هم آبادی خوش و سواد دلپذیر است [illegible] مسافران بهار کرده برای سیر این
ملک میروند ملک [illegible] در طول سه صد و پنجاه کروه و در عرض یکصد و سی و پنج کروه است
و هوائی میانه دارد و آبادی هم بسیار چنانچه هر سیاحی [illegible] ملک اعتبار دارد و ملک [illegible]
صد ازین سه صد و پنجاه و دو صد و بیست کروه است هر چند که این ملک قابل سیر است
است اما چندان آباد نشده [illegible] که سوای این ملک تا جزایر [illegible] متصل ملک
[illegible] و در طرف انگریزان هستند [illegible] طولش هفتاد کروه و عرضش [illegible] کروه

نیشکر در اینجا بوفور بعمل می‌آید و ساکنان اینجا از تجارت شکر و هم مردمان فرنگ

بسیار صاحب ثروت می‌باشند اهل فرنگ این جزیره را اندمغربی میگویند جزیره

در طول است یکصد و ... و در عرض چهار ... دارد در آن نیشکر و زنجبیل و پنبه

بسیار بعمل میشود مردمان آن جزیره از آن چیزها تجارت بسیار میکنند و دیگر سوای این جزیره‌ها

جزایر بسیار و تصرف انگریزان هستند الا ... جزیره‌ها ... جزیره

آباد شده و باقی چند از آن آبادی نرسیده ... دانست که ... در آن

از این ملک‌ها و جزیره‌ها در ممالک امریکه مشهور هستند اما از مدتی اکثر از تصرفات ایشان

بدست انگریزان آمده و اکنون چند جزیره خورد در تصرف ایشان باقی مانده

نماند که ملک‌های امریکه و جزایر آن منقسم به ... قوم شده اکنون بطریق اجمال بعضی اوضاع

ملک‌ها ... در صدد ... آن نظام می‌آورد و مخفی نماند که سرحد امریکه بطرف شمال بحر است

که آن ... ممالک امریکه را از ... جدا میکند و سمت مغرب بحر است که آن

بحر دیار امریکه را از ممالک آسیا جدا میکند گویا بحر ... بین امریکه و آسیا حد فاصل

است جانب جنوب بحر جنوبی است و برای سرحد شمالی سابق چنان می‌نوشتند

که اصلا معلوم نیست مردم فرنگ هر قدر که بطرف شمال رفتند حد آن نیافتند اما

حالا چنان می‌خواهد که امریکه بطرف شمال از ملک روس و یا چین توصل دارد

هر سال درین فکر جهازها بنا بر کشف این حال دراز روانه میشدند لیکن از شدت
سرما که بطرف شمال میشود و طاقت رفتن پیشتر نمی داشتند لاچار شده مراجعت
میکردند و اگر در انجا قیام کردندی جهاز در یخ بسته میشد و براه خشکی نیز مردمان
میرفتند و سنان هم وقتیکه عاقبت بسمت شمال میرفتند از شدت سرما و دشت
سهمناک بی نیل مقصود بر میگشتند لیکن زمان بعد گشت و گذارش بهر طوری که توانست
بسواری جهاز کرده دور دیدند و دریافت کردند که بطرف شمال نیز سمندر است و نوشته
است که مملکت امریقه مملکت وسیع دریاست دوری و نزدیکی از خط استوا موسم
گرما و گرم سیر و سرد و سیر هم بمقدار از جمیع اقسام میشود و مملکت امریقه به نسبت
کثرت دریاهای شیرین و خوشگوار درختان کارآمدنی برای عمارت و شجرهای میوه
کثیر و نباتات خوشمزه و گلهای رنگارنگ خوش منظر و خوشبو و معدنهای
معمور از جواهر و زر و نقره و امثال آن و معادن کوه و غیره بسیار دارد و در ملک
های دنیای کهنه که هفت اقلیم مشهور است امتیاز و برتری میدارد و وقتیکه
مردمان اسپین اول مرتبه به امریقه رسیدند در ملک مکسکو و پیرو آبادی بسیار
یافتند و در هر دو ملک بادشاه علیحده بودند و همه ایشان آفتاب پرست بودند و
بعضی از مردمان شهری و صحرایی قبایل را بشکل عجیب و غریب تراشیده بر تن آن

میکردند و الحال آن صاحب علم و صاحب تواریخ نبودند اما کتابهای تصویر بسیار داشتند
و هر چه میخواستند تصویر تحریر میکردند اگر خواستندی که چیزی تحریر کنند پس
تصویر همه احوال بر تخته می کشیدند و گاهی رنگ پرهای رنگارنگ ریزه ریزه کرده
از گوند می چسبانیدند و اکثر مردمان آن ملک گندم گون مایل سرخی بودند در اخلاق
لغایت متواضع دلهای ایشان از هر چه نیست شرمنده و جرمهای لطیف پرهای خوش
رنگ که با زیور و جواهر باشد مثل کار چوب و زر دوزی می چسبانیدند و غذای ایشان
از گوشت جانوران شکاری از هر جنس و از خواندن و نوشتن مطلق عاری بودند اما
تصویر خود بوجه احسن میکشیدند و غیر از آنچه که صورت و از دعا مردم و شهر مکسکو
دیده و دیدند در دیگر جاهای مرتبه مشاهده نکردند و نیافتند و ساکنان اکثر جاها
و متوطنان اینطرف مکسکو مثل مردمان دشت عرب و تاتار در ریگستانهای قایم نمانده
گاه در انجا و گاه در جای دیگر در دشت و صحرا سیر کنان خانه بر دوش اوقات بسر
می بردند رنگ ایشان از مردمان ملک مکسکو بسیار تیره و سیاه بود و بتها
شکل قبیح و نازیبا که انرا مالک شر می نامند پرستش میکردند و میگفتند که حق تعالی
مالک نیکی است او پرستش نمیخواهد و از پرستش ما مستغنی است اما از مالک شر
خوف بسیار داریم و او را از راه چاپلوسی پرستش میکنیم تا از رسانیدن ضرر ما

و لباس مردمان از پوست جانوران شکاری که گوشت آن میخوردند و پوست آنرا
لباس میکردند و شراب ایشان از آب سیب بود و کشت کاری گندم میکردند و قوت
ایشان از حبوب و فی القصه مردم صحرائی خشک بودند و الا نمی‌بستند چون کتب تواریخ
در میان این قوم نبود لهذا احوال مردمان ملک مرقه از اصل و نسل ایشان صحیح
معلوم نیست را همین قدر معلوم است که مردمان ملک مذکور و شگفت که ابتدا در این زمین
مشرق آمده بودند از شمال و امامان ... قیاس میکنند که این زمین فراخ و متعلق
وسیع که اکنون پیدا شده است و آن در فهم و دانست حکمای سلف و دانایان پیشین
نبود احتمال دارد که از طرف جنوب کره ارض زمین بسیار نمودار بوده که میخوردند
داریم و هر کس که در شکل کره ارضی نظر نماید ... از آن مرمن ... دیگر دلیل بر
بودن زمین سمت جنوب است که اکثر جزایر بود در بحر جنوبی ... میشوند و در آن جزایر
مردمان ... آمده اند و ... که از طرف جنوب غرب آمده بودند و صورت
و شکل این مردم از دیگر مردمان ... متفاوت است ... که به منظر اند و
اطوار ایشان از خورد و رسوم دیگر مردمان این طرف جدا است ...
ایشان بخوبی میکرد و اما علاقان را نظر بر اخلاقت نه بر منظر ... جزیره است که
آنرا ... لند یعنی جزیره نو و ... بسیار ... خواندند ... ایشان را برای آباد

خوبی شعر پسندند که عوام ایران آب سیاه نامند باشندگان آنجا از زن و مرد در طفلی کوکی
خود را پاک تمام جسم را انگار در رشکی کرده و تراشیده رنگ سرخ و نیلگون را مندان
در آن نقش میکنند چنانچه در هندوستان زنان ارزال در کمیته روی و دست و پا را از سوزن
رنگین کرده و سرمه در آن نقش میکنند چون آن جراحت‌ها به شوند داغهایی نامند و آنرا
موجب زینت و آرایش می‌دانند گویا که زیور نیلگون گلکاری بسته‌اند و در هند آنرا گودنه
نامند و در آن جزیره همه مردمان را همین آرایش است و ما قال فرنگیان آبادی بر کنار دریا
کرده‌اند که خوف وحوش و هجوم جانوران درنده و گزنده از درون بیشه رفته آنکه ممالک مخصوص
ویرانی نیست می‌باشد اما جزیره مذکوره طول و عرض مثل مملکت هندوستان است و جزیره دیگر موسومه
به سیام چندان نمی‌نماید بر ضمیر منیر ارباب دانش و تدبیر مخفی نیست که احوال هر جا
که دیده‌ام از دنیای قدیم و جدید است مرا نسبت این نامه نقل العقل مجمل و مفصل چنانکه بود
گذشت اکنون می‌خواهم که قدری از حالات ممالک انگریز که در زمانه سابق رسم و آیین آن
چگونه بود و بالفعل قاعده و قانون چگونه است برای ضیافت طبع طالبان سخن بی آرایش
و درست ساده از الفاظ اغلاق بر صفحه بیان درآورم چرا که مرا مایه شکسته قلم شکسته رقم
عبارت رنگین الفاظ دقیق مشتاق اند و هرکه شیوه نویسندگان شیرین بیان اهل اند
دایران آب سخنان خود را پیرایه الفاظ دقیق و لباس رنگین نتوانند پوشانید اما وعده

مسکن کرده‌اند به بت‌پرستی و درستی سختی دیگر میان نخواهد آورد و اغلب که دانشمندان مدعا هم
سخن برات را زینت خیالی بیت تصور خواهند کرد و انگریزان که در یکلست شدند و ستارگان قلعه
مطلبند لهذا برای وضعیات نمودن اطلاع و تسلی ایشان و دل بعضی دانشمندان که در تحت حالی
خالی از فایده و مطلب مشبت تمنا خواهد بود ... از کتب تواریخ
معتبره عیان و ثبت کرده که در ایام سابق این جزیره را که زینت غنی بود بزرگان مستقیمند
و مذهب بت‌پرستی باشندگان از مردمان ملک دیگر علاوه بود یعنی بت‌پرستی تکرار به دستور
انسان را قربانی می‌نمودند و قول برشان ابتدا این بود که اگر کدام شخص مرتکب کسی
گناه کرده و مرده باشد دیگر در صفت حیوانات پیدا خواهد شد و لباس زن و مرد از
چرم جانوران و دست و پای برهنه می‌داشتند و از آنچه گوشت کرده‌اندی و بود و باش
در درون کوه و هامون داشتی و غذا خوراک برگ و گوشت و شیر جانوران بود نه غیر
این فرقه انسان صورت و حیوان سیرت در زمین چنین عالم بی‌پناه هم مال گذرانیده
نمودند در هنگامی که مهمات جنگ در پیش بودی از زنان در مجلس عام یک جنای
جمیع کسان ملک سقد و معتبر را ... کردندی و جنگ و صلح را در قبضه قدرت
او کرده بستی و افواج آن ملک اکثر ماده بودند و قت مهم عظیم فوج سوار
هم بهم رسانیدی لیکن از امورات جنگ و سلاح حرب مطلق بی‌نصیب بودند

در وقت ختن توپ و بین هیچ فرق نبود که قالب چوبی یا گچی مجسمه آنرا از رشتهٔ
ریسمان با استحکام می‌بستند و آنرا به شکل توپ کردندی یا بسیاری اثواب این قسم
تا حال هم موجود است آنرا از سلاح خانه جزیره بلکه در دریای قلزم بر خط استوا
واقع است دیده‌ام و از این طور کار احتیاط تمام داشته‌اند در وقت مقابله غنیم
اعراب سبب شد جنگ بسیار کردند در ایام این جزیره و رجال چند آن مشهور شده
چنانچه مولف حدیقة الاقالیم جزیره برتن را از قرار قلم نحو نوشته است در آنگاه که قیصر روم
به تاب کمال تعرض بر برتن از دولت سنجر تکلم کلند هم در دل مصمم نمود و سپاه کثیر و جهازات
جنگی سوار کرد و بعزم صحیح و قرار بستن لنگر برداشتند چنانکه اکثری که از سپاه قیصر
روم بر کناره دریا که متصل دور واقع است رسیدند فرمان ماکاری و دیانتش دیز
سپه‌سالاران برتن مقابله کردند و جنگ صعب رو می‌داد و غرض سپه‌سالاران میدان
نامور جنگ سالها وجود قلت فوج قیصر روم را بر ملک خود دخل بداد و لیکن بقا
برتن که شجاعت او نهایت بلند و لیت و بی‌قانون بود با بهادران روم که نهمیده و سنجیده
نبودند مقابله ... کردند در آخر سپه‌سالاران برتن شکست یافتند که زیاده از هفتاد
هزار کس قتل آمدند و بی‌شمار مقید شدند و شهر لندن را نیز آتش دادند و در ماجاک
برابر نشست ... کار را قتل عام کردند و اسیر نمودند و یک مسبوق علامت ... صاحب

و چهل و هشت سیومی ملک انکلند در قبضه قیصران روم ماند و در این عرصه ملک
آباد و رعایا دلشاد گشت و باشندگان در کسب کمال ترقی حاصل کردند اخر الامر
رعیتان انکلند از ظلم قیصریه تنگ آمده فساد برپا کردند و تدبیری که باهم قرار داده بودند
موافق افتاد و اندر وقت قیصر استطاعت نبود در آن ملک تمکن و استقرار حکومت نزا
بر مردم آن ملک مذکور گذاشته خود بروم مراجعت نمود و در آن حال قوم اسکاچ که
عبارت از باشندگان ملک سکاتلند است و در اطراف ممالک شمالیه و دمدمه عظیم برپا کرد
از هر چهار طرف غارتگری نمود و هجوم و آشوب برپا ساخت و رسالق در کوه و صحرا پناه
جستند و لاچار شده از قوم ساکزن که از انگلستان دیگر گویند معونت نموده برای
امداد خویش طلب کردند مشهور است که این قوم در شجاعت و همت شهره آفاق بود
ملک و به سهولت و قوت آنها از مردمان قوم تیز میافتاد و از حصه زاید
فتح را امر اتفاقی درست در هر حال مقدم داشتی لهذا ایشان را بظلم و ستم متهم میکردند
آخر قوم مسخران بدشاه انگلند که عاقبت اندیشی از نفع و نقصان خویش نمی‌ساخت
برای راندن شغلان در خانه خود نشیمن جایی داد چون قوم ساکزن از مدتی هوا
تمنا داشت حسب الطلب شاه موصوف شتافتند و هر دو برادران که سردار قوم
بودند فرصت و نیت را غنیمت انگاشته فی الفور بحیثیت کثیر روانه خواندن رسیدند

ونا نوح بریتن سرتاب بوده قوم اسکاچ مقابله نمود و بعد از جنگ بسیار و مقابله

بسیار تمام بدیزودی ظفر یافتند چون قوم ساکزن این ملک را بسبب ممالک خوش

بهد لبس سرسبز و شاداب یافتند دید که زمین لایق زراعت و ملک قابل تجارت بود

گروه گروه مردمان از قوم ساکزن برای فتوحات در ملک مذکور آمدند و بسکونت دائمی

ساکن شدند غرض این قوم از قدیم بجوان مردی مشهور و بدغا و فریب معروف است

مورخین بریتن مینویسند که قوم ساکزن که تا سالی تمام بر این ملک ظفر یافتند سبب آن عفت

که دختر هنجزن پادشاه انگلند با دختر نجیبت که رودینه نام داشت نرد محبت ورثه

و تعویض شدن شاه وی تعلقه کینت که از جمیع تعلقه بهتر بود به پدرش بخشید لهذا بنیاد

اوشان در آن ملک مستحکم گردید و بعضی بر آنند که باعث بودن قرابت قریبه بسبب

انجنب دوم هنجزن پادشاه انگلند را به بهانه دعوت طعام بخانه خود آورد و از روز سه صد

سردار عالیقدر بدغا فریب بقتل شدند و شاه موصوف زنده اسیر شد قصه کوتاه

رفته رفته از قوم ساکزن هفت پادشاه در ملک مذکور جدا جدا گشتند و اسم پادشاهان

قدیم ملک بریتن نیست و نابود گشت چون مدت دراز بر این منوال گذشت در سنه

هشتصد و بیست و هفت عیسوی اگبرت پادشاه که برای صائب خویش بر همه سلاطین

دیگر امتیاز داشت و در رفاهیت احوال رعایا و سپاهی سعی جمیله بتقدیم میرسانید

و چون طالع ها و اقبال اکبرت مساعد بود با همدیگر همت سلاطین کشش خاطر کرده

بحکام آن میان یکدیگر منازعت پیدا کردند و نفاق و خلاف در میان آمد

سپه و ملک از نفاق خیزد · دولت همه ز اتفاق خیزد · و هر اکبرت پادشاه حسن

تدبیر همه سلاطین را که با هم عناد و فساد پیدا کرده بودند مغلوب ساخت و بعد انقراض خاندان

و بعد از جمیع شرفا و نجبا را جمع نمود و بشوکت تمام بر سریر سلطنت انگلند جلوس نمود

از همان روز سلطنت انگلند سلطنت پایه مستقل موروث و موجب ترقی مملکت شده

کورسی محمد بن مسیوی مهیب پادشاه اول دین حضرت عیسی علیه السلام را قبول کرد

بود [illegible] پوشیده نیست که جزیره انگلند نیست

به جزیره های دیگر بسیار خوب است در آبادی و رونق و انتظام امورات مالی و ملکی

بر تمامی جزایر کلان مرتبه امتیاز دارد و طول در شمال و جنوب کشیده هفتاد و دو کروه

و عرض شرقا و غربا کشیده و نیم گروه و اکثر ملک اسکاتلند را نیز در آن شامل کنند تمامی جزیره

سه صد و هفت کروه در طول منسوب کنند ملک مذکور از قدیم جدا است باشندگان

آنجا در فن سپاهگری طاق و شجاعت و جوانمردی مشهور آفاق اند مگر او تبارک

از ابتدای آفرینش هیچ پادشاهی بر ملک مذکور دست نیافته چنانچه در ملکت انگلند

زیاده از چهار صد سال حکومت قیصر روم ماند و قیصران روم همیشه برای تسخیر آن

ملک تسخیرست وافی و کافی کردند الکاهی لفظ مرادو که عبارت از گرفتن عمارت بوده
حسب دلخواه کمر سستی نشست و ملک مذکور از مملکت انکلند جانب شمال است بسبب
کثرت کوهها سردی بیشتر می‌باشد و ماه که زمدت مدید در تصرف پادشاه انکلند است
چنین است که دیسنه تکبیر وا یقیدوسی دنیه مسیوی ملکه ابزبیت و دعت حیات
سپرده‌اند و بنابر آن تاج و تخت کرانجزیره و شاه اسکاتلند رسید و ملک دیگری باقی نماند
و شاه موصوف نبیسه شهزاده هنری بفتم پادشاه انکلند بود و بنابر آن صاحبان پارلمنت
ممالک جزیره را با دختر ملک تمکد کردانیدند از آن روز تا امروز مرد و ملک در قبضه پا
پادشاه هستند و سوداکران انکریز اول مرتبه در هندوستان بعهد جلوس جناب ملک
آمده‌اند و بعد از آن که جمز پادشاه کشت شاه ممدوح حسب درخواست تجاران ملک ایلچی
مع مکاتیب فرنک و نامه اتحاد بخدمت خاقان زمان سلیمان حشمت و سلطان جمشید احترام
چهره فروز مسلمانی بانی مبانی جهانبانی ابوالمظفر نورالدین جهانگیر پادشاه مرفق
شاهزاده سلطان سلیم بن جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرستاد و درخواست مکان برای
عمارت کوتهی تجاران انکریزان نمود شاه ممدوح آن درخواست را قبول و منظور فرمود
و در بندر سورت برای سکونت انکریزان اجازت داد چنانچه این حال در تاریخ
محمد قاسم فرشته در حالات ملک ملیبار مفصل مرقوم است مکر قبل ازین هم که فرنکیان

دریاد

در بلاد هندوستان آمده اند پر کلانیان بودند و حضیر همشیره زاده منزی هفتم نوامبر

عجیب بود که در این ملک قاعده کلی است که پادشاه انگلند خواه زن باشد یا مرد

شادی از مردم ملک خود کند و اگر خلاف این کند اختیار را دست نیست الا ارکان سلطنت

از راه وشاهیت موقوف خواهند کرد و هر که با شاهی رشته داری گیرد پادشاه گردی

نبودست اما اگر کسی دختر پادشاه شاهی شادی کند با پسر ست و در ملک مذکور دراز

ترین روز هفده ساعت و کسی نیمه کم می بود و در این روز هفت ساعت میکرد و کوتاه

ترین روز ... کوتاهی ... و ملک چهار فصل ... روز ... میشوند که نسبت ملک شمالی

بعضی از است و فصل بهار در آنجا از داخل شدن آفتاب به برج حوت تا آخر جوزا

و فصل تابستان از تحویل آفتاب به برج سرطان تا آخر سنبله و سوم خزان از داخل

شدن آفتاب به برج میزان تا آخر عقرب و فصل زمستان از وقت رسیدن آفتاب

به برج قوس تا آخر دلو و بارش در هر چهار فصل ملک مذکور در ... میشود و لهذا

زمین و ... همیشه ... و سیاه ... از ابر بهاری می ماند و آفتاب ... بسبب

بودن ابر نظر نمی آید و هنگامی معلوم میشود ... را حیوانی ... حیوان از ... میکرد و

ملک با هم ... و ... میکرد و در موسم زمستان ... برف می بارد و در ...

یخ بسته میکرد و در راه ها که فرش از سنگ سفید کرده اند و هنگامی که ... روند

ن فرش می‌شوند تا بفاصله بعید ایستاده میروند و باغچی خبر دو در تابستان اگرچه گرمی و

لیکن نه بدان مرتبه که احتیاج دورکردن لباس شود و کشتی افتند تابستان اکثر مثل ابتدا

بهار میشود و بستان و بعضی برآنند که جزیره مذکور از متعلقات فرنگستان است اما چون متصل

ملکهای فرنگ واقع است لهذا از اضلاع فرنگ می‌شمارند و ساکنانش در دولت

و حرفت بر تمامی ملکهای جهان امتیاز میدارند و در ملک مذکور پنجاه و دو محال اندکه

که هریک را کونتی گویند و در آن شهرهای کلان و عظیم الشان نیستند و اجناس

اشیای زرعی زمین در آن بافراط میسر می‌آید و سوای این قصبات و دیهات

بسیار اند که از آبادی و خوش سوادی بر شهرهای ممالک دیگر فخر میدارند و در

ملک انگلند و میان اضلاع آن چند دریای شیرین که باعث وفور زراعت و آبادانی

آن مملکت و سیراب حیوانات هستند لیکن بهترین دریا پنجه یعنی ستورن و ...

وکلید . و موث . و دری . و توید . و ورارست . و تمز . و ممبر . لیکن دریا

تمز را بر همه ترجیح است زیراکه ازین دریا حاصلات بمرتبه اتم میشود و چنانچه از ابتدا

تاریخ پنجم ماه جولائی سنه عیسوی تا غایت پنجم ماه مذکور سنه عیسوی

از حاصل دریا مذکور تخمیناً چهارده کرور روپیه سرکار داخل شده بودند علاوه

ازین زراعت اکثر محالات را نیز از آن فیض میرسد تا اکثر کشتکاری اینجا گندم

و خوبی تنباکو و سبب داروها و [illegible] لوبیا اسفناج و قسم [illegible] و نیشکر و میوه
مفیده و نباتات گوناگون سودجهات و سوای این [illegible] میشوند و بهره و کثرت به کارها
از مقدور و تفصیل آن مشروح [illegible] و بیشتر آن در هند و نشان آن [illegible] که [illegible] چند
جهت [illegible] یک بار صاحبان [illegible] و دیگر [illegible] است [illegible] زبان هند در اصطلاح با حاضر این
[illegible] نباتات [illegible] و سوداگران که [illegible] است گرم و سیر [illegible] سود [illegible] کردن پیدا
سیر گرم که [illegible] نباتات [illegible] شفقت [illegible] می‌افروزند آتش آن [illegible] و
[illegible] تنباکو [illegible] آن [illegible] موافق طبیعت [illegible] کم [illegible] می‌کارند
[illegible] در موسم زمستان [illegible] تابستان [illegible] میوه‌ها و نباتات [illegible]
کثرت [illegible] است انسان طبع [illegible] موجب که [illegible] و حیوانات
ایران و چین و شام و روم و افریقه و هند مملکت [illegible] تمام پیدا میگردد
[illegible] دیار هر یک از تجاران و سوداگران که جهان های ممالک دیگر و
[illegible] بالخصوص است تمام [illegible] ملک انگلند [illegible] چیزها اکثر و می‌آید بدست تمام [illegible] همیشه
اسلحه انواع دیگر و شمشیر و تفنگ و توپ و [illegible] و زره [illegible] ساده [illegible] قیمت و [illegible] از
ظروف [illegible] گوناگون [illegible] و قلم سیاه [illegible] و کلان و خورد های آبگینه و
[illegible] انگریزی عوام که فرنگی ساعات و بزرگ و خورد [illegible] های

این همه خونریزی و صدمه میسازند و در تمام ممالک روی زمین مشهور است و نزد وحشیهای قبیله
و مطلوب به هلاکت و مطبوع بهانهای پست نموده اند ایشان و گاوان و غیره و میش و آهو و همه جانوران چرنده
و در انگلستان ایشان نادر و شغال فراوان پیدا میشوند و با وجود پیدایش گاوان قلبه
رانی و کشتکاری ایشان نکشند حیوانات درنده و گزنده که از آن تکلیف به انسان رسد
پدید نیست مردمان نقل میکنند که در زمانه گذشته گرگان بسیار بودند لیکن همه از شکار
کشته شدند و از حشرات یعنی چون مار و عقرب و غیره جانوران گزنده را نام و نشان
نیست مگس هم در آنجا کمتر باشد مانجمله ملک انگلیند مطلوب آبادی است که زبان از وصف
و بیان آن عاجز و قاصر است حالی که بقصد زبان بیان نتوان کرد و از نگارش دو زبان چگونه
تحریر کند اگر مختصری از آن نگارم دفترها باید و این بنده و دیگران در حقیقت اعتبار کنند
بنده از تفصیل احوال انگلیند درگذشته عنان خامه را در بیان احوال لندن و شهر کلان
معطوف میسازد و بعد از آن تحقیقات اصل انگریزان و سلطنت ایشان خواهم پرداخت
اول بیان شهر لندن که دار السلطنت و مستقر خلافت انگریزان است و آن شهریست بر ساحل
دریای تمز و دریای مذکور در عرض برابر دریای گنگ است که در موسم برشکال منقبض
چهار کروه میشود و آبادی این شهر بر هر دو ساحل دریاست و در آبادی آمد و رفت متردد
در اطراف شهر یازده پل سنگین و آهنی بنایت استوار و نمودار دارند که عمارت و

حیرت‌افزای جهانیان است و در تعمیر بعضی از ان زیاده از کرور روپیه صرف شده
اند در پایه‌ی و پختگی انها اظهر من الشمس است اگر جهان دیده از معاینه ان در مقام حیرت
می‌آیند و علاوه ازین یک تنل که معانی ان راه اندرون آب تیمز است مردمانیکه
برفت تیمز که تمام بود برای دیدن ان برفت از ان جهت آنه میگرفتند در دروازه
است چنین صنعت کرده‌اند هر قدر مردمان که اندرون میروند از خود دو پنس میگیرند و که
اینقدر مردمان رفته‌اند و دریابان فی الحقیقت آنه میگیرند از هر کسی یک آنه را هم نیز
اکثر اوقات برای دیدن ان تنل حال تماشا کردن بیشتر دریافت امده که تکلیف دیگر صاحبان بایم
متفق گشته بر مقامی در دریای تمز برای تعمیر پل تجویز نموده‌اند و درخواست منظوری سرکار
کمپنی نمودند چنانچه درخواست مذکور داده‌اند که اگر در ان مقام پل تعمیر خواهد
شد دست کشتی ان نواحی در دریا از ایستادن خواهند شد و این امر باعث تکلیف عام
است منظور نفرمودند از ان سبب بر ذیل جناب که بالا مذکور شد از انجا که شنیدند
معالایقدر گفت که اکنون درخواست دیگر باید کرد که اگر برای عمارت پل اجازت
نمیشود متضایقه نیست مدین را برای تعمیر کنانیدن تنل اصدار حکم کرده و مردمان
ان گروه همچنین کردند چون این معنی محض خلاف قیاس بود حکام بر این درخواست
خندیدند و گفتند که این امر ممکن است محالست پس ان جماعت

موصوف را دیدن به سبب اضطرار داوند برنل در سنه هزار و هشتصد و بیست و پنج

عیسوی بتعمیر نقب شروع کرده بود در ایامی که انگریزان و فرانسیان با هم جنگ میکردند

هفت سال تعمیر نقب ملتوی ماند و در سنه هزار و دو صد و پنجاه و بیست تجدید

که مطابق سنه هزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود اختتام یافت طولش

هزار و دو صد و پنجاه فوت و زری که در تعمیر نقب صرف آمده یک کرور و سی

لکه روپیه بحساب در آمده بود و از اندرون نقب پیادگان و عرابها عبور کرده

میروند و جائیکه این عمارت تعمیر بوده است دریای تیمز بکمال آب و تاب جاریست که

هزارها جهاز بالایش در رفت و آمد اند این عمارت از عجائبات زمانه است که هیچ سیاح

جهانگرد مثلش ندیده وقتیکه اندرون آن میرفتند اول یکصد و بیست و دو درجه زیر پا

میرفتند و در آن نقب میرسیدند الا وقتیکه تمام و کمال طیار گردید زینه ها لیست موقوف

نموده راه پیادگان اسرابه و پنج هموار کردند عجب به اینکه اگر چشم عبور ... تغافل کنند

موجود ... صرف زر بی‌حد و بی‌حساب ... صرف نکنند زیرا که سالهای دراز بعوض

معاینه کنانیدن آن فی اسم (؟) هشت آنه گرفته آند و در تمامی فرنگستان هیچ کس نیست که

آن را ندیده باشد مستر برنل صاحب فرانسیس که مهتم این عمارت بود بعوض حسن

سرانجامی از پیشگاه ملکه آفاق بخطاب سر ملقب گردید که کمترین خطاب پادشاهی است ...

و طول آبادی شهر لندن نیز در طرف دریا تخمیناً شش کروه باشد گمان ازین
زمره نیز بوده که هم عمارت و بازار و انبار طول و عرض و تعداد مردمان که نوشته قلم در آمده
تعداد شهر قدیم است و الّا طول آبادی شهر مذکور تا بمرتبه رسیده است که اگر
مسافر یک فاصله صبح کرده از لندن و بازارها و ازان مرور نماید دقایق قدر مسافت معلوم
خیابان میشود و کوچه‌ها پن شهر لندن است هر چند که در میان صحرا می آید لیکن آن صحرا بهتر از باغها
معلوم میشود ملاحظه رسد است تنزه گاه است که انبوه بر کنار سبزی باشد مساوات بند و ماند رو
ان بمرتبه نیز مثل خیابان باغچه می باشد و گرجه که عبادت از عبادت عام است بالفعل
وسعت و صحن کار از سنگ سرخ سفید مرمر و منبره کمال آراستگی تعمیر یافته اند اگرچه هر کیا
عبادت خانه از آن عمارتی عالی است لیکن یک عبادت خانه که آن را سینت پال گوید
در تمام شهر مثل جامع است و سبب تعمیرش چنان می نگارند که در سنه یکهزار و ششصد
و شصت و شش عیسوی در شهر لندن چنان آتش در گرفت که شهر مذکور سوخته
و خاکستر گردید از زمان چارلس دویم پادشاه انگلند برای تعمیر این گرجه از سر نو حکم صادر
فرمود بعد ازان در سنه یکهزار و هفتصد و ده عیسوی که ملکه این وارث تاج و تخت
انگلند بود ملکه معظمه معه صاحبان پارلیمنت و جمیع وزرا و امرا اول در این عبادت خانه
رفته ادای نماز نمود و الا اختتام آن در عهد جارج یکم بوده طولش تقریباً

یا هفصد فت و طول یکصد و ده فت و ارتفاع آن تا مطره گنبد چهار صد و چهار فت

یعنی تخمینا یکصد و چهل و سه درع و هفتاد و دو تکه و شصت نفر درو بیرون از رعایای ملک

بران صرف شده الا اگر اینچنین عمارت در ممالک عالی در اینجا کسی تعمیر کنانند چند

هم برای آن مکتفی نگردد و علاوه ازین کنهه برنجی بالا شی و برآن کرده آند و نشیش

یکصد ولست و پنج من ولست انار بوکم و بشرط لادون بدهد و اکثر مردمان آواز

در قبه و غیره که از لندن تا صد و بیست میل وایه رسیده شنیده اند سوای ازین به

دستفانه بیشمار که صرف آن از طرف مردمان اهل دولت مقرر است و دیگر

عمارات سلطانی و ارکان سلطنت با رونق تمام و آراستگی بالا کلام اند و جمیع عمارات

آن شهر از خورد و کلان از سنگ و خشت و گچ و چونه است و فرش راه و در بازار کوچه

و بازار از سنگ سفید بر دو طرف راه برای پیادگان جدا مقرر کرده اند و سواران

و عرابه ها به مابین راه میروند تا هیچ گونه صدمه و آسیب به پیادگان نرسد و هر دو

طرف که راه اند منارهای سنگ سفید مجلا ساخته اند هر روز قبل از طلوع آفتاب در جمیع کوچه

و بازار آنرا از صابون صاف میکنند و ما بین آن هر دو راه سنگین که از راه آمد و رفت

سواران و عرابه وغیره است آنرا چوبی کرده آند و اکثر جای برای آب راه چوبی اندر بر

که عمارت از گوند مندی است اند اختهاند تا بر راه چوبی آب مضر نرسانند و

[illegible]

همسایگان را از آزار اعراب ناگوار ماند فی الواقع اگر برای ماندگان راه سنگین
نبودی بسبب کثرت آسیاب و آبادی و غیره همه ما خانه‌ها هر روزه تلف می‌شد
چنانچه روزی در مکانی میرزا نشسته بودم و از آن راه چندان درآمد و برآمد
شد که بشمار اعراب نموده‌ام و در دو ساعت چهار هزار و چهار صد و شصت
و سه اعراب از مشرق بمغرب رفتند و در اعرابهای مذکور یک اسب تا شش اسب
بوده‌اند و دو نهر آب در خانه سرآمیر و مغرب همیشه جاری اند که برای بیت الخلا
و دیگر نجاسات و غیره آن نهرها ریخته شود و این نهر را مخصوص برای صاف داشتن شهر
ساخته‌اند و دومی برای نوشیدن آب و دیگر ضروریات و غیره اختراع است
چنانچه در هندوستان آب خانه‌ها براه و حوض چاه‌ها همچنین از دریا بوسیله
شاخهای سربسته که زیر زمین تا هر خانه شهر رود و آن آب از دریا بخانه‌های
هر یک از ساکنان شهر میرسد و این آب که در خلاف شاخهای سربسته علوق
میرود از گل و لای و دیگر نجاسات صاف میماند و آب ازین شاخها همیشه جاری است
و برای ساخت و درست از چیزی مقرری با ساکنین شهر موافق قدر و حال هر سال
مدیر و مکان بهر نقد میرسانند و برای صاف داشتن راه نهرهای شهر هزار جاروب
کش مقرر اند که چوره و ترشی از رسیدن صبح هر ناپاکی و نجاست که در راه افتاده باشد

[illegible] نه به هوا بجا [illegible] کرده میبرد در شهری می‌برند و دیگر برای روشنی چراغ [illegible]

شهر تاریک صحرا از صبح الی تمام شام فانوس [illegible] که آهنیه بر ستونهای آهنی تعبیه که

نصب کرده آند و در هر فانوس چراغ از [illegible] روشن میکنند و روشنی آن تا از

نورانی میکرد و هر شب نه شام تا صبح چراغها افروخته می‌نمایند و حاجت به روغن

و تعبیه نمی‌افتد و جهت صاف کردن فانوس و چراغ همه ایران مشعلچی مقرر اند و

صرف آن متش صرف مقرر جمع دمان شهر مقرر است و برای اینکار نفر دارد و نیم

مقرر است و همه مشعلچیان تابع حکم او بیند اگر بدو تقدیر کسی مکان از راه و رسم کی

واقف نباشد اراده کرده [illegible] از دیدن روشن چراغ افروزی قیاس

خواهد کرد که سبب آن تجار از خشن تخواهد بود [illegible] روشنی هر شب می‌ماند چنانکه

مشعلچی را همراه سواری [illegible] صبح نمی‌افتد بلکه کسی نمی‌برد و در راه [illegible]

مال گذاری برد مابین صحرای متعلق نیست خواه قدر بیند [illegible] سکان طلا و نقره باشد

سرکار را از آن سر و کاری نیست [illegible] داری اراضی صحرای بیرون از آنجا

قیاس فارج از اندازه نقل است چنانکه دیده [illegible] داشتم که یکی از دوستان را هم

بچه و دو بچه [illegible] که از دوازده [illegible]

مالک بین [illegible] کاوان خود نگه گرفته بود

طرف انگریزان اراضی بحر از گاه چیزی دیگر دیده میشود ولیکن معنی که قابل پسند باشد
در عالم نیست و اگر کدام شخص زمین سکنی و صحرائی خود را فروخت نماید قیمت نقد یک سال
کرایه آن زیاده از یکصد سال نباشد بر آمدنی سه روپیه سالیانه تا صد روپیه مقرر
است و دو کانی که در شهر و سط در نرخ هر یک دوکان مطلوب کرایه ماهانه صد روپیه
سالیانه سه بیک تمام وصول میشود و اگر بالفرض کدام مالک زمین فوت کرد در املاک
و زمین سکنی و صحرائی بجز از پسر کلان فرزندان دیگر را هیچ حق نمیرسد سکنی آن شخص
از املاک این چیز کمی جز نمود بجز حق داران خواهد کرد و نیز اینکه اگر کدام
شخص در قید حیات خود در جمیع پسران خود تقسیم نمودن خواهد ممکن نیست اگر
خاص زر خرید آن شخص باشد شاید ممکن است نیز کردن نتواند مگر در نقد و جنس اختیار
او در املاک اشکال دارند حسب رسم و رواج ملک مذکور که هر یک وصیتی بجمیع
حصه داران تقسیم میکرد و بکیفیت او هم حق می‌باید و تحصیل مال سرکار از بنا
دریا و املاکات سکنی و غیره مقرر است تفصیلش از وقت خالی نیست که آن از
اقسام میشود مثلا اگر کدام شخص مرد را خدمتکار ملازم دارد و با ملازم را بطور چیرا
نفر از سرکار داده و با نهایت شکاری و اسب و ارابه و غیره دارد بر همه محصول
میگیرند و از مکان سکنی طریقه محصول گرفتن مدت هیچ ساخته اند که کرایه هر یک

مکان در دفتر سرکار سند رجع است که آیا فلان مکان چقدر کرایه دارد و به موجب آن چند

سالیانه محصول میگیرند و سوای از این بر اجناس لاینفع مانند دریا و صحرا و نقره و مجب

ترامیت که بر روشنی آفتاب هم محصول مقرر است یعنی در مکانی که شش دریچه باشند

مالکش را مبلغ معین رسیده محصول میگیرند و اگر زیاده از آن باشند میگیرند نیز ملکیه دریچه بر

دیوار در کار باشد زیرا که بوسیله آن روشنی آفتاب اندرون خانه می آید و اگر دریچه را

تخته چوبی خواهند بود از اشمار نخواهند کرد و برای شمار دریچها مفرزان دیوار و

دروازه کلان برابر آنند و دکاکین بازار و مکان کارخانه اما از این [illegible]

آنچه هیچکه کدام مهمات جناب مدرسی می آید چون وقت موافق صرف آن صاحبان

پارلیمنت محصول جدید تجویز میکنند چنانچه در ایامی که [illegible] لیکن پولی بابت [illegible]

جنگ میشد محصول از پارلیمنت تجویز کرده بود که هر شخصی که دو صد پوند و زیاده

و سالیانه معاش داشته باشد از آن ده هم حصه در سرکار بگیرند فقط از همین محصول

سی کرور روپیه محصول میشد تا که جنگ [illegible] بود موقوف کرده [illegible] رسم

قدیم است [illegible] حسب میانه محصول تجویز میکنند و [illegible]

هم یک قسم محصول از جانب پارلیمنت تجویز شده بود یعنی کسانیکه زیاده از پانزده سال

عمر رسیده باشند [illegible] از آن در سرکار میگرفتند لیکن در این ایام [illegible] سلطنت

بدان

میشود از استحکام خود و انگریزی که ناشت و ات پیدا بود و بعوض محصول نیمه خولیش قید

کرده ولایتی که متصرف در آن ملک بوده‌اند زمان غیر صاحب آبادی منت محصول

جدید تجویز فرموده بودند یعنی هر کسی که زیاده از سه هزار روپیه سالیانه منافعش باشد

فیصدی سه روپیه سالیانه از آن در سرکار بگیرند قسم نهم در این باب مشتمل بود حاصل این شد

که این ملک مذکور تحصیل به قید آست بر قسمه که زر صرف مسکر در ما انقدر تحصیل نکنند لیکن در

این سکه پادشاه فرانسیس حساب بود آنقدر زر صرف کرده بودند که سوای فوق آن از

ملک تحصیل نگشت زیرا که پادشاه [illegible] مقابله بود و سوای صرف حفاظت

ملک خود در خطر [illegible] پادشاه فرانسیس خراب می‌کنانیدند غرض در آن قضایه

علاوه از تحصیل ملک [illegible] پادشاه انقدر [illegible] بوده است که [illegible] بعوض

[illegible] مذکور که بحساب فیصدی سه روپیه و بعضی از آن سه نیم روپیه سالیانه

منت کرده روپیه خزانه پادشاهی سال بسال به صاحبان وصول میشوند در این ایام

صلح پنجاه و یک کرور و نود [illegible] لک روپیه از ملک انگلند تحصیل میشوند از آن

یک کرور و پنجاه لک روپیه برای صرف خاص ذات پادشاه باقی جهت حفاظت

ملک و اجرای کار قواعد سلطنت [illegible] قاعده تحصیل ملک باین نوع است

مدسال آینده که حساب واقع خواهد شد خرج انداز سال آمدنی آخر سال حال

منفعت خود کرده تحصیل میکنند و میدانند که بسبب کثرت زیادتی محصول بر رعایا آسیبی
نرسد و علاوه خدمات بادشاهی منحصر بر خطاب و منصب نیست این همه تعلق بعقل و تدبیر وزرا
دارد زیرا که اگر مشیران و وکلا دانشمند باشند امورات سلطنت را رونقی تازه حاصل شود و بادشاه
بی مشورت مشیران سلطنت نماید از حرف خاص مقرری خود خرج نمیکند و اگر بکند
مشیران حساب میگیرند و اگر بر تقدیر بی تدبیری خرج زیاده ازان مبلغ موقع باشد و لیعهد ایشان
نه افتد در سال آینده همون قدر در حرف خاص کم خواهد کرد و انتظام ملک و امورات
هیچ زبردست را طاقت آن نیست که زیردست را از نگاه بد ببیند بادشاه و امیر و وزیر و فقیر
همه پابند قواعد سلطنت هستند از احاطهٔ آن قدم بیرون نمی نهند چنین شنیده ام که
چنان میگویند که بعد از فوت رحلت چون جان بادشاه انگلستان گردید بشیوهٔ ظلم اختیار نمود
و جمیع مظلومان ملک بطبقهٔ ضعیف بدآورد و از این چنین حرکات در نظر رعایای ملک ناپسندیده آمد
آخر از زهر خورد که برادرزاده بادشاه دختر شاه وارث تاج و سریر بود بمخالفت اختیار نمود
شاه موصوف آنرا قید نموده از دست خود بقتل در آورد و از حرکات آن شاه غضب خلایق
دو بالا گردید گویند که این بادشاه نهایت کم عقل و پست همت بود که همیشه از خوف دشمنان
دروازه قلعه را مسدود نموده میماند هیچ کس را اندرون قلعه آمدن نمیداد آخر الامر امیران
باهم متفق گشته فتنه برپا کردند و مستعد گردیده در لندن آمدند بادشاه باستماع این خبر

ازین

بجهت اثر خواست که این قصه را بر ایشان فیصل نماید امیران [illegible] حکومت قبول

نمودند [illegible] چند اشخاص از مشیران خود برای رفع فساد نزد امیران

فرستادند [illegible] چون [illegible] میلیونی [illegible] مشیران و امیران مباحثه

کردند امیران برای نویسانیدن عهدنامه جدید جهت [illegible] مشیران

از پادشاه درخواست نمودند [illegible] مناسب [illegible] در عهدنامه مذکور

که [illegible] مطلب [illegible] عهدنامه که تا

[illegible] قوم انگلیس و [illegible] است [illegible] این عهدنامه را [illegible] میکوشند

[illegible] آمده [illegible] مملکت

مذکور را [illegible] نکنند [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] در اجرای این عهدنامه [illegible] بعد از آن

[illegible] میلیونی [illegible] پادشاه [illegible]

آمده [illegible] پادشاه [illegible] عهدنامه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] خالی از حکمت نبوده [illegible] که فتنه و فساد [illegible] موقوف میشود

[illegible] عهدنامه [illegible]

هستند فی الواقع ملک انگلستان بهشت [illegible] است بعضی گفتند قابل دید و دیدنی بسیار بوده

بعد عمارت مثل که لندن می‌ماند [illegible] زن را نشناخته است [illegible] کرده قبل

از حکومت و هم صاحب پادشاه و وزرا آن را بعضی در جزئی کتب خود قتل میکردند

الان سلاطین موقوف شده این امر که دید تا هم تعریف انگلیس تصور نماید و این مکتب ایشان هم

منظور است که جمیع مردمان آن ملک ظاهر و باطن مهربان میشوند مثل اشرف اکثر

و کمینه کمتر چنگ که آنکسان تجارت را پیشه خود قرار میدهند لهذا خوش لباس و خوش معاش

اهل دولت [illegible] نیستند [illegible] آن ملک مذکور

امتیاز میدارند چنانچه خاص در شهر لندن [illegible] است که [illegible] آن

[illegible] نام دارد روزی برای کاری در دوکانش رفتم و پرسیدم که در سال تمام از

دوکان شما چه قدر زر نقد حاصل بوده است تا مرده بعد [illegible] حساب

داخل و خارج ده جواب گفت که بحساب ایشان در سال تمام سه صد هزار [illegible] میشود

و [illegible] ماه و چهار روز [illegible] میکردند در ایام مذکور [illegible] را [illegible]

داد و ستد بوده است پس دیگر دوکانها [illegible] که

در میان مردمان ملک [illegible] و فساد و [illegible] است که اگر [illegible] شیران [illegible] ملک دیگر

باشند برای تباهی ملک و خرابی سلطنت یک [illegible] کفایت میکند [illegible]

[illegible]

قانون و امورات ملکی و سلطنت زیاد و تمام اتفاق کرده و سبب نفاق نیست [illegible]

مملکت در جمیع امور فیصله [illegible] مستقل هستند یکی توری دوم ویگ سیوم رادیکل

[illegible] پارلیمنت [illegible] که برای مشقت [illegible] دارند در هر یک محکمه و مجلس

دوستان مردمان از همین چهار فرقه می باشند و سببی دیگر که در هر وقت که [illegible]

پس چون [illegible] دیگر [illegible] تاریخ چهاردهم ربیع الثانی [illegible]

[illegible] میسوری کربوم [illegible] بود با همه کرد وزیران و صاحبان

پارلیمنت [illegible] احوالات ممالک دیگر [illegible] ملک انگلند برای رفع گرانی

غله و غیره در مکان پارلیمنت [illegible] سه ساعت [illegible] تمام شب [illegible]

ساعت روز دیگر [illegible] مردمان [illegible] پارلیمنت

کردند برای [illegible] و شان [illegible] راقم [illegible] پارلیمنت

برای شنیدن گفتگو فرقه [illegible] وزیر اعظم

که از فرقه توریان [illegible] صاحبان پارلیمنت [illegible] راقم استفسار فرمود

که شما درین ملک کدام چیز را از عجایبات دیدید گفتم آنچه درین ملک می بینم همه از عجایبات

است [illegible] دیگر فرمودند که [illegible] همه بجاست الا در جمیع عجایبات غالب کرا [illegible]

موصوف [illegible] است که [illegible] و [illegible] و [illegible]

مخالفت برادر و رسید خواهد کرد در موافقت ایشان همه گفتیم که بباید دانست هر عداوت فرزند
شده جاهم ترک برهمه عجایب غالب است زیرا که اگر در میان خانه مخالفت و عداوت
واقع شود بدولت خانه خرابی است و اگر در ارکان سلطنت این امر وقوع آید موجب
زوال [illegible] گردد این اختلاف و عداوت حیات نیز قدر که با هم مردمان ملک نفاق
داشته باشند بقدر امور سلطنت و مملکت را مدخلی می آید چون این سخن شنیدند تحسین
و بسیار پسندیدند و دیگر باید دانست که پسر کلان پادشاه را مدعی خود میشود وعده
شد برسر سلطنت می نشستند اگر به تقصیر پسر کلان مدتی حیات میرا و الاد گذاشته
فوت کرده باشد پسر بزرگ او مدعی شده پادشاه فرمان روا میگردد و دقیق معنی او را
دریستی [illegible] و دفع خون ریزی مقرر کرده آمد چنانچه یکی از پسران خورد
پادشاه مدعی دعوی پادشاهیت نماید هیچکس از سپاه و رعیت با او موافقت
نخواهد کرد پس ملک از فتنه و فساد با شاهزادگان محفوظ می ماند و برای خرج شاهزادگان
وظیفه فراخور احوال ایشان مقرر است که بخوبی تو فراغت تمام بسر میبرند و اوقات
مقرری از تحصیل ملک پادشاه ملیان میرسانند اگر مردم شاهزادگان مرحوم صحبت
رفته تحصیل کنند به طبقه شاهزادگان خورد را در حکومت و سلطنت دخلی نیست
اگر خواهند خدمتی عمده در فوج پادشاهی بگیرند و الا در خانه خود به خوشی نشستند
ما

سیم آنکه اگر پادشاه را پسر نباشد و دختران باشند بعد از فوت
او سلطنت بشوهر یکی از ایشان که پادشاه میشود و اگر آن دختران یکی شوهر نکرده باشند و کسان که نکاح کنند
شوهر او را در امور سلطنت هیچ تصرف و دخل نمی‌باشد و پادشاهت ملک نمیکند هرگز
مهر شده او پسر کوچک او که از شوهر آن دختر بوده است بعد از فوت او در پادشاه خواهد شد
و پادشاه اگر بر سوای از یک زن که شاهزادی باشد نکاح و شادی دیگر کردن نمیتواند
دیگر از حرم اولاد شده باشد او را اعتباری نیست و این قاعده برای آن مقرر کرده اند که
نسب و نسل سلاطین و برومی سلطنت خراب نگردد و در صورت نبودن پسر و یا دختر
از زن منکوحه پادشاه منصوبی برادر دوم پادشاه تخت نشین خواهد شد بعد از آن اولاد
او و اگر برادر دوم که پادشاه شده است او را فرزند نباشند برادر سوم بعد فوت او
پادشاه میشود و بعضی پسران ایشان بطوریکه گذشت بموجب ضابطه مقرره سلطنت میشوند
و اگر بر تقدیر پادشاه کدام احکام که خلاف قواعد ملک باشد جاری کردن خواهد ارکان
دولت جاری نمیکنند و اگر مکرر تاکید کند از عهده خود استعفا میدهند و اگر او شان را انقضا
معلوم شود که جاری میسازند زیراکه اگر حکم پادشاه جزئی تضییع و تکلیف نسبت به رعایا
خواهد بود و وزیران را اجرا نمی کردن می افتد در این امر هیچ عذر ایشان قابل پذیرائی
نیست و اول از او شان در این باب پرسش بعمل آید و هر حکمی که از طرف پادشاه جاری

عیبی کرده نشسته‌اند و نسبت بشان مناسب آید اگر در جواب آنها گویند سبب جواب

دهی بعوض لشکرها شده و اگر نگویند منسوب بد جوابی بخصانند پرسیدگی کرده بعد ازین

و بیشان منصب بوده چرا از قلم خود جاری کرده و اگر او دشمنان نگویند که ماذی گفتم

پادشاه مصلحت بهم نه خواهند گفت که موافق قاعده و قانون چرا استعفا نداد و نزد عوض

به کیف جواب می‌نمایند دیده منصب وزیران هست از پادشاه زنهار نیز هم سلطنت آنکه

بجهالت وزرا وهست و بهمه وزرا و بهم ساینده و هیبت اعظم فی پاید سبب‌ها می‌باید کی

چنان می‌نویسند که ... سوی بعد قوت ... ایشان پادشاه انگلند باید این

عیبی خود را ... نه ... تدبیرشان ... سال ... لشکر تمام وزرای

برسر سلطنت ... بنده ... ... کار نکرده به اگر مردمان

ذلیل ... دیگر ... می‌دادند ... همه مردمان کسان بسیار

ازین ... امیران ... دربار کردند به شاه مجبور گشت آنچه که شرایط آن

بود ... امیران باهم متفق گشتند برای انتظام امور سلطنت وزرا کسفورد چابک

رجبهای میر مقرر نمود و یک کس را امیر مجلس ساخت ابن حمایت نوعی منصب یعنی دیوانی

حمایت مشهور گشت و صاحبان مجلس تمامی امورات سلطنت را که از قدیم متعلق به

تجویز خویش منتقل کردانید و جمیع مصاحبان پادشاه را اخراج کردند العمل این مجلس

با آنکه جمع می‌شوند آنرا هوز اف لاردس یعنی خانهٔ امیران می‌گویند و در آن مجلس
چهارصد و شصت و چهار امیر هستند بعد از آن ملکی منصب و از آن سرسبزی گردا
و در آن ایام ابتدا و انتهای پادشاه نیست و دو سال شد و شاه موصوف حسب درخواست
شان سوای مجلس امرا و بعضی از بادوریان که در آن زمان رسانای سلطنت بودند
پارلیمنت دیگر منعقد ساخت حکم صادر فرمود که از هر ایالت سرزمین دو دو منتخب
و از دو کس که لایق انتظام امور سلطنت باشند حاضر سازند این پارلیمنت یعنی مجمع عوام
الناس برای قوم انگلیش بنیاد اول است و این جماعت بالفعل از مردم انتخاب کنند و آنها
را می‌نامند تخمیناً ششصد و شصت و هشت کس هستند تا آنکه این جماعت می‌نشستند امور را فیصل
نمی‌کردند لیکن در سنه ۹۶ عیسوی هنری چهارم پادشاه انگلند گردید تمام
این جماعت پارلیمنت را نسبت به سابق زیاده تر اختیار داد تا آنکه جمیع امورات
سلطنت و تحصیل خزانهٔ پادشاهی را نیز در قبضهٔ قدرت ایشان گذاشت و حال
این هر دو مجلس به دستور قدیم هستند و دیگر باید دانست که پادشاهت انگریز
عبارت از سه حاکم است یکی پادشاه و دویم مجلس امیران و سویم مجلس مردم رعایا
که آنرا عمدة الرعایا نامند پس پادشاه انگریز بی مشورت امیران و عمدة الرعایا
یکدیگر را نها گذشت حکم جاری کردن نمیتواند لهذا املاک و اموال و رعایا و امان

و اگر کسی بپرسد از این مرحله که پادشاه و مجلس امیران و عمدة الرعایا باشند خواهید

زیادتی و با علم و تدبیر دستان نکنند پیش نمی‌رود و پاک کردن نمی‌تواند چه اگر اتفاقاً

پادشاه ظالم و بی‌عقل باشد به علت این هر دو مجلس کار دیگر صرف به ایشان ملک و

سبب تنگی سلطنت است کردن نمی‌تواند و اگر پادشاه بخواهد خزانه زیاده از وجه معین

از ملک تحصیل کند در این باب به استرضای هر دو مجلس بطلبد و هر دو مجلس اگر به حکم پادشاه

موافقت نکنند آن حکم جاری نمی‌شود و ضابطه مجلس امیران چنین است و هیچ کاری که عمده

و پیش آید همه امیران در دربار خود جمع می‌شوند و به ترتیب یکی دیگری کار مذکور را مذاکره

مباحثه می‌کنند و هر چه در دل هر کسی می‌آید می‌گوید که راضی هستم و اگر راضی نیست گوید

راضی نیستم و امیر پرسنده نام هر یک امیر را جدا جدا در کتابی مخصوص می‌نویسد که چون

از پرسیدن و نوشتن فارغ شد آن کتاب را می‌بینند اگر رأیهای امیران که راضی شده

زیاده از امیران ناراضی شده در کتاب می‌باید انگاره این مجلس قابل جاری شدن

است پس چند امیر که برای این کار مقرر اند که حضور پادشاه رفته عرض می‌کنند

که برای اجرای فلان کار مجلس امیران راضی است و این هم معلوم باید کرد چنانکه مرضی

پادشاه و امیران برای اجرای کار ضرور است همین طور مجلس عمدة الرعایا نیز واجب

و لازم است و بی مرضی پادشاه و امیران و ایشان هیچ کدام حکم جاری نمی‌شود و

بلکه

نخبت از عدد و دماک الملل که رعایای هر مرکز و هر شهر و قصبه یکبار در هفت
سال از طرف حضرات بی طرفین و درین مجلس وکلا بودن ایشان امر دولتی سلطنت تجویز
میکنند و طریق تجویز کردن ایشان چنین است که رعایا و ساکنان هر شهر و هر قصبه
که کم از بیست هزار روپیه سالیانه معاش از زمینداری نداشته باشند در یک مجلس
جمع میشوند و هر جا که در عهده بیست سی هزار ... حاضر می باشند عدد آن کسی
که برای این کار مقرر است از هر یک کس میگوید که فلان فلان صاحب میگوید که وکالت
شما در مجلس جمعه از رعایا یکی بتوانند وکالت کدام کس راضی هستید آنکس جمع
میشود که برای وکیل بودن فلان صاحب راضی است پس از آن نام آنکس زیر نام آن
کس که قبول کرده است می نویسند و هنگامیکه نام همه رعایا نوشته شده است تو
می بینند که زیر نام کدام صاحب زیاده نام رعایا نوشته شده است پس آن صاحب در وکالت
مقرر میشود و آن صاحب بهمین صورت تا هفت سال بعهده وکالت می مانند تا اموری باشد از
در عهده وکالت دیوانی سماعت نخواهد شد و تمکن برای ... خبری ... یا سالیانه از
سرکار و از موکلان مقرر نیست و اگر کسی ازین وکیلان پیش از تمام شدن نوبت سال
بمیرد رعایا جهت تجویز کردن دیگر کس برای هر قدر روز و ماه که در عرصه مسطور باقی
مانده اند جمع میشوند و بطریق مرقوم یکی را وکیل مقرر مینمایند الله در منفرقی السلطنت پادشاه

دار انتخاب است لیکن بعد موقوف بنظر دیگری بهمان نهج خواهد شد. و طریق ساخته کردن و
صلاح پرسیدن و مذاکره کردن در مجلس عمده الرعایا بهمان طریق است که در مجلس امیران
مذکور شد. و در سنه تمام شش ماه این هر دو مجلس هر روزه برای اجرای دادن امور سلطنت
در شهر لندن در پارلمنت جمع میشوند و هر یک از این دو پارلمنت عمارتی عالی منقش در پایه پادشاه
است که آنجا جمع آیند و گاه پادشاه که تمام سال می‌نشیند و تشکیل میشود با بعضی میکرد
پادشاه بجلوس چتر و انه سوار شده در مجلس امیران میرود و برای تحسین و دیگر جهت
سیه چون مدت سی پنج ماه پارلمان سپری گذشت برای احضار وکیلان که فلان روز در پنجم
صاحبان پارلمنت برای سر انجام امور سلطنت نشانیدن خواهد شد حکم صادر میکرد
چنانچه جمیع وکیلان قبل از روز معهود در لندن جمع می‌آیند و در روز معین پادشاه با
بجلوس خسروی سوار بوده در مجلس امیران داخل است و اکثر سوار شده
داخل محل معلی میکرد و هنگام سوار شدن پادشاه است و یک ضرب توپ سر میشوند
از عمارت صاحبان عالی‌شان این دستور هستند و نسبت پادشاه
بجمیع جلوس شاهی که هنگام گذارند مردم تماشه بین میشوند مثل دو مرتبه در سال ایام
برای نشانیدن و برخاست نمودن پارلمنت در مجلس امیران میرود و وقتیکه پادشاه
خواهد که کدام حکم نو جاری کند یکی از امیران عاملی و نزدیکی خود را پیش مجلس عمده الرعایا

برای پرسیدن رضای ایشان مقرر شد هرگاه اکثر ایشان از این اهل مجلس رای به اجرا
حکم پادشاهی نگذاشتند آن جمله صاحبان را از مجلس خود به مجلس امیران می‌فرستند
و آنها نزد امیران می‌گویند که پادشاه از ایشان و دیگران آن کار رضای خواسته بود
یا برای جاری شدن آن راضی هستند آن وقت در مجلس امیران چنانکه مذکور شد مشورت
می‌سازند و رضای کلی گرفته می‌شود اگر مجلس امیران هم راضی شد پادشاه می‌گویند که بسیار
است لیکن آن ترتیب پادشاه آن کار را جاری نمی‌نماید چون باید دانست که از اول بود
اختیار در دست این هر سه قاعده مردم ظاهر است تا که این هر سه متفق نشوند هیچ کدام حکم
جاری نمی‌گردد و در نتیجه مشورت این هر سه چاره با کسی نمی‌ماند در باب حق از پای
جدا کردن به راستی و درستی و دور اندیشی سخن می‌گویند باید اندیشه کرد که مبادا از
سخن نالایق از مرتبه خود بیرون کشند مردم هم چنان تغییر نشوند لیکن آنکه خلاف شرع
یا سوی قواعد سلطنت نمی‌توانند کرد چه شرع و قواعد سلطنت در عالم کسی درهم نکند
حکم پادشاه در این هر دو مجلس مقدم‌تر است تا هر آن کاری که پادشاه قابل عمل خود
کردن نمی‌توانند پادشاه و امیر فقیر همه در قید شرع و قواعد سلطنت می‌باشند
سوای آنکه هیچ کسی از مرد خورد و بزرگ حتی که وزیر و کشتی و از شاهزادگان مرد سپاهی
سلاح در ملازم داشتن نمی‌توانند مگر معدودی چند بطور خدمتکاران نگاه می‌دارند

هندا انزا میرود و بر جمیع کسان تابع حکم پادشاه اند اینهم قواعد ملکت کابل و بر قرار است
واگرچه جمیع علما زمان سپاه در قید حکم پادشاه اند لیکن اگر پادشاه کسی سپاه را کاری
که خلاف شرع و قواعد ملک باشد فرماید هرگز قبول نکنند و هیچ زیر دست پادشاه
مجال نیست که یک برگ کاه هم بغیر دست بگیرد الغرض ملک را نگهدارند و نهایت رونق و
مکان آبادی است و رویه اجرای کار کار طریق چند دولت انگلیسیه که در اسلامیان است
در انجام نمایان است و در این ایام پادشاه کابل هم تاریخ و یوم و وقت مقرر نیست چند روز
پیشتر اطلاع میکردند که تاریخ فلان و یوم فلان و وقت فلان در مکان فلان
دربار خواهد بود آن روز بوقت معین جمیع حاضران دربار حاضر بوده آداب کورنش
بجا می آرند و یک زانو زده بر دست راست نشسته بوقت رفتن برای رخصتها
از جانب پادشاه پشت نمیکنند و لباس پوشاک و ملبس مجلسیان نسبت به پوشاک
ایام دیگر علیحده است راقم نیز اکثر اوقات در باب مجلس کرده دیده است سفر یکم که اول
مرتبه در دربار ملکه آفاق رفته بودم مترجمی همراه ما بود و از خود ملکه در یکجا نشاندن
صاحبان پارلیمنت در مجلس مرا بر سریر سلطنت رونق افروز بود و چون اندرون مکان
نظم نظرم که بر آرایش مکان و مردمان دیوان افتاد چراغ عقلم گم گشته اکثر حضور
ملکه رفته حسب رسم و رواج ملک خویش آداب بجا آوردم ملکه راه مسافرنوازی و نظر ما

بالطبع

بروزی برابر ایشان نشستم که پیش از این بجوار کرسی گردیده بود؛ زبان مبارک ارشاد رفت

آداب دیگر کجا آوردم که نشستم و این شعر بخواندم — ز بام مشرق ماه مغرب برآمد سپهر

جهان مسیدم ؛ نرمی لطف ایشم که نسخه توصیف دفتر مناسب بدهم ؛ بعد دیری که ایشان اجلاس محفل

کرده کمال خویش ما بی رضیه بانی فرمود که باعث بودن گرانی اجتماع سخنان

ملک مملکت مدعی اثم است اگر نه جمیع احسان من رای را پسند و منظور فرمایید که

برای آمدن اجتماع انده ملک علیم نام کاتقان ما بدرما در فرمایم که ما ثبت رفع گرانی

کرده بود مستغرق ثنا و صفت شده بودم ... فروغ لطف سخن را شعاع

برعقاد ان صد رشته ملاحت چو بیرون آمد فصل و ملاحت و نامداران اقالیم سخن و

شعر ... دکان و ... سکان ملک نظم و نثر ... ممالک قابلیت سخن بوده

نیست که گوهر سخن در اصل خود بس قیمتی و بی‌بهاست ... ولطف خود

گران بهاست ... مکان ... هیچ متاعی از تو گرانمایه‌تر نخواهد بود ... ردا

هیچ لطافت از دیار رفعت تر نخواند ... صیرفی ... روان‌تر از آن نیست

در پایه وزن و مقدار آن ... کامل قدر ... آن نقد تمام عیار

نشناسد مگر صیرفی عاقل — سخن از آسمان فرود آمده ؛ سخن از گنبد کبود آمده ؛ گوهری

گوهری دریای سخن : او فرود آمدی تا بی سخن ؛ سخن چون حباب ... است :

در معنی گواه این سخن است که باستماع این سخن ملکه که کلمه خیر بود [illegible] اعلی حضرت اقدس

ملکه بر صفت این همه سخن ناکام نرسیده بود که لارد دربروم صاحب که یکی از امیران ملک

و حاکم عدالت بزرگی کونسل بود در جواب آن آواز بلند گفت که ملکه را براین مشورت

وزیران آورده اند اما این معنی بربادی ملک مقرر است من زنهار این رای را پسند

نخواهم کرد با استماع این سخن اکثر از صدران مجلس حیرت گرفتند که این عبارت از گستاخین [illegible]

است بعد برخاستی دعا برای آن جماعت دوستی آمدم ذکر مشوره را نقل کردم که لارد دربروم

صاحب اینقدر حرکت بیباکانه نمود و چون در یکی [illegible] مجلس دیگر نبودی اظهار مقبول

نمودی چنانکه گفته اند در خلاف رای سلطان رای جستن بخون خویش باید دست شستن

صاحب موصوف گفت آنچه که لارد دربروم صاحب گفت عین صواب است ملک بشنید لا جواب

است چراکه اگر پادشاه نیک و بد داند و سوا آنکه تصور سازد باید که امرا و امنا

و ندیمان گستاخ بودن گویا هدایت نادانی و گمراهی کردن است چنانکه سعدی گوید نظم

اگر شه روز را گوید شب است این بباید گفت اینک ماه و پروین گفتم که [illegible]

ملک در [illegible] است باعث پسند گرانی چیست در جواب بشنیدم آنچه شنیدم پسندیدم که

شرح آن از مطلب ما بسیار دور است الغرض انگلند مملکت از عجایبات جهان و در اثنای زمانه

حرف [illegible] سپهگاه [illegible] گاه گاه [illegible] سرزمینی است حسن خداداد اگر فرصت

دانشی

دانستی نگاشتی اگر مردان غیر خود را رسانند دانند اگر سعدی رحمة الله علیه

این شعر گفتی شعر زور از آن حسن حرکات دانند غمزه و دلبری با مردان

ندهند عشوه و ناز کرشمه همه با مردم شد خوبی و زیبایی در زنان ترکان دانند

و آنگه دانایان روزگار فرقه زنان را ناقص العقل نوشته اند چنانکه فردوسی گوید

اگر نیک بودی زن و رای زن زنان را مزن نام بودی نه زن لیکن فقیه بن حنظله

حسن خراز فرقه عشق لکیاست و لیکن فراست نسبت مردان باک مرکز مرتبه بالا

آمده و نیک بر مردان و ترک نثر صرف حکیم زلی از عهد چنان که قصه حال ایشان را با

و کمال جمع داشته و شباب و مال عمران بدرای بسیار دم در ... اسرف مستنابت

ست و در وجه گرده و بر انواع علوم و علمیه فنون که ذکر شد

در علوم موسیقی بمقام اعلی و در فن تصویر ید بیضا داشت و به ادراک ... صنایع

... روزگار ... خواص ... علم ... عالی ... در ... آن

... تحریر ... خط ... می کشید ... سال ... با لفظ ... کردن

... کمال ... صفات و اخلاق ... و کمال فضل و دانش این

... تحریر و سخن بدراز می کشد و ... که حمل بر مبالغه و حسن اخلاق این ...

کنند از ... و ... در شهر لندن همسایه ... خدمت

[illegible] که نسبت [illegible] از آن لعبت [illegible]

شوهر شکیبای آن [illegible] بعد از استماع این [illegible] نهایت [illegible] گفت

که کسی مرد مرا [illegible] قبول نمی‌کند گفتم چرا تو که در حسن و جمال بی‌مثال و هم تمکنت داری [illegible]

[illegible] این مضمون [illegible] افزون [illegible]

[illegible] سوالی که داری [illegible] که این راز بر تو آشکار گردد

این سخن را [illegible] روزی در مجلسی [illegible] زنان که [illegible]

[illegible] در میان او [illegible] پری چهره [illegible] حسن و جمال

عروس [illegible] معانی [illegible] تقسیم اقسام ازل

[illegible] گفتم برای خدا [illegible] فرما گفت

زنی است که [illegible] علوم نیست که [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] فرمان [illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

[illegible] این سخن را خصوصیت [illegible] زن نیست [illegible]

[illegible] از صاحبان [illegible] که [illegible]

دوکان

دیگران کمپنی هندوستان است به این کلمات لی ربا کمپ میدانند و دختر مردمان انجا نه
نفقی برا دارند سید اشتند میان اهل و زنان مانو هم صحبت بوده ام و سوالی در هندوستان
به منصب جلیلی نزدیک شدی هنوز بسیار در علاقه نوح تعهد جرنیل مور بود لغوا زبان
متوجه تکلم دانستی و اصفهان روزگار به تکلم فطرت و ذکا اتفاقی داشت ببین دیگر
از سنه و نمود که در ملک شاه شنیده اند که کسی هست بعضی میگویند که زن پادشاه است
جنبه کجا این نقل بیان نمودیم که در میان گجرات و کلکته که از جمیع راه لوده که به
روز کرید رشتیکه که عمرش به هفتاد و سال رسیده بود برای ملاقات من آمد در همین
سخن بر زبان آمده که صاحب آن زن را که کمپنی باشد عمرش چقدر خواهد بود گفتم ان جوان
است جوان گردید و گفت که من از عهد طفولیت نام کمپنی شنیده ام حالا که سن پیرم
از جوانی چگونه باشد به استماع این حال بروانی او تبسم نمودم و حقیقت
حال بیان کردم چون شنید محجوب گردید و سر بزیر انداخت خود بر او اهل مناسب
است که برای اطلاع مردمان ملک خویش شمه ای از حال کمپنی هندوستان باید نگاشت
که از آن فایده عام خواهد بود بعد احسن مدا صاحبان موصوف شمه چند که متعلق به کمپنی
هندوستان است هر قوم میگردد [illegible] [illegible] برو انها حقایق احوال
و متعلقات آن حضار را اندر پوشیده نیست که کمپنی در زبان انگریزی جماعت را گویند ان

و ملکی نشستند خواه هزار و یا زیاده از آن هر قدر که بخشند [illegible] ملک نکرد [illegible]

پس جمیع کار و بار تجارت را بر حسب ضابطه تجار آن و [illegible] کمپنی [illegible] قسم [illegible]

پس کمپنی هندوستان نیز از انگریزهاست حقیقت اینکه چند سوداگران ولایت انگلستان

گرد شده جمع نمودند و تجارت هندوستان که سابق از آن تجار ملک [illegible]

تجارت می‌کردند تجویز نمودند و ده هزار روپیه یک حصه مقرر کردند و برای حصول نظام امورات

آن [illegible] کسان [illegible] خویش [illegible] جمیع [illegible] برای [illegible] هندوستان [illegible] بودند

[illegible] بعد از آن [illegible] تجارت [illegible]

لذا [illegible] هندوستان تجارت کردن می‌خواهیم [illegible] سال [illegible]

[illegible] شرط که کمپنی [illegible] دیگر [illegible]

و برای محافظت خویش [illegible]

[illegible] درخواست منظور و مقبول گردید [illegible]

سال [illegible] گذشت عرض [illegible] کمپنی انگریز بهادر [illegible] جهانگیر بادشاه [illegible]

درخواست [illegible] بادشاه انگریز [illegible] جایی داده [illegible] حال [illegible]

انگریز گذشت و بعد چندی [illegible] جهانگیر بادشاه چند جایی [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] ساختند [illegible]

و در وقت اشیای فرنگ به سودا مشغول شدند آخر در عهد سلطنت محمد اورنگ زیب

عالمگیر پادشاه برخصت مهر گورنری در بنگاله یافتند چنانچه کلکته بنا نهادند و ناگه ناظمان

هندوستان با ایشان متعرض نشدند تحکمات سرداران کمپنی مثل دیگر کاران زر محصول بخراج

پادشاه هندوستان میرسانیدند بنگاله بسبب چند تا صوبه دار مثل صوبه دار کات و

صلابت الدوله نبیره مهابت خان بهادر و علی وردی خان ناظم بنگاله بر اوشان ظلم کردند تا به

برای محافظت خود استعانت به پادشاه انگریزیه نمودند آنوقت برای امداد آنها افواج و

امداد دیگر دید لهذا بر صوبه دار کات و کلکته متصرف شدند و هند و سنده و بنگاله و بهار

تصرف کردند و بعد هم جهات سلطنت نهادند و بعد جمیع ملک هندوستان را در قبضه خود

در آوردند چنانچه کپتان جوناتهان اسکات صاحب در سنه ۱۲۱۸ هجری می‌نویسد که فی الحال

عاملان سرکار دولت مدار کمپنی انگریز بهادر بعوض بنگاله هندوستان سیصد و شصت لکه روپیه

سالانه بخزانه پادشاهی میرسانند و بعضی میرانند که بعوض بنگاله ملک هم سوای آن زر محصول

تجارت حاصل لکه روپیه قرار یافته بود لیکن عاملان سرکار ممدوح زر مذکور را امسال ادا

نکردند و بدام خراجیکه نسبت بادشاهی رخصت رسانیده بود انکار نمود اگرچه چند

مرتبه پادشاه سلطانی طلب آن کردند لیکن چونکه بهندوستان مشغول بود معاف کردند

تا این سخن بضبط تواریخ معتبر نیست آخر بعد از مدت دراز کاران دیگر استعانت کردند

یعنی جمعیت انگلیس است که در مملکت هندوستان برای نمودن تجارت تجار از کمپنی
هم که آن ممانعت نباشد چونکه اظهار اوشان امر واجب بود آن کلام که در باره ممانعت باشد
ممنوع گردیده و برای تجارت هندوستان کلام ناقد گشت از آن روز هندوکیه بعوض
تجارت سرکار کمپنی را خزانه ها و ... داخل کردن می داد آنهم موقوف گردید الحال
سنه هجری که مطابق سنه عیسوی اند سرکار موصوف بعوض تجارت دهم
تحصیل مال ملک خود خزانه ها و ... داخل میکنند و ... سال نقد معین مشروط
هستند که ملک ... و رعایا را ... دارند و از ملک مقبوضه دیگران ... محصول
... در آبادی ملک حکومت ... بقدر ... صرف شده که ... وصف
... هندوستان ... ها ... سرکار ممدوح ... گردیده که ... از دو
کرور روپیه ... سال بالمقابل ... میگیرند و کرسی ... هستند لهذا
... نمی کنند و باقی است و چهار ... هر یک ... و چهار ...
... چهار ... انگریزان ... یعنی کرسی نشین که ... مجلس است ...
... کرسی نشین میشود ... هر یک ... روپیه سالیانه ...
... پنج هزار روپیه مقرر هستند و در هر سال ... در ماه اپریل ...
چهارشنبه دویم ... از جمله است و چهار ... که بکار

می باشند پیوندار و شان بر کار و با ایشان مأمور میشوند و همه هر روز بهی حرین

حرص قدر کمتر میکرد و هر یک صد کرور بی لیکن آنکس که برای بودن او در ما ده دیگران حساب میشد

باشند و آنکه بیشتر میگیرند بعد جمیع هستند از آن تجارت میشنود و این حصه دار علیحده

اند و شان ما چه قدر گویند و هر یک حصه آن نقد ده هزار روپیه است یا کمتر

را کسانی که تقیدی ده روپیه ساله ... میدهند اگر بعضی شخص این حصه را

خرید نماید بایع را عوض آن ده هزار روپیه است و پنجهزار روپیه بدون خواهد افتاد و ...

از بین ده هزار روپیه تا ... میشوند و در خریدش اجازت کسی حاکم ضرور نیست

یک کس ... برای همین کار مقرر کرده اند بایع و مشتری هر دو نزد یکی کرد

دیگر نامه هر دو بعد کتاب خود نام مشتری خواهد نوشت و در خرید و فروخت این حصه ها

آسانی است که اگر خرید از آن ... خرید و دیگر در آن حصه گیرند و اگر خواهند مقرر فروخت

نمایند برای این کار بسیاری دلالی مقرر اند و اجرت دلال هر هزار روپیه یک روپیه چهار آنه

اند دلال از طرفین اجرت خود از فریقین میگیرند لیکن در این حصه ها از آن شرط نیست که ...

در ملک فرنگ ... داده و ... صداقت شروط خواهد شد آنکس را از شمار ... خارج

می شمارند الا در ... نقصانی نیست و برای گرفتن حصه ها ... کسی ملک ...

خصوصیت نیست هر کسی که خواهد بگیرد و اگر کدام شخص دو حصه هر یک نام گیرد ...

سی هزار روپیه مقرر است چنانچه مردمانیکه عضو میشوند اول چنین شرط را امضا میکنند

زیراکه بدون گرفتن دو حصه نمیتوانند شریک شوند و اگر یک کس حصه کامل برای این شصت

هزار روپیه و عوض چهار حصه یک لک روپیه بیش نداده ازین برای یک کس شصت هزار

و برادی برابر عدد و حصا نقد است که بالا بکار شده عدد و ازین بعضی کسان بعضی

حصه که اصلش هفتاد روپیه است میگیرند لیکن شخصی که تمام حصه دارد بیست و با لبتان

سه صد نیست و اگر به نقد پیر کدام دیگر نمیرد کسانیکه در میانه حصه دارند همه برابر

رضامندی شوند یعنی من از بودن این شخص امین هستم این نوشت را در

در دست ساختند بعد ازان بروز معهود آن در علم دار در کوت هفت شکر یعنی

در خانه دیگران حاضر می آیند و حوث انها را به این طریق شمار میکنند که از حصه

این حصه نمت در دست گرفته در یک صندوق بزرگ سوراخی که ازان راه بر آمده دل

می اندازند و چون اندازه ختم فارغ میشوند آن وقت صندوق مذکور را مهر نموده

از دو کس آن دو چهار کسان قسم گرفته سپرده انها و قسم هست که این صندوق

را جا بودن غیر در یک حجره گشاینده و شمار آن در دست ها نمایند هر نام هر کسی که

زیاده آمده باشد اطلاع دهند همچنان میکنند پس هر نام هر کسی که زیاده

خواهند شد کسی که دیگر متوفی مامور خواهد گشت و شمار میکنند قاعده از این

چنین

[illegible] از [illegible] دیگری [illegible] [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] فرزندان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سال [illegible] شده
[illegible] [illegible] زبان [illegible]
[illegible] را موافق [illegible] کسی که در [illegible]
خواهد رفت [illegible] خواهند [illegible] است [illegible] در
[illegible] است [illegible] را [illegible] دیگر [illegible] نیست [illegible]
[illegible] هم که در آن عدالت می‌آید [illegible] کرد [illegible]
[illegible] می‌نویسد [illegible] کمپنی را
[illegible] است [illegible] کمپنی را [illegible] می‌شوند
[illegible] است که [illegible] کمپنی [illegible]
[illegible] که اگر در یک جا [illegible] باشند [illegible]
[illegible] کمپنی از [illegible] تاریخ [illegible] خواهد شد [illegible]

هم چون منظور بود شد به سرحدات [illegible] که قدغن شده است به عمل آید و جمیع [illegible]

[illegible] بود [illegible] شد [illegible] و سابق از این دستور حکام [illegible]

[illegible] دستان را [illegible] ملک و سپاهی شده [illegible] این دستور را موقوف کرده

[illegible] که [illegible] که رعیت نمی‌رسد و طرفیت [illegible] صاحبان [illegible]

[illegible] کار کند [illegible] و استقامت خود و خواهد [illegible] مملکت [illegible] خود [illegible] دستور

خواهد [illegible] صاحبان درگران را [illegible] ان [illegible] منظور [illegible] حاکم [illegible]

که وزیر [illegible] و [illegible] است چندان اعتقاد نیست و اگر منظور [illegible] صاحبان درگران

[illegible] که [illegible] کو وزیر [illegible] و ناظم [illegible] شود [illegible] مصدق [illegible] درگران

میشود و اگر [illegible] درگران [illegible] خواهد بود [illegible] امر [illegible]

[illegible] فرموده و سابق از این بعضی [illegible] صاحبان درگران [illegible] حاکم [illegible]

است [illegible] تکرار [illegible] صاحبان [illegible] و کار [illegible] می‌شدند و حاکم [illegible]

[illegible] است [illegible] درگران [illegible] صاحب [illegible] و [illegible]

[illegible] وزیر [illegible] و حاکم [illegible] و همچنین

امر [illegible] صاحبان از [illegible] است درگران [illegible] نموده [illegible]

[illegible] از [illegible] این دستور موقوف است الحال [illegible] انجمن مقدس [illegible]

[illegible]

میکردند و اینها کارهائی که صادر میشود بر آن عمل متکفل میشن این طور اتفاق افتاد تغییر میافتد زیرا که

[illegible] مشورت شده حاکم لارد [illegible] وقت کارتر ول را [illegible] خصوصیتی حاصل است نواب گورنر جنرل

استقلال [illegible] برای بندوبست مهم افغانستان مقرر بود [illegible] صاحبان انگریز کورت اف دیرکتران

کمپنی [illegible] نوشت [illegible] مستقل فرمود [illegible] برای بندوبست [illegible]

[illegible] وقت که گورنر جنرل که [illegible] زمان [illegible] تا [illegible]

رسانیده [illegible] برای [illegible] مهم افغانستان را مستقل فرموده مطابق آن

عمل آید هرگاه گورنر جنرل که از ولایت به هندوستان می آید آن خصوصیت نیست که امرای

مستقله [illegible] باشد [illegible] کمپنی برای [illegible]

[illegible] منصب [illegible] شاهنشاه [illegible] بعهده [illegible] وزیر اعظم

[illegible] آمدن منصوب به [illegible] صاحبان انگریز کورت [illegible]

به حکومت خویش کار [illegible] امانت [illegible] انجام [illegible]

صاحب [illegible] روزگاری انقطاع [illegible] آن وقت [illegible] آن حکمه [illegible] خود

در عهد [illegible] که [illegible] ملکیت [illegible] که منفعت خود

میخواهیم [illegible] میخواهیم که ملک آباد و رعایا دلشاد [illegible] اگرچه مملکت هندوستان بلطایف

در سلک [illegible] کار کمپنی انگریز بهادر است لیکن کسی که طبع سلیم و ذهن مستقیم دارد میداند

که در حقیقت ملک قلمرو شاهی است زیرا که گورنر جنرل هندوستان نایب پادشاه است
و تمامی امور سلطنت مالی و ملکی در قبضهٔ قدرت اوست اما الحال سرکار کمپنی را [illegible] ما
کمال مشیت که با سفری محترم انگلستان آمده کار می‌کند و حکم گورنر جنرل بهادر بر همه اهل هند
حکم قضا و قدر دارد و همه هندوستان از این عالم مثل پادشاه است [illegible]
مستور نیست که مختصری از حال کمپنی هندوستان [illegible] گفت اکنون [illegible]
اطلاع اهل مقدور [illegible] تحریر در آورده [illegible] واجب و لازم بود تا آن معلوم [illegible]
مطلع و آگاه بوده [illegible] اطراف [illegible] تا واقفیت [illegible]
[illegible] حالت [illegible]
[illegible] بر خود بر داشتن است [illegible] که [illegible]
[illegible] رفت [illegible]
آینه محض خیال باطل است [illegible]
خوف خدا [illegible] مطلق [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] دارند [illegible]
که گفته اند [illegible] خدا هم [illegible] آدم مفلس [illegible] واجب بود
استطاعت [illegible] نیست [illegible] دیگر کشش

نیک

کسی دست بدر کردن کند الا بسبب حقیقی مرتبع که قلم انداز کردن این قضایا از
حکمت نیست بعد از این شعر حقیقی دو نسب همین است که رهنما مقصد انظار بشنوند
و از همین جای معرفت عالم بنده هم بجمیع لوازمات نماید خدا هر چه خواهد کند بنده
صحبت کبر و هوا کنند باعث آن در اینجا سبب بصیرت مخفی نماند که صاحبان عالی شان
بر ممالکت هندوستان دست یافته اند و حاکمان وقت در این باب قانونی تحریر فرموده
اند اگر احدی مرد مطیع این ملک دیگر سوای از مسلمانان فرنگ بدولت ایشان
قائل میشد همین قانون ها بی شبهه عنایت در عهد و سال به جناب دولت
ملک حوزه و خاطر حکومت او بر او بعد قبضه در گردوندی که منم عالی نیز
نیست و صاحب تحریر بنشنید منوریست و هکذا و اگر بر هم ایران و خوش نود
سخن نیست دیگر که ایشان اوقات عزیز خود را در لهو و لعب میگذرانند واصلاً
و مطلق توجه بدین صوب نمیکنند بقول شیخ درویشان را دست قدرت بسته
است و کار از پای آزادی شکسته و آنچه که از مصنوعات این فرنگ دم بدم
بخوف ایشان که صاحب تجربه مست نمی نگارم که بر ایشان تمسخر و استهزا خواهند
ساخت چنانچه روزی برای ملاقات صاحب لارد صاحب بهادر بمحبت دهلی رفته
بودم یکی هندوستانی نیز در آنجا نشسته بود و گرامی و غوغی که در عرصه

فاصله دوازده کرده بپنج دقیقه که می قیام نموده را صد میل طی میکنند و هر آن بیست هزار
دو و نیم فرسخ از ملک ... از آن سوار میشوند و واگن خانه برقی که بوسیله برق
که در حقیقه قدرت ایشان است و ... کمتر از چشم زدن فاصله هزار کروه خبر
میرسانند و ما قبل ازین با برج و ایلچی در رساله آمده و صحبتی که سخنان مذکور بسمت ملاقات
دیگر چندان از عجایبات نه آمده تا هم باستماع این حال که نزد وی قابل اعتقاد نبود
... چهره اش متغیر گردید لیکن چونکه ... حاکم ... شد ... تسلیم
جا به دیگر نبود و طاقت دم زدن نداشت ... آمد
در عرصه خالی با هم چشمان خود ... و گذاشت ... احوال گذشته
را نقل کرده ... بوده ... خطاب نموده ... در خدمت
صاحب کلان ... نشسته بودم از همین قسم مذکور شد ... بر زبانم
گذشت که در شهر لندن ... است که ... جانوران ... که ...
... میشوند مثل اسپان ... کشند و همان جانوران ... سوار ... باشند ...
هم ... است و ما در ... آنکه ... که ... کشند اگر کسی از آن در ...
... ان ... که ... است و ... و ... دارد و ... و سوای ...
از ... جانوران مذکور هم ... بازی و ... سازی میکنند ... خود دیده ام ...

مندرج این قصه را می‌شنیدند صنعت اهل فرنگ از منها مشکلات چون این
معنی است شهیر یافت همان آتش در کشته شده و نه فهمیدند که اگر همان صنایع بود
[illegible] می‌بایستی حاکم اعلی کشفی اکنون باید دانست که تمامی مردمان روی زمین
کتاب بعضی [illegible] عقل صحیح به تجربه است و این مراتب را حاصل نیست مادام که
حاصل کرده چه تا زمان نگاشته‌اند چون از [illegible] اند مثل افسانه می‌شمارند و
صنعت [illegible] می‌آید در [illegible] به قصور لسان نیست همانا که رسوخ این مسبوق
اند ما ثمرات آب و هوایی هند است چه ظاهر است که خلق این [illegible] کسی بی عرض
است ما نیند و [illegible] که ما از [illegible] مذکور شد مشهورند و تصدیق این قول از آن
[illegible] است که قبل از اسلام [illegible] فرمانروایان این دیار را همین شیعت
بوده هرگاه ملوک عجم خود [illegible] از [illegible] سلاطین مغرب این صوب [illegible]
اند [illegible] ظفر [illegible] و خویش [illegible] نهایت مسکنت در بوم
روزگار [illegible] به صورت [illegible] که [illegible] گذرانیده‌اند و چون [illegible] برگشت ایران زمین
روی [illegible] ماند که فرصتی [illegible] تیره رای ملاحظه [illegible] زمام [illegible]
صفحات [illegible] شده
در خانه خود [illegible] وقت [illegible] احوال [illegible] گذشته [illegible]

و غیر سلوک می نموده اند و همان معامله از اینها و این نشنود از ایشان کمتر یافته

اند اول در عهد منوچهر است که نقل نموده اند و سام بن نریمان بهند آمده کنتوراي را مالت

ممکن ساخت و آخر فرو رسپر کلان کنتوراي مخالفت و خودسري بنیاد کرده کیقباد

رستم دستان را بهند فرستاد و فرزند رستم رفته و جنگهاي عظیم کرده و رستم

سورج را بنیابت نصب نموده بازگشت و همچنین در عهد اسکندر داراب و سپهر

نوبت کسري نوشیروان و غیر آن که مقام ذکر آنها نیست و در تاریخ مجوس

دیده ام که ضحاک چون گرشاسب را سردار کرده بهند مظفر فرستاد و بر استقرار

نمود که بزودي آن ملک را مسخر ساخته مبلغ باج بسپارد و بازگردد چه اگر لشکر چندي

اقامت کند و در آن مرز و بوم معاشرت آن مردم گذرانند دیگری را بکار نیاید

و اختیار بهمان ملک ره کرد با نقش رسانید و برد ورا روا ندارم چه لشکر دست

منت نتوان بربست چنانچه استاد اسدي طوسي در گرشاسپ نامه بزبان آن

حکایت را منظوم آورده نظم وصیت چنین کرد گرشاسب را * که در هند

مبرد دگر حسب را * مداري ز خون سپاهان دریغ * همین کار فرما در

تیغ * چو جستي ده انجام کار سترگ * برافشان چنان زن که برگله گرگ

نماني در آن بوم سالي تمام * که لشکر گران گردد از ملک شام

کرت

گوهر خیزد و عاید موسم دیوان   ز فرهنگ مردی خیالی نشان

الحمد لله و المنة که این نسخه جامع فنون محبوبی و این مجموعه غرائب حسن و خوبی من
تصنیف احقر العباد کریم خان المتخلص به مشتاق [illegible] حسب فرمایش نواب
مستطاب معلی القاب [illegible] ناظم ممالک کشور
هند که باسم [illegible] موسوم است اتمام پذیرفت   تاریخ [illegible] ماه ربیع الاولی
سنه یکهزار و دوصد و [illegible] هجری مقدس [illegible] اتمام یافت [illegible]